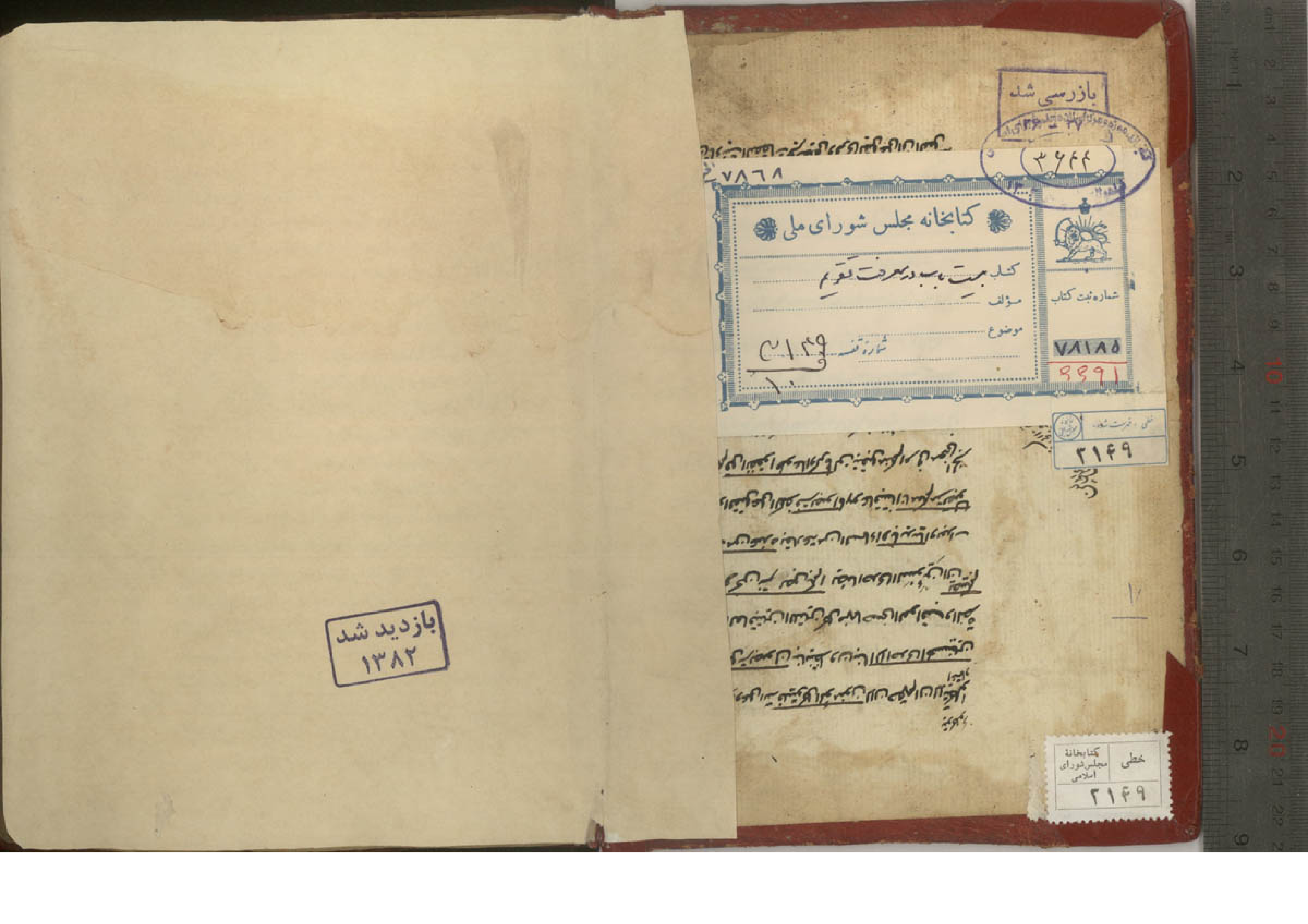

بازرسی شد
۳۶۴۴
۷۸۶۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب بیست باب در معرفت تقویم
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۸۱۸۵
خطی . فهرست شد
۳۱۴۹
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۳۱۴۹

که مستقیم باشد و مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که اخراج
خطوط مستقیم در جهة طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میانه هر
دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون سطحی مستوی محاط باشد
بر خطی مستدیر بشرط آنکه نقطه در آن سطح تعیین یابد که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن خط
محیط متساوی بود آن سطح را حقیقة و آن خط را مجازا دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند و
بعضی از محققین محاکمه کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یك
از آن خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند آنرا وتر
خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بر مرکز گذرد آنرا قطر نیز خوانند و صور این
مذکورات ازین شکل توان نمود و جهة ضبط حرکات
و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت جزء
متساوی تقسیم کنند و قطر آنرا بصد و بیست و هر یك را
جزء و درجه گویند و انعدالی که از احاطه دو خط بسطح
بسیط شود آنرا زاویه سطحیه خوانند پس اگر آن دو خط
برو بهی باشند که بعد از اخراج هر یك چهار زاویه متساوی حادث گردانند زاویه را قایمه خوانند و هر یك
از آن دو خط را عمود بر آن دیگری برین صورت و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده برین صورت
و مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محاط
یکخط یا زیاده باشد آنرا سطح متشکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد آنرا مثلث خوانند برین
صورت و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین
و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد آنرا ذوار بعة اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم
بود اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او قایمه باشد و آنرا مربع خوانند برین شکل دویم آنکه
با قیام زوایا اضلاع زوایا متساوی نباشد و آنرا مستطیل خوانند برین شکل سیم آنکه با تساوی
اضلاع زوایا قایمه نباشد و آنرا معین خوانند برین شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه
زوایا قایمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد و آنرا شبیه بمعین خوانند برین شکل پنجم آنکه

برخلاف اقسام چهارگانه باشد وانرا مخروط خوانند مثل این شکل وهر جسم که محاط بیک سطح باشد وبود
آنرا جسم شکل خوانند بسیط اگر بیک سطح محیط باشد چنانکه دراندرون ان نقطه فرض توان کرد که
خطوط مستقیمه واصله میان ان نقطه وان سطح متساوی المقدار بود ان جسم را کره وان سطح را محیط
کره وسطح مستدیر نیز خوانند وان نقطه را مرکز وهریک ازان خطوط را نصف قطر کره ودایره که
از قطع سطح مستوی مرکره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود انرا عظیمه والا صغیره وهر
جسمی که محاط سطحی بود زیراکه یک نهایت ان نقطه بود ویک نهایت دیگر محیط دایره بود بر وجهی
که جمیع خطوط مستقیمه واصله بینهما ازان سطح بیرون نیفتد انرا مخروط مستدیر خوانند وان
دایره را قاعده مخروط وخط واصل میان مرکز این دایره وراس مخروط انرا سهم مخروط وهر خط که
بر سطحی قایم شود بحیثیتی که اگر ان خطوط مستقیمه از موضع قیام دران سطح اخراج کنند هریک
باان خط بزاویه قایمه محیط شود ان خط عمود باشد بران سطح والا فلا وچون دو خط بر وجهی
باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه براحد الخطین ازان خط دیگر برابر بود ان دو خط را متوازیان
گویند ومراد به بعد نقطه از خط اصغر خطوط ممتد است بینهما که اقصر ازان ممکن نباشد وبعضی در خط
متوازی را چنین تعریف کرده اند که ایشانرا هرچند از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند
وشک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه وتعریف اول شامل خطوط منحنیه
نیز هست ودو سطح را نیز که باین صفت باشد هم متوازیان گویند وچون کره بر نفس
خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط ان کره فرض کنند سوای از انها دوره دایره رسم کند سوای
دو نقطه متقابله که انرا دو قطب کره ودو قطب حرکت نیز گویند وان دوایر را مدارات ان نقاط
خوانند واز جمله یکی را که بعد او بین القطبین متساوی بود منطقه گویند وانرا بمجاز فلک نیز
گویند وهر کره که انفکاک اجزا او مستحیل بود اگر کلی الجمله مضیئ بود انرا کوکب گویند والا فلک وان
دو قسم بود مصمت ومجوف مصمت فلک تدویر باشد ومجوف که هر آینه بود بجهت که دو سطح
متوازی باو محیط است سایر افلاک وحرکت فلک نیز دو قسمت بسیطه ومختلفه بسیطه که انرا
متشابهه نیز خوانند آنست که در ازمنه متساویه قسی متساویه از محیط ان فلک قطع کند
وزوایای متساویه در مرکز احداث نماید ومختلفه بخلاف این باشد وباز منقسمست بمفرده

ومرکبه مفرده آنست که از یک فلک صادر شود ومرکبه آنست که از زیاده از یک فلک صادر شود وهر مفرده
بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکت مختلفه نتوان کرد چنانچه ثابت شده در طبیعیات وهر مختلفه مرکبه
چه علت اختلاف حرکت بسایط جز از ترکیب امری دیگر نتواند بود ومقصود ازان حرکت از افلاک
مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده نیست وهر مرکبه مختلفه
چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق با انکه مفرده است نه بسیطه با انکه مرکبه است
مختلفه نیست وهر کمیه که اورا بر واحد وما یتالف منه اطلاق کنند انرا عدد گویند وچون واحدی را
باجزای متساویه تجزیه کنند بعضی ازان اجزا را کسر گویند ومجموع انرا مخرج اینست انچه تصدیر کتاب
بان واجب بود در بیان مصطلحات در هر محلی که تقریب اقتضا کند تحریر در آید پس این هنگام شروع
در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلک یا کریم اما بعد این
مختصریست در معرفت تقویم تام مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است وتقویم
تقویما اذا ازال اعوجاجه ودر اصطلاح قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد
از اول حمل بر توالی لیکن مقصود اینجا معرفت دفتر تقویم است وان صفحاتیست که مشتمل بود بر تقادیم
وبعضی از اوضاع ومتعلقات کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج وکتب احکام مستخرج
شده باشد پس اگر با تقادیم کواکب جمیع اوضاع ومتعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری ثبت
باشد انرا تقویم تام گویند واگر اکثری ازان متروک باشد انرا تقویم ناقص وتقویم شمسی واگر تقادیم
کواکب متروک باشد وبر بعضی از اوضاع ومتعلقات اختصار کنند انرا روزنامچه وتقویم قمری
گویند وستبین جمیع ذلک فی ضمن الابواب انشاء الله تعالی وبعضی منجمان بجهت بعضی مردم بر ایام اسابیع
وعربیه هلالیه وانتقالات قمر وسعود ونحوس نظرات او با کواکب وقلیلی از متعلقات اکتفا نموده
در جدول صرح ثبت کنند وانرا تقویم فارسی خوانند وظاهرا ازان بتقویم الهی تعبیر کنند باب
اول در معرفت حساب جمل حروف بیست وهشتگانه مشهوره را چون مقطع باشد حروف تهجی و
حروف هجا خوانند بحق المعجم والهجا والتهجی التعداد وحروف معجم نیز گویند یعنی منقطه از جهة
اختصاص اکثر این حروف بنقطه نسبت بحروف خطوط سایر امم واگر مرکب باشد ثلاثی یا
رباعی انرا حروف جمل گویند جمع جمله بمعنی مجموع واین بحسب ترتیب وترکیب منقسم میشود

واهطبیت د

ایغا و مختلفه واشهر از همه جمل ابجدی وابتثی وایقغ والطبیت وافضل همه ابجد کی چهار کلمه زیجات
وتقاویم بر آنست ونیز از بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله
علیه منقولست که حروف الابجد بترتیبها مرسوم فی اللوح المحفوظ واین اسم اطلاق جمل بر جمل
ابجدی کرده اهل حساب بجموع اعداد را بجهة سهولت واختصار با رقام حروف بیست وهشتگانه
لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کنند ودر
ذخایر الاسماء فی الجفر مذکورست که وضع این ترکیب از پیش حکیمی از حکماء یونان بوده است
که او را هفت پسر بوده که هریک را اسمی باسمی ساخته است که حروف آن در اسم دیگری نباشد
نباشد و بلغت سریانی برین اسما معانی اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی گویند از پیش
آدم صفی است بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر آنرا با دریس نبی علیه السلام نسبت کنند و گویند
بیست و هشت صورت حرفرا از صور بیست و هشت کانه منازل قمر نقل نموده و اشاره بعضی
مفسرین مصدق این قولست ما سبب آنکه حروف مذکوره را بلغت عرب بخصوص ساخته
آنست که در الفاظ بعضی از امم بعضی از ین حروف را مدخل نیست چنانکه هشت حرف از ینها
در کلام فارسی نیافته اند الا نادر و آن اینست ثا مثلثه وحا مهمله وصاد وضاد وطا
وظاء وعین مهمله وقاف و شاعر اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع هشت حرف
است آنکه اندر فارسی ناید همی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معانی بشنو از من
تا کدام است آن حروف و یاد گیر ثا وحا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف و بعضی حرف
فا را درین معنی داخل دانند و طریق وضع آن چنانست از ا تا ط بترتیب ارقام آحاد گیرند
یعنی هریک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد آحاد عدد که آن از یکست تا نه بتزاید
یک یک عدد پس ا یکی باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط
نه و از ی تا ص بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هریک از ارقام این حروف موضوع است
از برای عقد عشرات عدد که آن از ده است تا نود بتزاید ده ده عدد پس رقم ی ده
باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد
ص نود و از ق تا ظ بترتیب رقم مآت گیرند یعنی هریک از ارقام این حروف موضوع است

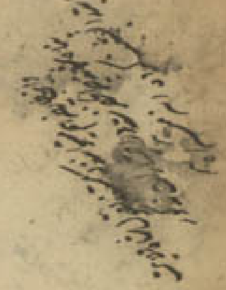
از برای عقود مآت عدد که آن از صد است تا نهصد بتزاید صد صد عدد پس ق صد باشد ر دویست
ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را
رقم الف گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال آنست که هریک از ین عقود ثلاثه با الف که
اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر افراد متناهیه که آن نه است سوی اصل رابع که الف
افراد دیگر متناهیست پس افراد اصول ثلاثه اول با نفس اصل رابع بیست و هشت باشد که
آنرا اعداد منزده خوانند و چون حروف جمل نیز بیست و هشت است پس هریک از ارقام این
حروف را بترتیب وضع کرده اند از برای هریک از ین اعداد منزده بترتیب و ارقام باقی اعداد
یعنی اعداد مرکبه را از ین ارقام که موضوعست از برای اعداد منزده ترکیب کنند بان طریق که رقم
عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم برین
نهجست مثلا صد و چهل و پنج را چنین نویسند قمه حتی اف که رقم صد است و اکثر از
میم که رقم چهلست مقدمست برو و همچنین میم بر ها اما این طریق کاهی منظورست که الف
مضاعف نکرده و اگر مضاعف کرده مرة او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ
فارسی متداولست بر الف مقدم دارند هرچند کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو
هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغقمه چه اگر رقم با موخر از ین باشد مشتبه گردد
بهزار و دو و مخفی نماند که مثال اخیر استطرادیست زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نود و یک
و دو و پنج نیز زیاده از سیصد و شصت و پنج نشود مگر در یکموضع که بششصد و کسری
رسد و در آن موضع دیگر بهزار و دویست و عادت اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را
ابتر نویسند برین صورت ح تا فرق تام باشد میان آن و حا و خا و دال را برین صورت که
نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته باشد مشتبه گردد براو و همچنین ذال را و انرا همه
مسقوط سازند و ها را بر صورت دایره صغیره نویسند چنانکه در خط متداولست و کاف
منفرد را مسطح نویسند برین صورت ک چه اگر غیر مسطح نویسند برین صورت ک ملتبس
شود بلام اگر کاتب سرکش آنرا فراموش کند یا به کب اگر مرکزی زیاده کند و مرکبه را
غیر مسطح زیرا که اخف و اقربست از مسطح و یای منفرد را معکوس نویسند برینصورت ے چه

اگر سوی نویسند مشتبه شود بالا یا بنون هرگاه نقطه بترتیب او واقع شود و نون مثل دال جهة تمیز
تام بدین صورت نویسند هر و امّا اعم از انکه مفرد باشد یا مرکب جهة منقوط سازند و
با و جیم و ذا و یا را نقطه ننهند امّا با را جهة آن نقطه ننهند که اخوات او که تا و ثا فوقانیه و ثا ی
مثلثه است محروفات منقط نکردن که علامت تضعیف الف واقع شود که اگر نقطه نیز
باید نهاد تا مشتبه به با که معجم نقطه مخصوص ساخته اند نشود هرگاه علامة تضعیف
الف باشد امّا جیم چون ابتراث مستغنیست از نقطه نکردن که علامة تضاعیف الف
واقع شود امّا زا را جهة آنکه را مهمله که اختلاف در تقادیم و زیجات در موضع ثبت میشود
که بقایه معلومست و اگر احیانا قیاس مشتق باشد علامتی بر فوق او نصب کنند برین صورت
ذا امّا یا چون مفرد باشد ظاهرست که از نقطه مستغنیست و چون مرکب باشد بنون و تا
و ثا مرکب مشتبه گردد امّا چون اینها مخصوص بنقطه اند او را نقطه نهادن عبث و در
اکثر از تقادیم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون مفرد باشد ابتر نویسند
بدین صورت س ش ص ض ق تا کاهی که بزا مرکب شوند مشتبه نگردند و باز حروف را
بطریق مشهور یعنی چنانکه در خط متداولست و معروف ثبت کنند بعد هذا مخفی نماند که
این ارقام دالّه بر اعداد را در تقویم جهة کمیة بروج و ساعات و درجات و اجزاء هر یك
در برابر یکدیگر بازاء هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول جهة مرتبه
برج باشد و دوم جهة درجه و سیم جهة دقیقه و رقم هر مرتبه که مرتبه ما قبل خود باشد
چنانکه در باب سیم مشروح گردد و چون گاه چنان اتفاق افتد که بعض ازین مراتب
بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل او را درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اولکه نسبت
بمراتب صحاحست معدد نشود پس مهم چون بصدد بیان این حکم در آمده نیز باید
که چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوع عند جهة انچه ذکر کردیم خالی باشد از عدد در ان
مرتبه صفری نویسند جهة حفظ ان مرتبه بدین صورت ٥ چه اگر صفر مرقوم نشود
مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه برج با آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد
ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغة مکانی را گویند که

از عدد خالی باشد باب دوم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ شهور و چون اشهر اجرام سماوی
آفتاب و ماه است سال گردش را بر دور آفتاب نهاده اند و معرفت یکدور آفتاب را یعنی از
هنگام مفارقتش از یك نقطه معین مثلا اول حمل تا معاودت بان نقطه یکسال اعتبار کرده اند
و ماه گردش را بر دور ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب مثل
هلال تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیك بیکدور
آفتاب بعض دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده اند و این را سال قمری و آن دیگر را سال شمسی
و چون دور ماه نزدیك بمدت سیر آفتاب در یکبرج بعض مدت سیر آفتاب را در یکبرج یکماه
اعتبار کرده اند و این را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یك از سال و ماه شمسی
باشد و قمری و هر یکی ازین دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در و معتبر باشد نه عدد ایام و
شهور و اصطلاحی که عدد در و معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت شود و هر یك را در ضمن تواریخ
بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی امّا لفظ تاریخ مم در شرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته
اند عربیست ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو دشتی است و چون باب تفعیل گاهی
بمعنی ازاله شی باشد پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن و حیثیت و جهالت آن چون وقت بود و بعضی
گفته اند قلب تاخیر است چه آن نسبت کردن آخر وقت باول آن و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ
عربی نیست بلکه معربست و اصلش آنست که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی از
ملوك عجم بود و در زمان عمر بن خطاب بشرف اسلام مشرف شده در میان صحابه گفت که مر
عجم را حسابیست که انرا ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمد
و ماه روز را معرب ساخته مورّخ گفتند و تاریخ مصدر آنست و همچنین تورخ و تاریخ بهمزه
امّا در اصطلاح کو منجمان گویند که تاریخ روزی معین است که از جهة تعین زمان بود باو نسبت
کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حادثات باسناد کردن آن بوقوع حادثه از حوادث
و بالجمله اول سالیکه در ان سال حادثه عظیم واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی
یا زلزله یا امثال آن اینها را مبدا سازند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند که کنند
بان مبدا نسبت کنند و انرا تاریخ خوانند و آن نیز دیگر هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه

تفاوت میان دوازده دوره ماه که سال قمریست بلکه دوره آفتاب که سال شمسیست یازده روز است الاکثر





بعد ازین معلوم کردد اما ایام اسابیع جمع اسبوع که بفارسی هفته کویند درمیان خاص و عام مشهور
است ازین جهت متعرض ابتدا بان کرده وارقام آن با اسامی ابجد یکشنبه ب دوشنبه ج سه
شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت ابتدا سعود ده
ارقام اعداد ان می باشد و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چه ابتدای خلق آسمان در روز
یکشنبه شده است چنانکه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات
در اختیارات ایام اسابیع فرموده اند که و فی الاحد لبناء لان فیه تبدی الله فی خلق السماء
پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد و مع هذا که متصف با حدیث ز را علامت شنبه
که آخر هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه میدانند علامت شنبه صفر نهند چه صفر بر الف
که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تواریخ شهور ده چهار است اول تاریخ عرب که
اشهر و اشرف تواریخ است چه مبدأ آن از هجرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و لهذا
متعرض ابتدا بان کرده است و سال ایشان دوازده ماه قمری است و مراد در کلام رب العزة
که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله این شهورست و بنا بر آنچه سبق ذکر
یافت سالها و ماههای این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کبیسه نباشد
و اسامی شهور ایشان محرم و این ماه اول است از سال ایشان و وجه تسمیه محرم آنست که درین
ماه قتال از محرمات بوده و صفر ماه دویم بود و ماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چه درین
ماه مکه معظمه از حجاج خالی شدی که عزیمت اوطان خود کردندی ربیع الاول ماه سیم بود
ربیع الاخر ماه چهارم بود و این دو را ربیع جهت آن کویند که در وقت تسمیه شهور این دو
ماه در فصل ربیع افتاده و جمادی الاول ماه پنجم و جمادی الاخر ماه ششم بود و وجه تسمیه
آنست که درین ماه انجماد آبها در حصول پیوسته رجب ماه هفتم بود ماخوذ از ترجیب و
تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبه و ترجبه ای عظمه یا آنکه درین ماه
مجادله و مقاتله حرام بوده یقال رجل ارجب اذا کان مقطوع الید و در روایت از حضرت
رسول آمده که رجب نام جوییست در بهشت از شیر شیرین تر و از برف سفید تر هر که درین
ماه روزه دارد از آن جوی بیش آب دهند باین سبب ماه مذکور را رجب نام کرده اند و



و اهل جاهلیت انرا شهر الله الاصم خواندندی زیرا که درین ماه منع منکرات زیاده از شهور دیکر
بودی و صدای سازها و آلات غنا بکوش نرسیدی و بعضی دیکر کویند که چون قتال حرام بودی
قعقعه سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم بود درین ماه ارزاق عباد متشعب کردد و تنها
یفرق کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها شوال
ماه دهم بود و کویند که سبب تسمیه آن بود که درین ماه عرب صید کردندی من اشال الکلب
ذنبه ای ارسله للصید یا آنکه درین ماه شتران مست شدندی من اشالت الناقة ذنبها لطلب الفحل
ذو القعده ماه یازدهم بود و وجه تسمیه آنکه درین ماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چون
از جمله اشهر حرم است ذوالحجه ماه دوازدهم بود و سبب تسمیه آنکه درین ماه حج کنند و اول
ماه از رؤیت هلال کیرند جهة آنکه مبدأ سایر اشکال قمراست و او درین وضع بمنزله موجود
بعد از عدم و ایام هر ماهی کران عبارتست از ابتدای غروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت
هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود برؤیت هلال بعد از آن بیست و نه باشد و کمتر نه یا سی
بود و بیشتر نه و همچنین تا چهار ماه متوالی سی سی آید و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه
و کمتر نه و اینها همه باستقرا و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف سیرات قمراست و سایر
اوضاع او و سقم باختلاف آفاق و بیان اینها موجب اطنابست هلال در لغت قمر مستنیر مرئی
از جرم ماه را کویند در شب اول و دویم و سیم و در عرف منجم اهل نجوم همین در شب اول هلال کویند و روز
اول از هر ماهی را غره کویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب و روز سلخ را
سلخ کویند که مستعار است از بیرون آوردن کوسفند از پوست چه در آن روز ماه البته
از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف دید مضبوط است اهل حساب یعنی
منجمان اول ماه درین تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر کیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط
خارج از مرکز عالم چون متصل بمرکز تدویر قمر کند در فلک اعلی منتهی کردد انرا خط وسطی
قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی شود موازات خطی که از مرکز فلک خارج
مرکز شمس بمرکز جرم او واصل کردد خط وسطی شمس برین صورت و بیان هیات این افلاک
در باب آینده بتفصیل نموده شود ان شاء الله تعالی و این هر دو خط حول مرکز عالم متشابه

لوکه باشند کما ثبت فی علم الهیئة وچون طرف هر دو خط در موضعی از فلک البروج جمع آیند
آنرا اجتماع وسطی گویند ومخفی نماند که هم ذکر شمسی وقمری جهة توضیح نموده والا اطلاق اجتماع
وسطی کافیست ومابین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان
بعد از آن بیست ونه روز است ودوازده ساعت وچهل وچهار دقیقه وذکر کیفیت وجدان
این مدت مفضی بتطویل است پس سال قمری که دوازده این مقدارات سیصد وپنجاه و
چهار روز وهشت ساعت وچهل وهشت دقیقه باشد ومحرم راسی روز گیرند وصفر را بیست
ونه روز وهمچنین بر ترتیب یکماه سی روز گیرند ویکماه بیست ونه روز تا آخر سال وعادت
اهل حساب چنان است که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود آنرا واحد گیرند
پس چون که بیست ونه روز که دوازده ساعت وچهل وچهار دقیقه است زیاده از نصف
شبانروز است محرم راسی روز گرفتند ودر ماه دوم کسر زاید آنرا بنقصان کسر ماه مقدم
حساب نموده جزوی که از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست ونه روز گرفتند
وباز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود آنرا سی روز گرفتند ودر ماه چهارم آن کسر زاید را
بنقصان ماه مقدم حساب نموده آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود آن ماه را بیست ونه گرفتند
وتا آخر سال برین قیاس نموده یکماه سی گرفتند ویکماه بیست ونه روز واگر کسر زاید نصف
شبانروزی بود یعنی همین دوازده ساعت وبس شش ماه سی بگیرفتند وشش ماه
بیست ونه ودر آخر سال هیچ کسر نمی ماند لیکن چون چهل وچهار دقیقه از دوازده ساعت
زیاده است اینست که در آخر سال هشت ساعت وچهل وهشت دقیقه که حاصل الضرب
دقایق مذکورات در عدد شهور بر سر آمده وآنرا فضل السنة خوانند ولاجرم ان خمس
وسدس شبانروزیست وما طریق این حساب را در جدول آوردیم تا معلوم شود
که در اول هر ماهی کسر چه مقدارات وچند جهة نقصان ماه مقدم حساب شده وچند
مانده وجدول اینست ودر سی سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را
سی روز گیرند وآن روز سیم را کبیسه خوانند وآن در سال دوم وپنجم وهفتم ودهم
وسیزدهم وپانزدهم وهیجدهم وبیست ویکم وبیست وچهارم وبیست وششم وبیست و

الشهور		
محرم الحرام	سه	ل
صفر	اکه	کط
ربیع الاول	یج	ل
ربیع الآخر	بط	کط
جمادی الاول	یح	ل
جمادی الآخر	یکه	کط
رجب	رح	ل
شعبان	وند	کط
رمضان	علو	ل
شوال	[illegible]	کط
ذوالقعده	هکه	ل
ذوالحجه	جع	کط

نهم بود وآنها در لفظ بهزیجوج کادوط جمع است وبعضی جای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند
وآن به ترتیب بهزیجوج کادوط باشد پس باعتبار بعضی سالها وماههای قمری اصطلاحی
باشد وقبل ازین مذکور شد که از کسور زایده ماهها بعد از جبر نقصانات ودر آخر سال کسری
زاید می ماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس وسدس یکشبانه روز است واقل عددی که آنرا خمس
وسدس باشد عدد سی است وخمس آن شش است وسدس پنج که مجموع یازده بود پس در سی
سال آن کسر یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند ودرین یازده سال ذوالحجه را سی گیرند
باضافه این روز زاید با ایام اصلا او که بیست ونه روز است اما تعیین سالها که دران این
روز را زیادت کنند برین وجه است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیادت
نکنند ودر سال دوم چون از نصف زیاده میشود آنرا یکروز گیرند وزیادت کنند ودر سال
سیم آن کسر زاید را جهة جبر نقصان آن روز حساب کنند وآنچه باقی ماند با کسر سال چهارم
ودیگر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یکروز زیادت کنند برین
قیاس تا آخر وتعیین آن ودر جمع کسور دو طریق است یکی آنکه چون کسر بنصف رسد آنرا واحد
گیرند ودیگری آنکه تا از نصف زیاده نشود آنرا یکی نگیرند وطریق اول اسهل است ودوم بحقیقت
نزدیکتر بنابران قاعده که اکثر حکم کل دارد بنابرین بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه
کسر دران سال نصف است وبعضی در سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر دران سال
از نصف زیاده است وما اینجا جدولی آوردیم ودر آنجا بازاء هر سالی ازین سی سال کسور
زایده را ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون آن کسور شبانروز شود یا بیشتر ودر رقم
عدد سال که روز زاید دارد سواد نوشته شده وبان عبرت اما کبیسه مشهور آنست که
ماخوذ از کبس است یعنی پر کردن چاه از خاک چه آن روزیست که از کسور جمع کرده اند
وبعضی گفته اند که کبس درآوردن سر است در گریبان چه آن روزیست که حساب در میان
ایام سال درآورده است چنانکه سر در گریبان درآورند وکبیسه یعنی مکبوس است وصفت
روز است وتا علامت نقل است از وصفیت وبعضی آن سال را که کبیسه در وی واقع شود بمجاز
کبیسه گویند ومبدا این تاریخ زمان هجرت پیغمبر ماست صلعم از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفها

	[illegible]	
ا	یح	
ب	بلو	ک
ج	[illegible]	
د	اس	
ه	هج	ک
و	یه	
ز	دلو	ک
ح	[illegible]	
ط	بس	
ی	بج	ک
یا	جی	
یب	طلو	
یج	[illegible]	ک
ید	حس	
یه	سج	
یو	حی	ک
یز	هلو	
یح	[illegible]	ک
یط	هس	
ک	یج	
کا	سی	ک
کب	الو	
کج	[illegible]	
کد	طس	ک
که	بج	
کو	سی	ک
کز	کالو	
کح	[illegible]	
کط	عس	ک
ل	جج	

الله تعم بعض روز اول محرم ان سال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغة ترک وطنست و مفارقت
از آن بموضعی دیگر و مقام ساختن در آن و عبسیر فی بخصوصیت بترک وطن خالصا لله تعم
و بجهت انکه قیام توان نمود با متثال اوامر شریعت بی مانعی و بدانکه عرب را پیش از اسلام تواریخ
مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام
در عرب از جمله او بوده و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده
و در زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله تاریخ عادت نبوده لیکن بعد از هجرت هر سالی را
نام نهاده اند اول را سنة الاذن دوم سنة الامر سیم را سنة التمحیص چهارم را سنة الترفیه پنجم را
سنة الزلزال ششم را سنة الاستیناس هفتم را سنة الاستغلاب هشتم را سنة الاستواء نهم
سنة البراءة دهم را سنة الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخی منظور نداشته اند تا در زمان
عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده و آن چنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود
بدار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی مکتوب آمده که محلا بها شعبان است نمیدانیم که کدام
شعبان سالهاست اگر من بعد تاریخی اختیار نمایند دور نیست پس با تفاق و اجتماع عرب برآن
شد که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند ما را مثل
این تاریخی هست و اشاره بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد که حسابان و نگاه
داشتن کبیسه آن طول داشت و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند آن هم بدین سبب مرضی
نیفتاد و پس رای ایشان بر آن قرار گرفت که روز کار از ایام حضرت رسول را مبدا سازند و از آن
منسوب بآن حضرت چهار وقت را مذکور ساختند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان
هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت متردد بود میان
چهل و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام نیز اختلاف بود چه متردد
بود میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و هفدهم از ربیع الاول پس آن را با تفاق ترک
کردند بعد از آن جمعی گفتند از بعثت باید گرفت و جمعی وفات را اختیار کردند اما بعضی گفتند
هیچکدام ازین هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه انکه در آن
وقت در کمتر بودیم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما متزاید گردد

پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آن وقت ابتدای شوکت اسلام بوده و ما نیز در خدمت
سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده با جماع مبدا تاریخ از هجرت
گرفتند دوم از تواریخ مشهوره تاریخ رومیست چه مستعمل در میان ملت و ایضا منسوبست بملک
بادشاه اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و
اسامی شهور ایشان بلغت سریانی اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط
اذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول و شهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح
آورده است که سین مهمله است و شاید که اصل این شین معجمه باشد و معرب این سین مهمله و اول
سال که یکم تشرین الاول است در زمان ما نحو او سط میزان است و بمرور ایام اندک تغیری واقع می
شود و سبب آنکه سرسال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت
و پنج روز و ربعی بود بی زیادت و نقصان و این دلیل آنست که سالها درین تاریخ شمسی اصطلاحیست
چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهوره ازین کمترست و مقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه
است و چهل و پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوبست بمحقق طوسی یازده دقیقه و برصد
محی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و برصد اهل
حطا نه دقیقه و برصد سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی
گفته اند که اهل روم آن کم را برصد ربع تمام یافته اند موافق رصد طیموخارس و ابرخس
که از متقدمین اند پس برین تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز
تواند بود اول تقصیر در آلات رصدی دوم ناهمواری زمین رصد خانه سیم رقت و غلظ هوا چهارم
ضعف و قوة باصره هر یک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد و هر یک از
ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد بنا علی هذا ماههای این تاریخ
نیز شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ماههای شمسی حقیقی با این شهور موافق نیست چنانکه
در باب چهارم معلوم شود و معه در شرح زیج سلطانی آورده است که سبب آنکه ایام
ماهها باین نوع گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت چهار سال روز تامی شود و
این ظاهر است پس آن را در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط

ی افزایند آنست که ایام آن کمترست از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهة آنکه آخر آن نزدیک باول سال
طبیعی است چه آن در اواخر حوت و مبدا این تاریخ بعد از انقضاء دوازده سالست از وفاة
ذو القرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی و در مبدا تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند
که اول جلوس پادشاه اسکندر است و از سخن بطلیموس در مجسطی چنان مفهوم میشود که
وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع آورده است که مبدا این تاریخ اول سال هفتم
از جلوس پادشاه اسکندر و در آن سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد
اما اکثری از محققین بر آنند که این تاریخ را بعد از ده سال بعد از وفات اسکندر بنام او
وضع کرده اند و باین سبب منجم این قول را اختیار نموده و این عجب ظاهر اگرچه بعید مینماید
بجهة آنکه لازم است که بعد از وفاة پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسایل
بجهة این توجیه این حکایتی آورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و آن چنان است که چون
ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذرش بر بیت المقدس افتاد
جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بودند ایشان را فرمود که تاریخی که از زمان
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان از ما را
قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال ازین تاریخ بگذرد آنرا ترک
کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید آنرا مبدا هزار سال دیگر کنند و چند سال دیگر هزار
سال تمام خواهد شد چون تمام شود بنام تو کنیم و در این حین بیست و هفت سال از عمر
اسکندر گذشته بود بعد از آن چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد
بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون امری از امور عظیمه در آن
سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده باسم او را مبدا
تاریخ ساختند والله اعلم بالحقیقة سیم از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیمست چه مستعمل
فرسیان بوده و عجب وضع اقدمست بر سایر تواریخ و آنرا چون باسم یزدجرد شهریار
شده است تاریخ یزدجردی نیز گویند و وجهان در آخر باب بیان یابد ان شاء الله تعالی و
اسامی شهور ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه

شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چون اسامی در زبان ایشان
مستعمل بوده هر روزی را از ماهها نامی نهاده اند برین ترتیب آ اورمزد ب بهمن ج اردیبهشت د
شهریور ه اسفندارمذ و خرداد ز مرداد ح دیباذر ط آذر ی آبان یا خور یب ماه
یج تیر ید گوش یه دیبمهر یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد
کج دیبدین کد دین که ارد کو اشتاد کز آسمان کح زامیاد کط مارسفند ل انیران و گویند
که اینها اسماء ملائکه است که از اسماء الله است و بنام هر روزی در هر ماهی
که موافق آن ماه باشد آنروز را در آن ماه جشن سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان همچو
سال رومیان است چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربع است الا آنکه از شهور اثنی عشر
رومیه هفت ماه سی و یک روز است و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت روز و در این
تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بی تفاوت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ
افزایند و وجه این تردید عنقریب ظاهر شود و آنرا خمسه مسترقه خوانند پس برین تقدیر نهادها
این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست آ اهنود ب اشنود ج
اسفندمذ د وهشت ه هشتوش و آن کسر زاید که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کسری
شود درین تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند
و آن ماه را کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که این ماه بآن ملحق شده تفصیلش آنست که در
اول نوبت که این ماه زاید شده آنرا در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و آنرا نیز فروردین
میگفته اند و در نوبت دوم در آخر اردیبهشت ماه اضافه نموده اند و آنرا نیز اردیبهشت ماه
مینامیده اند و خمسه مسترقه در آخر ماه زاید بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق
کرده اند که کبیسه در آن نوبت بآن ماه بوده و سبب زیاده کردن کسور بیکبار آنست که
بزعم ایشان هر روز از ماه متعلق بملکی دارد که در آن روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند در آن
عبادت ایشان بوده و اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق رومیان زمزمه ایشان
در معرض فتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان بهر روزی ازین روزها طعامی خاص
خوردندی و لباسی خاص پوشیدندی و چون از دور گذشتن ایشان که فزاید چهار صد و چهل

یعنی دران صد و بیست سال ۵

سالست هفصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبس با آبانماه رسیده و خمسه مسترقه در آخر
آبانماه می افزوده اند و چون اساس دولت فرس بانقضا رسید و سپاه نصرت پناه عرب در عجم
تمکن یافت کبیسه بر طرف شد و خمسه در آبانماه بماند و جمعی از اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان
در آخر آبانماه افزایند و تغییر آنرا جایز ندارند و گویند که از سنتهای فرس است هر چند کبیسه
متروک شده باشد و بعضی از منجمان سلف نیز تقلید میکرده اند اما منجمانی که بعد از این بعضی
رسیده اند و بیرونی آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سالست زیاده میکنند چنانکه
مقتضی قیاسست و مبدا این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار بن کسری است مخفی
نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از او عادت چنان بوده است که هر پادشاه
که والی سلطنت شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی او امر کرده
بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او
نقل کردند و آن روز سیم ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان
بن عفان از لشکر عرب منهزم شده بمرو گریخت و چنانکه در تواریخ مذکورست آسیابان مرو
او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود لاجرم تاریخ فرس
بنام او قرار گرفت و بدو مشهور شد و درین زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد
و شصت و پنج روز بی کسر گیرند چنانچه قاعده در اول حال متروک شده بود و در ثانی الحال اعاده
آن نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه المسترقه در آخر
سال افزایند و نا در بود که در آخر آبانماه افزوده شود چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ
جلالیست و آنرا تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه سلطان جلال
الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی آنرا احداث کرده است و اسامی شهور این تاریخ
همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید سازند
و شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی آنست که در وقت وضع این تاریخ نزول
آفتاب باول حمل در هژدهم فروردین ماه واقع شده بود پس آن هژده روز را که از سال مقدم
بود بطریق کبیسه فرس از ان سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین تغییر ندادند و باقی

شهور را

شهور را اسقاط و اهمال خود گذاشتند و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحسب زیج جدید سیصد
و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع
تقادیم از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخست و مناسب آنست که ماههای این تاریخ
نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبدا هر ماه روزی باشد که آفتاب در
نصف النهار آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج اثنی عشریه بشرطی که در نصف النهار دیگر
در آخر برج متقدم بود اما چون ایام مکث آفتاب در هر برج مختلفست و جمهور خواسته اند
که اول هر ورق از اوراق تقویم ماهی باشد و نیز نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود
بنا برین گفته که هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس برین تقدیر ماههای شمسی
اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ
فرس که بعضی در آخر آبانماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و هر چهار سال یا پنج سال
یک روز که از کسرها جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند و سبب تردید کسرهاست
از ربع و باستقرا معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار چهار سال کبیسه افتد یکبار
به پنج سال افتد و اول هر دو تاریخ که اول سالست و آنرا نوروز سلطانی گویند روزی باشد که
آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار متقدم در
حوت بود و مبدا این تاریخ کبیسه ملکشاهیست حکایت کنند که در عهد سلطان ملکشاه
جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبدالرحمان خازنی و غیرهما بودند و سلطان باشان
فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما بایکدیگر شوره این امر عظیم نمودند که کمتر زمانی که رصد
تمام شود سی سالست و مارا معلوم نیست که عمر بان وفا میکند و بران تقدیر که رصد تمام شود
چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوتها فاحش پیدا شود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر
و باین سبب این زیج که ما در ان رنج بریم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب آنست که
چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل این زمانست اوایل سالها مختلف میشود ما بجهة
سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یکموسم باشد و بمرور زمان متغیر نشود و باعث
سبب اسم پادشاه ابدالدهر باقی بماند پس چون سلطان را بر این امر راضی کردند تاریخ

مذکورو مطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب فرو نوشتند
که بعد از آن مبدا زین تقادیم را برین تاریخ وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز
دانند چه دران وقت احوال نباتات از سر گرفته شود و بنمو در آید که شبیه بحیوة بعد از ممات
و چون هر روز گردد از فروردین ماه مقوم بطریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ کسی کرده بود شد
مبدا این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور این تواریخ
یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیا مستعده اند ارقام اعداد ایشان است مثلا
علامت یکم باشد و ب علامت دویم و علی هذا القیاس تا آخر ماه و آنکه علامات ایام فرس باسالی
بوده است رسم نه بیت و درین زمان در جدول ننویسند مگر در میان مجوس مستعمل باشد
بعد هذا بباید دانست که از جمله اوراق تقویم تام شمسی دوازده ورق متشابه بنوعی که معرفت
یکی از آن در معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده ماه ملکشاهی ترتیب دهند و یک ورق دیگر
بجهة تحفه مستزیه و هر ورقه مشتمل بر دو صفحه بود یکی که بر یمین ناظر باشد صفحه یمنی گویند و آن
دیگر صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را بر ترتیبی خاص در جداول بیارند اما
در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را نقل بیک صفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهة شهور اثنی
عشریه مرتب سازند پس معلوم شد که از جمله جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع
و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نموده میشود ما بین که در تقویم شش جدول
باریک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه
ایام شهور بتوسط آن معلوم میشود و در دوم ایام عربی هلالی بسبب آنکه اشرفیات و مستعمل
اهل شرع و اعیاد مسلمین با ایام مشترکه بینهما آنست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو
یکجا نوشته اند و در چهارم ایام هلالی زیرا که بعبارت تاریخ عربی این تاریخ اشرفیات چه وضع
آن در زمان اسلام بامر پادشاه اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرف از ایام
فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که اکنون متوارث است چه مستعمل مجوس است
و چون ماهی ازین ماهها تمام شود چنانکه در عربی به الحط یا ل حسب کمال و نقصان
شهر و در فرس جلالی بلام و در رومی بالا آنکه از شهور سبعه که ایام او سی و یک است باشد یا

بلام اگر از شهور اربعه که ایام او سی است باشد یا به لح اگر از ایام شباط باشد و در سال غیر کبیسه
بالکط و در کبیسه سالی کبیسه در یمین صفحه یمنی یعنی در جدولی که بر یمین جدول ایام اسابیع است
و آنرا جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه آینده بازاء اول آن ماه اگر مسافت صالح بوده باشد
و الا نزدیک بان ثبت کنند و در جلالی و فرس نام تمه بازاء اول او نیز ثبت کنند و در اکثر تقاویم از
مقادیم اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که روز اول صفحه
اول آن ماه است و گاه باشد که ایام آنرا خصوصا در تقویم شمسی ننویسند و بر اسم آن ماه اکتفا
نمایند چه معرفت ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربی حسابی را نیز در بوده که در تقویم شمسی نویسند
و در قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگرها متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهة آنکه اکابر
بعضی از آنرا عزیز داشته اند و در جنب جدول ساعات نویسند یا نام ماه کمتر نویسند باب
سیم در معرفت بروج و کواکب و مقادیم ایشان اولا معلوم شود که دایره عظیمه که بر ظهر فلک
نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد آنرا منطقة البروج و نطاق البروج خوانند
و فلک البروج نیز گویند مجاز و این دایره با منطقه فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که
آنرا دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که هم بر قطب اعلی بود و قطب فلک هشتم گذرد آنرا دایره
عرض گویند پس چون فرض توهم کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی شود ابتدا از نقطه
اعتدال و بر مبدا هر قسمی یک دایره عرض بگذرد لازم فلک اعلی و سایر افلاک کلی بسطوح موهوم
این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی محفوظ بود میان دو نصف
متجاور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برجی گویند اینست معنی قول مصنف که در
فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه
هر یک ازین بروج قصری اند مر کوکبی را که حال آیا شد دران برج و اسامی بروج که ماخوذ از اشکال
صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت تسمیه در محاذی
آن اقسام بوده اند با علامات ایشان اینست حمل ٠ ثور ا جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله ه
میزان و عقرب ز قوس ح جدی ط دلو ی حوت یا و تفصیل صور بروج بعد ازین بیاید
ان شاء الله تعالی تنبیه نگوییم که چرا علامات بروج بنا بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه

[illegible]

اعلامت حمل باشد و ب علامت ثور و هکذا از برای که تقویم کوکب که عبارتست از اول حمل در جدول بسم
دتم موضوعست اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنابر قاعده کلیه مرقوم
باشد تا در تقویم کوکب را از ابجد هست یکبرج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم
درجه سرطان باشد باین صورت مرقوم خواهد بود د ی پس در این صورت حالا خواهیم
گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل دور شده است و حال آنکه سه برج و ده درجه است
تامل و هر برجی را که عبارتست از قوسیت از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف
متجاور از دو دایره عرض سی درجه قسمت کنند یعنی سی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه
گویند پس مجموع درجات فلک سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که از ۹ کسور تسعه
مخرج میشود الا سبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است بسبب طی هر یک از آنها صاعد و — چه آفتاب هم
هابط میشود و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه قسمت کنند
و هکذا تا بعاشره پس قسمت اول اجزا و کل باشد و قسمت دوم جزء جزء و در قسمت سیم جزء جزء
جزء و هکذا و اختیار شصت درین اقسام بسبب سهولتست که در حساب ظاهر میشود چه
اقل عددیست که از کسور تسعه بیرون می آید الا التسع و ثمن و سبع و ربع و هذا سبب دادن ما دون
او را باو سهولت میسرست اما کواکب بر دو نوعند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات مقدار
وجهة موافقند در جمیع دوره انرا ثوابت گویند و الا سیارات و سیارات هفت اند باین ترتیب
اول زحل که موسوم است بکیوان دوم مشتری که معروفست ببرجیس سیم مریخ که موصوفست
باحمر چهارم شمس که مشهورست بآفتاب پنجم زهره که مسماست بناهید ششم عطارد که ملقب
است بکاتب هفتم قمر که مشتهرست بماه و هر یک ازین هفت کوکب را فلکیست علیحده زیرا که
سوای حرکت شبانروزی هر کدام را مخصوصه حرکتی یافتند از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف
یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کردند هر چند بنابر اصول ایشان بجهت بسیط را
حرکات مختلف ممتنعست و ایضا محالست که کوکب در فلک مطابق ماهی در آب حرکت کند چه
خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر
کوکب بترتیبی که مذکورست فوق فلک کوکبیست که بعد از وست بطریق احاطه چنانکه

سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست که در جوف اوست مثل توبهای پیاز اما ترتیب افلاک
باین صفت چند وجه ثابت شده است اول بطریق کسف و انچنانست که شاهده کرده اند که زحل
در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و
عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک منکسف است اما باین طریق
معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکبست چه کواکب در حال مقارنه آفتاب
مضمحل میشوند الا القمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر
که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول مطلوب رجوع کردند
بطریقی که انرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع
دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند
و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که بزمین اقربست اوسع است از انکه ابعدست
چنانکه ازین تصویر معلوم است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند
پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمرست و در شمس اندکی محسوس بوده و
در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نبوده از غایت صغر زاویه
پس ازین معلوم شد که فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشد
که فوق زهره و عطاردست یا در تحت ایشان یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر
در زهره و عطارد متعذرست زیرا که آلتی که از او اختلاف منظر اخذ میکنند و مسماة است
بذات الشعبتین مخصوصست بانکه او را در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب
در حال وصول بدایره نصف النهار مرئی نمی باشند چرا که بعد هر یک از آفتاب اقلست از دو
برج پس ازین طریق عدول کردند بطریق دیگر اقناعی از انجمله یکی انکه باید که شمس در وسط
سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانها شمسة القلادة فی وسطها دوم
انکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاصست و سفلیین و قمر را ربطی خاص پس باید که
او در میان علویه و سفلیه باشد و تعرف الرباطات فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی سیم
انکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب باشند بارض اسرع اند از انکه ابعدند چون شمس اسرع

از مریخ واعلا از زهره است یا بوکه میان زهره ومریخ باشد چهارم انکه اکثری از اکابر متقدمین
ومتاخرین بحسب ابعاد واجرام علی سبیل حسن الظن دریافته اند که ترتیب افلاک باین وضعست
پنجم انکه نقل نموده اند از بعضی که زهره را بر روی افتاب مانند خالی دیده اند ومنهم الشیخ الرئیس
وبعضی اورا وعطارد مثل دو خال ومنهم الحکیم ابن ماجه الاندلسی لکن بر اذهان مستقیمه مخفی
نماند که رد هر یک ازینها بسهولت میسرست ولذلک یقولون هذه دلایل اقناعیه لا قطعیه
واین فقیر را بخاطر فاتر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیات
مطلوب معلوم توان کرد ولیکن ایراد ان لایق این کتاب نیست وشمس را نیر اعظم کویند زیرا که
اعظم واضوء کواکبست وقمر را نیر اصغر چه اصغرست از شمس وبعد از وی اضوء کواکبست وبهذا
این هر دو را نیرین کویند وسه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه کویند واز ایشان
زحل ومشتری را علویین وزهره وعطارد را سفلیین کویند وقمر را با هر دو باعتبار انکه تحت فلک
شمس اند سفلیه بر قیاس علویه وپنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع واستقامت واقامت
وسرعت وبطوء ایشان خمسه متحیره کویند ودر تقویم علامت هر کوکب ازین کواکب سبعه رقم
حرفی از حروف اسم کوکبست برین وجه زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه
عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیارند بحدی که احصاء ان ممکن نیست وتسمیه اینها بثوابت
بجهة ثبات اوضاع ایشانست بایکدیکر یا بجهة بطوء حرکات خاصه ایشان واینها را کواکب بیابانی
نیز کویند بجهة انکه مانند مردم بیابان نشین براه وبیراه وبهمه موضع فرود آمده اند یا انکه بسبب
این کواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصد میرسانند وانچه ازینها برصد درآمده وموقع
اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار وبیست ودو کوکبست ورصد در اصل جمع راصدست
همچنانکه خدم جمع خادم وراصد در لغت کسی را کویند که نکاهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق
میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشان اند ورسیدن ایشان بمواضع
معینه وبعد از ان بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که درو رصد کواکب میکنند مجاز
که انرا تسمیه محل کویند باسم حال ومخفی نماند که این هزار وبیست ودو کوکب مرصوده غیر آن
سه کوکبست که انرا ضفیره خوانند که بطلموس از غایت صغر انرا داخل کواکب مرصوده نداشته

دخواجه

وخواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده [illegible] باشد واهل نجوم اکثر
این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند وهر مرتبه را قدر وشرف وعظم کویند وهر قدر را بر سه
مرتبه باشد اعظم واوسط واصغر پس مراتب کواکب هژده بود وتفضیل هر مرتبه بر مرتبه بعد از
بقدر سه یک باشد وسط قدر سادس بود وانچه ازان ماوراء قدر سادس بود انرا خفیه ومظلمه کویند واینها داخل
کواکب مرصوده نیستند وپنج کوکبست که ایشانرا سحابی کویند که مانند لطخه ابر باشند اکرچه مرصوده
اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد واصغر اصغر قدر ثالث
واز برای تعریف وتعیین این کواکب چهل وهشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام وبعضی ناتمام
چنانچه [illegible] کوکب ازین کواکب بر نقش این صورت واقعند یعنی بر خطوطی که این صور
ازان خطوط متوهم میشوند یا در میان ان خطوط واینها را کواکب داخل این صور کویند وچون خواهند
که ازین کواکب خبر دهند کویند کوکبی که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر سینه او وعلی
هذا القیاس وصد وپنج کوکب دیکر بیرون این صور واقع شده اند واینها را کواکب خارج صور
کویند وچون ازین کواکب خواهند که خبر دهند کویند کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورتست
یا نزدیک ذنب فلان صورت وبرین قیاس واز این صور چهل وهشت کانه بیست ویک در جانب شمالست
از منطقه البروج وپانزده در جانب جنوب ودوازده بر نفس منطقه وحوالی ان که صور بروج
دوازده کانه اند وما اینجا یکیک این صور را بتفصیل بیاوریم وکواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم
اکرچه موجب اطناب است ومعرفت تقویم دخلی ندارد ولیکن ناظرین سموات وعارفین کواکب را مفید
باشد وبالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول صورتی که بقطب عالم نزدیکترست بنات النعش
صغری است ودوم بنات النعش کبری ودر هر یک هفت ستاره اند چهار را ازایشان نعش کویند
وسه را که بر طول واقعند بنات وبعضی این هر دو را بجرس تشبیه کرده اند ودو ستاره را که بر سینه
او باشد فرقدان کویند یکی از دیکری روشن تر باشد ویک ستاره روشن که بر دنب اوست انرا
تنها جدی کویند وبا وتیر شناسند وعجمان اورا تصغیر کنند وجدی کویند تا با برج جدی مشارکت
اسمی نداشته باشد واو نیز دیکرترین ستاره ایست بقطب شمالی یعنی واسطه حرکتش ظاهر نکردد
وخارج این هفت ستاره ستاره ایست کوچک انرا سها کویند ودوم را دب اکبر واو تمام

اندام است از آن سبب اورا الکبر خوانند و نزدیک کوکب دوم از ذنب او ستاره باشد روشن و بغایت صغیر و نور چشم را بدو امتحان کنند اورا سها خوانند و ستارکان داخل این صورت بیست و هفت اند و خارج هشت سیم صورت تنین است اژدهای را ماند گرد بر گرد قطب شمال فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب است بر هیئت مربع ورا و عوا خوانند و ستارکان او سی و یک اند چهارم صورت قیقاوس است بلغت یونانی یعنی پادشاه و بعضی از عوام گویند کیکاوس است مگر را ماند تاجی بر سر نهاده و دست و پای همی جنباند برای دویدن و از دو پای او رجوی شکسته و لیع تمثیل شود ستارکان او یازده اند خارج دو و پنجم صورت عواء است واورا نقار و صاح نیز خوانند مردی را ماند دو دست دراز کرده گویا بانک میکند سر دست چپ او بر بالای کوکب از از کواکب بنات النعش کبری است و دست راست او آویخته از بر کواکب صورت فکه که بعد از این بیان خواهد شد و باین دست عصائی بر بالای سر گرفته ستارکان او بیست و دو اند خارج یکی که اورا سماک رامح خوانند و اورا حارس السما و حارس شمال نیز گویند چه در اکثر مواضع مرئی میشود و آن ستاره دیگر را که با او است و بر ساق چپ این صورت است رمح رامح گویند ششم صورت فکه است که عوام انرا کاسه درویشان خوانند بعضی اکلیل شمالی دایره مانند که ناتمام است ستارکان او هشت اند و نیر ایشان را نیر الفکه خوانند هفتم صورت الجاثی علی رکبتیه است و اورا راقص نیز خوانند مردی را ماند بر سر زانو ایستاده از برای پای کوفتن کواکب او بیست و هشت اند خارج یکی هشتم صورت شلیاق است و اورا سلحفاة و معزفه و چنک و ولی نیز گویند سلحفاة را ماند ستارکان او ده اند و بر یکطرف ستاره است روشن با دو ستاره دیگر تاریک بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام انرا دیک پایه خوانند و منجمان نسر واقع بجهة مشابهة او بکرکسی که بال فراهم کرده باشد و آن دو ستاره بمنزله دو بال او نهم دجاجه است مرغی را ماند گردن دراز کرده سوی مغرب بجهة دانه چیدن و بالها گشاده بجهة طیران هفده ستاره است خارج دو و بر سر ان کوکبی است بر نفس مجره در جنوب کوکب نسر واقع بمقدار یک نیزه اورا منقار الدجاجه خوانند و بر سر دم او کوکبی است روشن در میان مجره اورا ردف گویند و بر سینه و بر ردف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن

بجناح راست دجاجه است دیگری بر سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را عرب فوارس گویند و ذنب دجاجه چون تابع آن چهار است از انجهة انرا ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی است زنی را ماند بر کرسی نشسته که اورا قایمه است چون قایمه منبر و پایها فرو کرده اند هفت سیزده کوکب است و در صور عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی درین موضع صورت شتری تخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشت گانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از مرأة المسلسله و بعضی از حامل رأس الغول و بعضی نیز بی صورة چنانکه چهار کوکب از صورة ذات الکرسی بر خطی نه شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شتر اند و از طرف جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوکب اند متقارب یکی پیکر و آن بر دست شتر است و آن کوکب سمائی که بر نفس مجره است در تحت این کواکب بر سر شتر است و عرب این کواکب را کف الخضیب و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود و باین کواکب روشن که بر مجره ماند متصل شود و از برای الثریا گویند و این کواکب روشن بمنزله آن دست بود و هر یک کوکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده ما اهل نجوم از آن کواکب یکی را که بیشتر هم ایما از کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر کوهان شتر است و قطب العلما در نهایة الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف النهار رسد دعا مستجاب شود الا دعاء ظالم یازدهم صورت حامل رأس الغول است و اورا برساوس نیز خوانند مردی را ماند که بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ سر غولی را خویش گرفته و دست راست بر بالای سر بر آورده و آلت قطع بر دست گرفته و کواکب او بیست و شش اند خارج سه و برین رأس الغول کوکبیست سرخ از قدر ثانی انرا رأس الغول گویند دوازدهم صورت ممسک الاعنه است مردی را ماند بر پای ایستاده بیکدست عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته کواکب او چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثر از مواضع با ثریا طلوع کند انرا عیوق خوانند چه رقیب ثریا است مشتق از عوق بمعنی باز داشتن و نگاهبان چه نگاهبان باز دارنده بود از امور و همچنین ستاره دیگر از عیوق باریکتر با او و باد بر ان که بعد ازین در باب دوازدهم معلوم گردد بر مثال مثلث منفرج الزاویه بود و بر زاویه

ستوجه باشد او را کعب ذو العنان گویند سیزدهم صورت حواست مردی را ماند بر پای ایستاده
و پا بهانهاده در شمال برج عقرب است و به هر دو دست خود ماری گرفته و سر آن مار در جنوب
کوکب فکه است و چهار ستاره است خارج پنج از جمله ستاره ایست روشن بر سر او که با
نزدیک بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است او را راس الحوا خوانند ۱۴ صورت حیه است و او را
حیه الحوا خوانند ماری را ماند سر و دم برداشته برابر سر حوا هژده کواکبست از جمله بر گردن
حیه ستاره ایست از قدر ثالث که با سماک رامح و نیر فکه بر مثال مثلثیست که نیر فکه بر زاویه اعظم
آن مثلثست او را عنق الحیه خوانند پانزدهم صورت سهم است و او را نبل نیز خوانند
تیری را ماند واقع میان منقار الدجاجه و نسر الطایر و درازی سه گز و نیم پیکانش سوی
مشرق و سوفارش بجانب مغرب پنج ستاره است ۱۶ صورت عقاب است عقابی را ماند در
پرواز روی بمشرق نه ستاره است خارج شش و کوکبی روشن بر ما بین المنکبین اوست با دو
کوکب بر طرفین او از دیگر بر مثال خطی مستقیم و عوام اینها را شاهین ترازو گویند میان آن
روشن را نسر الطایر خوانند چه با آن دو کوکب شبیه بکرکس بال گشاده بود بر قیاس نسر واقع
که بال فراهم کرده است ۱۷ صورت دلفین است و آن حیوانی را ماند بحری که بر شکل خیکی منفوخ
آدمی دوست که اگر غریق را ببیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده است از جمله چهار
کوکبست بر عقب نسر طایر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام او را صلیب خوانند و در پی این
صلیب کوکبی بر آید در روشنی نزدیک باین چهار کوکب او را عمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند
۱۸ صورت قطعه الفرس است و او را راس الفرس نیز خوانند سر اسبی را ماند در پس دلفین و بقدر
دو گز کوششی بجانب جنوب چهار کوکبست ۱۹ صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو
دست که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست است از جمله چهار کوکب اند بر شکل مربعی فراخ که
اضلاع آن قریب بیک نیزه بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را
دلو خوانند و آن ستاره که بر زاویه شرقی شمالی مربع بود او را سره الفرس خوانند و آنکه بر شرقی
جنوبیست جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالیست منکب الفرس و دیگری را متن الفرس خوانند
بیستم صورت مراه المسلسله است و عوام او را زن بی شوهر گویند زنی را ماند که دستها باز کشیده

و در هر یکی از دو دست او یا دو پای او برا اختلاف اقوال زنجیریست و کواکب او بیست و سه اند از
جمله کوکبی روشن و سرخست از قدر ثانی بر دنبال سره الفرس بمقدار هفت گز تخمینا مایل بشمال و بر
پهلوی این صورتست او را جیب المسلسله گویند و بطن الحوت نیز خوانند ۲۱ صورت مثلث است
مثلثی را ماند متساوی الساقین چهار ستاره است یکی بر راس مثلث بود او را راس المثلث خوانند
سه بر قاعده آن مجموع کواکب داخل این صور سیصد و سی و یک کوکب اند خارج بیست و نه اما از
صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت حمل است کبشی را ماند که سر او را دو
شاخ است مقدم او بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است
بطرف موخر خود بنوعی که گویی پشت بخارد کواکب او سیزده اند خارج پنج دوم صورت ثور است
گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست سر برداشته یا در پیش انداخته برا اختلاف اقوال مقدم او
بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند خارج یازده سیم صورت جوزا است و
او را توامان و دو پیکر نیز گویند دو آدمی را ماند متعانق در شمال کاه کشان سر ایشان در طرف
شمال و مشرق است و پاها بطرف جنوب و مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب گویند که مرور این
صورت بر میان آسمانست یعنی جوز که بمعنی وسط است و بعضی گویند که چون حمار را که از صور جنوبست
جوزا گویند بجهة بیاض اکثر کواکب او که مستعار است از گوسفندی که وسط او سفید بود پس تو
امان را که هم در جوار اوست بمجاز جوزا گویند کواکب او هژده است خارج هفت چهارم صورت
سرطان است خرچنگ را ماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب و جنوب ستارگان او نه اند
خارج چهار ۵ صورت اسد است شیری را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال بیست و
هفت ستاره است خارج هشت از جمله کواکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که بر قلب اسد
است او را قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه کواکب سحابیه مجتمعه است که عرب او را
هلبه خوانند و آن سه کوکب که بطلموس ضفیره خوانده است از این کواکب است ۶ صورت
سنبله است و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته دست چپ او و سنبله در دست
راست برداشته و بال خویش گرفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ اوست او را سماک
اعزل خوانند از جهة ارتفاع او سماک و از جهة آنکه سلاحی نیست اعزل در برابر سماک رامح

کرینه دارد کواکب او بیست و شش است خارج شش ۷ صورت میزان است ترازوی را ماند که
دو کفه او جانب مغرب و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره است خارج نه ۸ صورت عقرب است
کژدمی را ماند سر او بطرف شمال و مغرب دم برداشته بجانب جنوب و مشرق کواکب او بیست و یک اند
خارج سه ۹ صورت قوس است و او را رامی نیز خوانند چه برامی مانند کردن تا ناف او اصل کرده
او نصف مردی بیرون آمده تا کمرگاه بر سر دارد و از علاقهای او میزان و کمان در دست کرفته و بیست
دیگر بر کشیده سی و یک کوکبست ۱۰ صورت جدی است بزغاله را که دو شاخ دارد سر و دو دست
او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم سوخ ماهیست کواکب او بیست و هشت اند ۱۱
صورت دلو است و او را ساکب الماء و دالی نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال
و پایهای او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیکدست کوزه کرفته و از ان
آب میریزد بطرف قدم خود و آب جریان میکند تا دهن حوت جنوبی کواکب او ۴۲ است خارج
سه و بعضی کویند که او را باین سبب دلو کویند که مربعی را که در صورت فرس اعظم کفتیم عرب دلو
کویند و ان مجاور این صورت است بر قیاس جار و متوامان ۱۲ صورت حوت است و او را سمکتین
نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیکری بطرف شمال و دم
بطرف جنوب نزدیک دو شاخ حمل و واصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویل که از کواکب صغار
مصور شده و انرا خیط الکتان کویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار جمیع کواکب این
صور دویست و هشتاد و سه اند خارج بنجاه و هفت سوی ضفیره بعده بر ارباب نجوم مخفی نماند
که صورت دوازده کانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلا محاله از موازاة
اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و کواکب ثور
بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه درین زمان کواکب اول حمل باخر او منتقل شده و از صورت جوزا
الا اقدام او در رونا نه ولیکن اهل این فن تغیر اسما جایز ندارند با تطابق ارصاد آسان باشد چه
سهلها اتمام بروج است نه صور و انا استقال صورت حمل با تمام نرسد اما از صور جنوبی اول
صورتی که بمنطقة البروج نزدیکست صورت قیطس جنوبی است حیوانی را ماند بحری که او را
دو پا است و دمی چون دم مرغ کواکب او بیست و دو است از انجمله دو کوکب بر دو شعبه دم است

مقدار دو نیزه از یکدیگر دور اند که بطرف جنوبست ذنب قیطس جنوبی کویند و ان دیکر را که اصغر است
ذنب قیطس شمالی ۲ صورت جبار است و عوام انرا ترازو خوانند و جوزا نیز کویند چنانکه
مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر و پوست دانست عصایی بر بالای سر کرفته و دست چپ در
آستین کشیده و آستین او فراخته ۸ [illegible] ستاره است و سه ستاره که او را که بر یک سمت اند منطقة
الجوزا و نطاق الجوزا و نظم الجوزا و نظام کویند ۳ صورت نهر است جوی آب را ماند که
عطفات بسیار دارد و ابتدا او از زیر قدم چپ جوزا و بعد از عطف با اطراف کوکبی روشن منتهی
شود که انرا اخر النهر کویند ۳۴ ستاره است ۴ صورت ارنب است خرکوش را ماند و ان
بسوی مغرب ۱۲ ستاره است ۵ صورت کلب اکبر است سکی را ماند رو نموده بر دنبال صورت جبار
از جهت او را کلب الجبار نیز کویند ۱۸ کوکبست خارج ۱۱ از جمله کواکب داخله کوکبیست بر دهن
کلب که روشن ترین کواکب ثابتات است و او را شعری یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمنست
و او را نیز کلب الجبار نیز خوانند و کوکبی خورد است نزدیک باو بمقدار سه کز [illegible] که او را مرزم
یمانی خوانند ۶ صورت کلب اصغر است و ان دو ستاره است یکی را که روشن تر است شعری شامی
کویند بجهت انکه مغیب او بجانب شام است و ان دیکر را که بقدر دو کز از دو دور است مرزم شامی
و سبب تسمیه این دو ستاره بکلب شباهت است بشعری یمانی و مرزم او و عرب شعری شامی را غمیصا
و شامی را غمیصا کویند و از خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و
جوزا مزاوجت بود پس سهیل پشت جوزا بشکست و بجانب جنوب کریخت و شعری یمانی از عقب
او از مجره بکذشت ازین جهت او را عبور کفتند و شعری شامی چندان بر مفارقت بکریست که چشمش
پوشیده شد ازین جهت او را غمیصا کفتند چه غموض در لغت فرو پوشیدن چشمست ۷ صورت سفینه
است کشتی را ماند ۴۵ کوکبست ازین کواکب سهیل که معروف و مشهور است لنکر کشتی است
۸ صورت شجاع است ماری را ماند دراز و باریک کثیر العطفات سر او چهار کوکب متقاربست
ما بین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزل است ستارکان او ۲۵ اند
خارج دو و از جمله کواکب داخله کوکبی سرخ و روشن بر کردن صورتست و در حوالی او هیچ کوکب
دیکر نیست او را فرد الشجاع و عنق الشجاع کویند ۹ صورت باطیه است قدحی را ماند که

باشد کعب او بر پشت شجاع از جهة اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است همه اه
۱۰ صورت غراب است زاغی را ماند بر سوی مغرب زبر شجاع نشسته وکوکبی از شجاع بر منقار
اوست که او را منقار الغراب گویند ۱۱ صورت قنطورس است حیوانی را ماند از سر تا بنه صورت
آدمی و از انجا تا آخر بصورت موخر فرس بطریق دامی ۳۷ ستاره است وکوکبی روشن از آنها
برنت این دایره است قریب بافق جنوب و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است از رجل
قنطورس خوانند ۱۲ صورت سبع است شیری را ماند و قنطورس پای او گرفته است ۱۹
ستاره است ۱۳ صورت مجمرات عود سوز را ماند که شعله بیزده باشد ۷ ستاره است
۱۴ صورت اکلیل جنوبی است شکل صنوبری را ماند و عرب آنرا قبه خوانند ۱۳ ستاره است
۱۵ صورت حوت جنوبی است ماهی را ماند عظیم سر او بجانب مشرق و دم او بجانب مغرب
۱۱ کوکب است خارج و از جمله کواکب داخله است کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این
صورت آنرا فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نفس این صور ۱۹۷ است و خارج
۱۱۹ است تا اینجا سخن در صورت صور و کواکب ثابته مشهوره فلنرجع الی ما کنا بصدده
فقال المصنف ره و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل ازین مذکور شد که در
یک کره دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب بر ترتیبی که گفتیم سبعه سیاره را
چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک اثبات کردند بعد از ان بنظر دقیق در کواکب
ثابته حرکتی بطئی یافتند همه موافق در جهت و مقدار پس احتیاج شد بآنکه ثابته را نیز
فلکی اثبات کنند و چون هریک از سیاره کاسف میشوند ستاره را که در تحت ایشان ثوابت
واقعست بالضروره این فلک را محیط بافلاک سیاره اثبات کردند و دو سطح ازین فلک
مماس شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوزند
در و علی ما شاء الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک مصور و سماء دنیه
نیز گویند و کرسی گویند عبارت ازین فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک
تاسعست که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکه میدهد چون کواکب سیاره و ثابته را
غیر حرکه خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک ثانیه است حرکتی دیگرست سریعتر چنانکه

قرب شبانروزی یکدور میکنند محتاج شدند بفلکی دیگر که حرکه شبانروزی مستند باو باشد
و بواسطه تحریک افلاک ثانیه باین حرکه آن فلک را محیط بکل اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه
شاهدست بآنکه تحریک فلک داخل خارج را که در وسعت و ثخن اضعاف اضعاف او باشد
ممتنع مینماید و دران هیچ کوکب نیست و از ینجهة او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند
و چون محیطست بکل آنرا فلک اعظم و فلک اعلی گویند و چون محرک سایر افلاکست آنرا فلک
الافلاک گویند و چون منتهی افلاکست آنرا فلک اقصی گویند و چون غایت ابعادست آنرا
محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع آنرا عرش گویند و هریک از افلاک ثمانیه مذکوره را
حرکتیست از مغرب بمشرق مخالف حرکه فلک اعظم که آن از مشرق بمغربست چنانکه نقل جلیل
و دقیق برآن دالست و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات از مغرب بمشرق
همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک نهم با عناصر اربعه که بر ترتیب در جوف فلک قمر اند که
تسطیح اینست

و باید دانست که از افلاک مذکوره هفت فلک را که متعلق بکواکب سیاره است فلک کلی آن
کواکب خوانند و در ضمن هریک افلاک دیگرست که آنرا فلک جزئیه گویند و چون درین رساله
بعض نکات مندرجست که ادراک آن موقوف بر معرفه افلاک جزئیه است واجب نمود که درین
انتهاء ات کیفیت هریک بیان کنیم بعون الله تعالی و توفیقه بعد هذا مخفی نماند که فلک
کلی هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند چه مماثل فلک البروج است چه مراکز آنها با

مرکز فلك البروج که آنرا مرکز عالم گویند متحد بود ومناطق واقطاب ایشان نیز در محاذات منطقه و
اقطاب اوست ودر حرکات نیز با او موافق اند هم در مقدار وهم در جهت سوی ممثل قمر که مقدار
حرکت او بر خلاف توالیست وزیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات ومنطقه هریك از ممثلات را
بمجاز نیز ممثل گویند وچون اجرام سماوی بسایط اند وحرکاتی که از سیارات مشاهده میشود
متشابه نیستند ومقتضی بساطت آنست که متشابه باشد بدین سبب در ثخن ممثلات افلاك
دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل ارض وبعضی غیر شامل چنانکه شمس را در فلك است یکی ممثل که
فلك کلی اوست وآن معلومست ودوم خارج مرکز وآن فلکیست متوازی السطحین در داخل ثخن
ممثل ومرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقة البروج بود وسطح محدب
او مماس محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه وآنرا اوج گویند ومقعرش نیز مماس مقعر او بود بر
نقطه مشترکه وآنرا حضیض گویند وچون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه
دو کره مختلفة الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز ودیگری محاط او اول را متمم حاوی
گویند ودوم را متمم محوی ورقه حاوی از جانب اوج بود وغلظتش از جانب حضیض ورقه و
غلظ محوی بر عکس وتسمیه ایشان باین سبب گویند که چون بعد از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز
سازند ممثل تمام شود وشمس جرمی بود کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او
مماس دو سطح خارج مرکز شده است بر دو نقطه وکواکب علویه وزهره را بعد از ممثل در فلك
دیگر است اول خارج مرکز وآن در ثخن ممثلات چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه این
فلك در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان دوم تدویر وآن فلکی بود
مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود وکوکب در تدویر
مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیك نقطه تماس کرده است وفلك خارج مرکز را
در غیر شمس فلك حامل خوانند وقمر را غیر از ممثل سه فلك دیگر باشد اول مایل وآن فلکی بود
متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثلست وسطح مقعر
او مماس عالم کون وفساد واین فلك اگرچه با ممثل متحد المرکز است اما منطقه هریك مقاطع آن
دیگر است بر دو نقطه که آنرا عقدتین گویند وفلك ممثل را در قمر فلك جوزهر نیز گویند دوم

حامل

حاملست داخل در ثخن مایل چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود ومنطقه این فلك بر منطقه
مایل منطبق باشد سیم تدویر وآن مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این
فلك دایما داخل در سطح منطقه مایل بود بخلاف سایر کواکب وعطارد را نیز بعد از ممثل سه فلك دیگر
بود اول مدیر وآن در ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود ومنطقه اش مقاطع منطقه
ممثل بود دوم حامل وآن در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل ومنطقه اش در سطح منطقه
مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم هریك ازین دو کوکب نیز علی الرسم مغرق اند در تدویر
خود واز آنچه گفتیم لازم می آید که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترك میان ممثل ومدیر وآنرا اوج
مدیر خوانند ودیگری مشترك میان مدیر وحامل وآنرا اوج حامل خوانند وحضیض بهمان طریق ونیز
او را چهار متمم باشد دو از ممثل ودو از مدیر وصورت افلاك هر کوکب بحسب تسطیح برینگونه است

اما تقویم کوکب عبارتست از بعد موضع اوست از راس الحمل یعنی قوسیست از منطقة البروج میان اول الحمل
و موضع کوکب بر توالی بروج و انرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب درین طول طرف خطی بود
که از مرکز عالم بر مرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا
نقطه تقاطع دایره عرض بود که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب
بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیأت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بان حرکت
این قوس را قطع کند حرکت طول و حرکت تقویمی و در تقویم نام و شمسی بعد از جدول تواریخ مشهوره
بجهة تقادیم کواکب سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بشمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف
کواکبست پس بقمر چه بعد از شمس اظهر و اضوء است و در اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر از
سایر کواکبست پس خمسه متحیره را ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و اسم هریک از سیاره
در مستطیلی که بر فوق جدول ایشانست مصرح بنویسند و در جدول هر کوکب موضع ان کوکب
از فلک البروج یعنی منتهای قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف نهار هر روزی از ایام
اسابیع و تواریخ بازاء ان روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب چه
مقدارست و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهة آنست که باعتقاد منجمین ابتدای شبانروز انست
چنانکه در باب ششم معلوم گردد و بسه رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که ایمن ارقامست موضوع
باشد بجهة برج و هرگز از یازده متجاوز نگردد چه اگر دوازده شود باول حمل انتقال کند و دوازده
سر گرفته شود و رقم صفر دران مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوع باشد بجهة درجه و ان هرگز
از بیست و نه زیاده نشود چه اگر سی شود از ان مرتبه ساقط گردد و عوض یک برج بر رقم ایمن
زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهة دقیقه و ان هرگز از پنجاه و نه
نگذرد چه اگر بشصت رسد از ان مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ما قبل خود مرفوع شود یکی در جای
رقم آن مرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر از دقیقه زیاده نباشد الا نادرا و گاه باشد که
در چند روز متوالی یکی ازین ارقام مکرر شود بسبب انکه مقدار حرکت کوکب دران ایام در غیر
مرتبه ان رقم معدود شود و دران حال انرا یعنی ان رقم را دران روزها بجهة تخفیف کتابت
الا در روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود چه اگر خالی

نباشد

نباشد باید که رقمی از مرتبه دیگر انجا نوشته شود تا ناظر انرا ازین مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب نیز بدین سبب
محتمل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه آن نیز خالی گذارند
باب چهارم در سیرات کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از سیرات اینجا مدتیست که در
کوکب با مدت مکث او در برجی و مع ذلک از دور کوکب مفارقت اوست از نقطه معینه از فلک
البروج تا معاودت او بهمان نقطه و بر صورة امتحان معلوم شده است که دورات متماثله کواکب
سیاره متفاوت المدة است الا شمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت
مدت دوره خط وسطی هر کوکب که فی الحقیقة متشابه الحرکات است و انرا حرکة وسط گویند کا
مستوفی بجای مدت دوره حقیقی ان کوکب منظور داشته و بجهة سهولت کسور انرا اسقاط نموده
و دوره حقیقی ازین دوره گاه کمترست و گاه بیشتر پس میگوییم که آفتاب بدرستی یکسال دوره
تمام کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارة از دوره اوست و برجی را در سی
روز تمام کند تقریبا نه تحقیقا بجهة اختلاف مدت مکث اوست در بروج بسبب سرعت و بطوء
حرکت او و درین زمان بحساب زیج جدید سلطان الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی روز
و پانزده ساعتست و در ثور سی و یکروز و دو ساعت و نیم تقریبا و در جوزا سی و یکروز و نه ساعت
و در سرطان سی و یکروز و ده ساعت و در اسد سی و یکروز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده
ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در
قوس بیست و نه روز و دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو
بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارت
ازین مدتهاست و تغییر فاحش درین مدتها نشود مگر در مدتهای مدید و مع ذلک روز درین
مقام شبانروزست و قمر دوره را به بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا نه تحقیقا
از ثلث کمترست بهفده دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست قید تقریبا نکرده است
و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعة و بطوء سیر او و گاه باشد که
چون در حضیض و غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز باندکی کمتر از یکساعت برجی
تمام کند و زحل در قریب سی سال دوره تمام کند قید قرب بسبب آنست که دوره وسطی او

تحقیقا بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است و مراد از سال درین
جا سال شمسی است و از ماه سی روز و برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریبا قید تقریب اینجا
دو وجه دارد یکی آنکه زمان دوره متشارک بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در
هر برج بجهت بطو و سرعت سیر او متفاوت است دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت
دوره تقریبیست خارج قسمت او هم بر دوازده تقریبی باشد و مشتری دوره را در قریب دوازده
سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او یازده سال و ده ماه و سیزده روز و یازده ساعت
و نه دقیقه و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب اینجا همانست و مریخ دوره را در قریب یکسال
و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق دوره وسطی او یکسال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست
و دو ساعت و پنجاه دقیقه است و برجی را در یک ماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود
و ما یکسال را استثنا نمودیم در حال سرعت در مدت چهل روز باشد که کمتر برجی را تمام کرده
هر یک از سفلیین دوره را در قریب یکسال تمام کند تقریبا قید قرب مگر نظر بدوره حقیقی ایشان
باشد و الا در وسطی احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشد زهره برجی را در بیست و
هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریبا جهة آنست که ممکن است
در کوکب گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر ازین مدت برجی تمام کنند لیکن در عطارد مقدار
کمی بیکروز نرسد و ما یکسال استثنا نمودیم زهره در حال سرعت در بیست و چهار روز و کسری برجی
تمام کرده و قید سرعت سیر در بینهما کوکب اخیر بسبب آنست که گاه باشد که در حال سرعت سیر در
برجی باشد و در حال بطو در برجی و تفاوت میان مکث ایشان در بین دو برج بسیار است بخلاف
علوین که در مدت قطع کردن برجی هم بطی شوند هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان مدت
سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد است نسبت فقط چنانکه محقق طوسی در
سی فصل کرده چه او را در رجعت نیز سرعت سیر است و زمان مکث او در برجی که در آن راجع
و سریع گردد متفاوت با زمان مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع گردد بکثیری
بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت معدل
کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد ازین بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد

پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و اینکه مع زهره را در قید مستقیم داخل داشته لکنت که انرا
در او تقیید بیان چنین کنیم و در عطارد باحترازی لیکن بر تقدیری که سرعت کوکب اعم باشد از آنکه
در تمام برج بود یا در بعضی که مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سفلی بیانی
خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال
که خارج قسمت بیست و چهار هزارست بر عدد بروج و درجه یا در شصت و شش سال که خارج
قسمت دو هزارست بر عدد درجات برجی تقریبا و وجه تقریب تلفیق سالست که کسر خارج قسمت
را بجهة سهولت اسقاط آن کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که کیفیت حرکات ثوابت را
بحسب ارصاد مختلف یافته اند و قدما مثل ارسطو و تبع او عقیده آن بوده است که ایشان را غیر
حرکه یومیه حرکتی دیگر نیست و لهذا استاد آن حرکت بفلک ثامن کرده است و چون نوبت بابرخس
رسیده است بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب
بمشرق لیکن از غایت قلت بکیت آن مطلع نشده است بعد از آن بطلموس و منالاوس بطریق
تدقیق چون مرتکب این امر شدند رای ایشان بر آن قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکند
و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب استقصای تمام نموده گفتند که در هر هفتاد
سال درجه قطع میکند و این موافقست با آنچه محقق طوسی و سلطان المغفور در ارصاد خود یافته
اما اعتقاد جماعتی که در زمان مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند آنست که در هر شصت و شش
سال درجه قطع میکند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از اصحاب مراغه است چند کوکب را
مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته با آنچه در زمان مامون یافته اند دلتقا دصم برین
قولست و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشد یعنی بر توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی
حرکت کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار بیشتر از نصف
النهار سابق بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که
گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت بیک
شبانروز نرسد اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود بلکه بعد از
نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در اثنای شبانروز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی بهمان

دقیقه عود کند و در حوالی میان رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهای احدالحالین و قبل از ابتدا آنکه دیگر
مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در مابین حرکتین مختلفتین لا جهة سکونی متحقق است
و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه بدان متعلق است پس میگوییم
که چون دو خط از مرکز عالم خارج شود و از جانبین تداویر با سطوح مماس شوند منطقه تدویر با ش
دو نقطه تماس بدو قسم مختلف منقسم شود اعلی و اسفل و آنچه قسم اعلی اعظم بود از اسفل و مخفی
نماند که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب اعظم نماید از آنچه ابعد است
و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه اقرب بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است
پس هرگاه تدویر در قسمی اعظم سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر دو
نقطه تقاطع تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی
منتهی شود آنکه دورتر است ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکتی
که این خط بآن حرکه متحرک باشد حرکه مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بر آن خط است و آن
حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هریک از حوامل متحیره از مرکز عالم خارج است لاجرم مرکز
تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود و در قطعه دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او
باشد بنقطه اوج و غایت قرب وقت وصول او بود بنقطه حضیض و ازین لازم آید که حرکه مرکز
معدل در قطعه بعیده بطی بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان این
سرعت و بطوء آنرا حرکت وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که چون افلاک تداویر
شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعلی ایشان بر توالی حرکت کند حرکه اسفل بر خلاف توالی خواهد
بود چنانکه در متحیره است و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در
قمرست و هریک از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکه ایشان بتوالی سریع نماید چه کوکب
درین حال بمجموع حرکه مرکز معدل و حرکه تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند
حرکه کوکب بتوالی بطوء پیدا کند بسبب آنکه درین حال کوکب بمقدار فضل حرکه مرکز معدل
بتوالی بر حرکه تدویر بخلاف توالی حرکه کند و بنابر آنچه قبل ازین مذکور شد هرچند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکه تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب

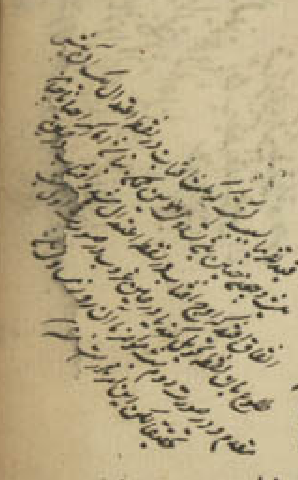
بطی تر نماید اما چون هنوز حرکه مرکب کوکب بتوالی است کوکب را مستقیم گویند تا بجایی رسد که حرکه تدویر
بخلاف توالی با حرکه مرکز معدل بتوالی معادلت کند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یکجای ساکنست و
درین حال کوکب را مقیم گویند و بعد از آن حرکه تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکه مرکز معدل بتوالی
و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و درین حال کوکب را راجع گویند و هرچند بحضیض
نزدیکتر شود حرکه او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد
در رجعت و وسط زمان او تا چون از حضیض بگذرد در رجعت بطوئی پیدا کند و هرچند بر آید بطی تر
شود تا باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم شود تا رود و در استقامت سریعتر شود تا بذروه
رسد که غایت سرعت اوست در استقامت و وسط زمان آن و بعد از آن حالت اول عود کند و از آنچه
گفتیم لازم آید که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت
و آنرا مقام اول گویند و دیگر بعد از رجعت و قبل از استقامت و آنرا مقام ثانی خوانند و قمر را اگرچه
تدویر هست اما حرکه او در قطعه علیا که بخلاف توالیست اسرع از حرکه وسط اوست پس رجعت لازم
نیاید لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکه مرکز معدل نسبت بمرکز عالم
مختلفست لاجرم مدت استقامتین یا استقامتی و رجوعی با رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه حرکه مرکز
معدل سریع باشد تکافی حرکتین در اواخر استقامت دیرتر دست دهد و در اواخر رجعت زودتر
و هرگاه بطی باشد در اواخر استقامت زودتر دست دهد و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت
در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنابر استخراج
جداول زیج زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهارده روز و مریخ را دو سال
و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و مراد از ماه درین
مقام سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را
نه ماه و مریخ را یکسال و ده ماه و هفت روز و زهره را یکسال و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه
و سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست روز و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را
دو ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت
زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش

مقام تحیر بینهما نیز بینهما
والسکون مع بینهما لا

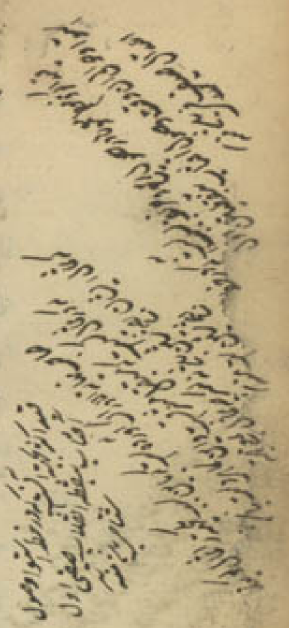
روز وزهره را یکماه وده روز وعطارد را بیست دیکر روز ودر تقویم تام وشمسی علامات مبدا رجعت واستقامت
هر کوکبی از خمسه در اثنای تقویم ان کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد دو روز راکه در مابین نصف
نهار شان دو روز کوکب ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد جکونکی جهة تعیین وقت آن بر حاشیه
نیز نویسند یعنی در جدول امضالان کلمه در محاذی روزی که در ان روز یا شب قبل از ان ابتدای رجعت
یا استقامت کرده باشد وعلامة مبدا استقامت ست باشد والا مبدا رجعت عت وچون خواهند که بر
حاشیه ثبت کنند اول علامة مبدا استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامة کوکب راجع یا مستقیم پس
علامات روز که ان جهة یا علامات شب که لازم است پس علامة یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت
روز یا شب پس علامات ساعات ودقایق کذشته از اول روز یا شب ودر بعضی تقاویم ببین اکتفا
نمایند ودر اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند ودر تقویم قمر که بر حاشیه ثبت کنند علامات ساعات
ودقایق کمتر نویسند ودر بعضی تقاویم تام وشمسی در جدول تقویم هر یک از علویین در وقت اقامت
ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامات رجعت یا استقامت متقاطع باشد ومدت اقامت
در زحل هفت روز است ودر مشتری پنج روز وسیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد وخواه مستقیم
در شبانروزی که انرا بهت ان کوکب خوانند اکر مساوی سیر شبانروزی وسطانی کوکب باشد انرا
سیر اوسط کویند وکوکب را دران حال متوسط السیر ومعتدل السیر خوانند واکر زاید باشد بر
سیر وسط وهرچند بر آید ان زیادتی در تزاید بود انرا سیر زاید متزاید کویند واکر در تناقص
بود انرا سیر زاید متناقص کویند وکوکب را درین دو حال سریع السیر خوانند واکر سیر تقویمی
ناقص باشد از سیر وسط وهرچند بر آید روی در تناقص نهد انرا سیر ناقص متناقص کویند
واکر روی در تزاید نهد انرا سیر ناقص متزاید کویند وکوکب را درین دو حال بطی السیر خوانند
ودر تقویم تام کاه باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کواکب سبعه وبر سر جداول انها نیز ثبت
کنند وعلامات اینها اینست سط سیر اوسط یز مید سیر زاید متزاید زق منقص سیر زاید
متناقص قص منقص سیر ناقص متناقص قص مید سیر ناقص متزاید وحرکة اوسط مر
زحل را در شبانروزی دو دقیقه است ومشتری را چهار دقیقه وپنجاه ونه ثانیه ومریخ را سی و
یک دقیقه وبیست وشش ثانیه وشمس را پنجاه ونه دقیقه وهشت ثانیه وزهره وعطارد را

همین

همین مقدار وقمر را سیزده درجه وده دقیقه وسی وپنج ثانیه باب پنجم در معرفت میل آفتاب و
عروض کواکب وجوزهرات ایشان اولا باید دانست که هر نقطه از دایره در سطح کره توهم بود از
عظیمه که بان نقطه وبدو قطب آن دایره کذرد ما بین ان نقطه ومحیط ان دایره از جانبی که اقرب
از ان باشد پس بجهة معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقة فلک نهم که انرا معدل النهار کویند دایره
فرض کنند که بدو قطب ان فلک وان نقطه کذرد وقوسی که ازین دایره میان نقطه مفروضه ومعدل
النهار باشد مثل کوز باده از ربع نبود وانرا بعد ان نقطه کویند از معدل النهار وبعد اجزای منطقة
البروج را از معدل النهار میل اول ان جزو کویند بقیاس میل ثانی ان جزو که آن قوسی باشد از
دایره عرضیه که بجزو مفروض کذرد ما بین منطقة البروج ومعدل النهار از جانب اقرب ولفظ میل
چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد وچون آفتاب دایما بر منطقة البروج است میل
ان جزوی راکه آفتاب در ان بود میل آفتاب نیز کویند بخلاف کواکب دیکر که چون در اکثر اوقات
بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار کویند ودایره میل
که بر راس سرطان وجدی کذرد انرا دایره ماره باقطاب اربعه کویند بجهة مرور او بقطبین معدل النهار
وقطبین فلک البروج وقوسی که ازین دایره ما بین منطقة البروج ومعدل النهار باشد از جانب
اقرب انرا میل کلی ومیل اعظم کویند چه اعظم ازان نبود ومقدار میل کلی را اعتبار رصاد
مختلف یافته اند وبحسب زیج جدید الغ بیک بیست وسه درجه وسی دقیقه وهفده ثانیه
است اما میل آفتاب یعنی میل اول او دایما بعد اوست از معدل النهار که منطقة فلک نهم است واو را
معدل النهار بدین سبب کویند که چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد تقریبا شب وروز
متساوی شود در جمیع مواضع وفصل مشترک میان سطح این دایره وسطح کره ارض را خط
استوا کویند واورا یعنی آفتاب بنا بر موازیت مرسوم از مرکز او بحرکة خاصه او که داخل در سطح منطقة
فلک هشتم است که انرا منطقة البروج کویند از جهة مرور این دایره باوساط بروج وبهذا منطقة اوساط
بروج نیز کویند واز جهة الاملازمت آفتاب مرین دایره را دایره شمسیه کویند واین منطقة البروج
مقاطع معدل النهار است بر دو نقطه متقابل چون معدل النهار ومنطقة البروج از دوایر عظام
ودو قطب هر یک غیر دو قطب ان دیکر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه



مشترک مقابل که سمت باشد میان این دو نقطه بنصف هر یک ازین دو دایره و این در شکل دوازدهم
اول اکثر تا رود و سوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون بر آن
خاص خود از ان بگذرد و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهة قطب او گذرد دیگر بکوکب
جدی آنرا نقطه اعتدال ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت وصول آفتاب
باین نقطه در معظم معموره و مبدا بروج یعنی اول حمل را ازین نقطه گرفته اند و لهذا آنرا نقطه حمل نیز
گویند و آن دیگر را که چون آفتاب از و بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی
بسبب آنکه چون آفتاب باین نقطه رسد تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره
و این نقطه مبدا اول برج میزان بود و وجه تسمیه این دو جهة بشمال و جنوب آنست که نیمی که ازین
دو جهة میلوز در موسوست باین دو اسم و از ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن
او بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره ماره باقطاب اربعه است با منطقة البروج و آنرا
نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمانه حین وصول آفتاب بان نقطه از ربیع بصیف در
اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب درین مرور در شمال
معدل النهار اما زاید بسبب تزاید قوس منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول
برج سرطان است اما صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب سمت الراس لیکن مخفی نماند که
این حکم مخصوص است ببلاد دیگر آفتاب از سمت الراس آن بلاد در همه وقت بجانب شمال میل
نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الراس آن موضع بجانب شمال متجاوز شود
مثل حبشه و زنگبار و ولایت تکرور و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن
او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط و زاید باشد در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت میل
تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل
النهار و هبوط او از سمت الراس و تناقص قوس منطقتین در ما بین این دو نقطه اما اگر آفتاب
درین مرور بطرف شمال سمت الراس مرور نکند در آن هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص
باشد و از ابتدای گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا بغایت بعد که محل تقاطع دیگر است از
دایره ماره باقطاب اربعه با منطقة البروج و آنرا اول جدی و نقطه انقلاب شتوی خوانند بسبب



انقلاب زمانی حین وصول آفتاب بان نقطه از خریف بشتا در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید
باشد و از آنجا تا رسیدن باز بنقطه اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بعنایه
ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون
آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود و کواکب دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار
باشد لیکن ثبت آنها در تقویم مصطلح نیست و عمل آنرا هم ناگزیر است و صورت وضع معدل
النهار با فلک البروج و تزاید و تناقص میل برین گونه است
اما عرض کوکب عبارت از بعد اوست از منطقة البروج یعنی
قوسیست از دایره عرضیه که بمرکز کوکب گذرد میان خط تقویم
کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد
چه مرکز او دایما در سطح منطقة خارج مرکز است و منطقة
خارج مرکز در سطح منطقه ممثل و منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مداریست نه در
سطح منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل چه آنکه مرکز قمر بر
منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مایل پس
منطقه مایل مدار قمر باشد و مرکز از و زایل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر
که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمات تقاطع
بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم آنرا یعنی آن نقطه را از دو نقطه
مذکوره که قمر چون بر آن خاص خود از آن بگذرد در عرض شمالی شود یعنی بطرف شمال منطقة البروج
اید نقطه راس و عجاز شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد در عرض جنوبی شود
نقطه ذنب و عجاز جنوبی قمر گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که حادث شده است
در ما بین نصف مایل و نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند باژدها و منتهی طرفین آنرا در
نقطات و تخصیص عجاز شمالی براس و عجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول و نحوست ثانی
و جوزهر را عقد تین و جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند
هر یک را بعقده که در میان دو خط افتد که آنجا عبارت ازین دو دایره است و اما بجوزهرین

نقص گویند جهت آنکه جوزهر معرب جوزکره است که مراد همان ممثل باشد و بعضی دیگر گفته اند که
معرب گوزهر است چه بر هر دو طرف اژدهای مذکور واقع اند و صعود و هبوط و زیاده و نقصان
در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد میان این
دو منطقه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب رصاد پنج درجه است عرض شمالی صاعد نامیده باشد
اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی هابط زاید باشد
چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط ناقص باشد و اگر
در طرف شمال سمت الراس گذرد شمالی صاعد ناقص و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض
جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره و الا
جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا باز بعقده راس عرض جنوبی صاعد
ناقص بود و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد جنوبی هابط ناقص و اهل احکام کوکب صاعد را
شو یما لو ثر گویند و اگر هابط باشد ستر فی الوتر و صورت ممثل با منطقة البروج و تزاید و تناقص
عرض او برین نهج است و هر یک از راس
و ذنب را حرکت معکوس یعنی بر خلاف
توالی اما چه هر یک دو نقطه شخص اند
از فلک جوزهر که بخلاف توالی متحرک
و مقدار آن حرکت در ارصاد مشهوره
هر شبانروزی سه دقیقه و ده ثانیه
یافته اند و در تقویم تام و شمسی موضع راس قمر را در جدول جدا از جدول تقویم عطارد در نصف النهار
هر روزی بازای آن روز بیاورند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کوکب
و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در
فلک برین وجه است پس ایراد موضع یک نقطه کافی باشد و علامت راس در تقویم س باشد
و اختیار این صورت جهت آنست که اگر سین نویسند برقم شمسی مشتبه شود و علامت ذنب
نب نگاه باشد که علامت راس سر نویسند چه بعضی قرائن مانع اشتباه است چنانکه بعبارت

معلوم

معلوم شود بهاید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر دایما مدار بیست مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک
از تدویر خمسه متحیره دایما از بیست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد
و آن در کواکب علویه نقطه مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل بود که چون مرکز تدویر
ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن
بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد حضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه
بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه
بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و
تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنابر نکته ایست که در کتب هیئات معلوم می
شود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز تدویر این کواکب درین امر جهت عدم دوام جرم ایشان
است بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر باشند گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف
جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دائما متحد المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را
سیر بیست مستقیم چه هر یک نقطه شخصی اند از ممثلات که بحرکة فلک البروج متحرک اند و مقدار
آن حرکت هر شبانروزی هشت ثالثه است و در بعضی تقاویم تامه موضع راس هر یک از
خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر
مسافت صالح بوده باشد و الا در صفحه یسری بر سر جدول هر کوکب که جهت نظرات آن کوکب
با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل
ساختن ثانیه جهت آنست که حرکت جوزهر این کواکب در مدت یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد
پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع
راس آن کوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع ذنب قمر به نسبت راس او و در تقویم تام مقدار
میل آفتاب را در جدول باریک در پهلوی یسرای جدول تقویم او در نصف نهار هر روزی
بازاء آن روز بیاورند بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در
جدول باریک در پهلوی یسرای جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در
بعضی تقاویم همین بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عروض باقی کواکب را در هر ده

روز یا ذوالروز تا یازدهم ثبت کنند ذ در عطارد در پنج روز و در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار
غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیک بهین موجب است زحل ح یب مشتری ب لو
مریخ ز نه زهره ح م عطارد د د و علامات شمال شم است و از جنوب ح و از صاعد صع
و از هابط ه و از زاید زا و از ناقص نقص و این علامات را متصل بیکدیگر و ا ثنا و حرارل
میل و عرض کواکب هرگاه یکی ازین صفات بدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از انکه بر سر جداول
نوشته باشند پس علامات شمالی صاعد زاید چنین باشد شصعز و علامات شمالی هابط
زاید چنین شهز و شمالی هابط ناقص چنین شهقص و شمالی صاعد ناقص چنین شصقص
و جنوبی هابط زاید چنین جهز و جنوبی صاعد زاید چنین جصز و جنوبی صاعد ناقص
چنین جصقص و جنوبی هابط ناقص چنین جهقص وگاه باشد که علامات زاید و ناقص
ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و
عرض شمالی هابط و همچنین جنوبی صاعد ناقص لیکن این مخصوص است بمواضعی از معموره
که هیچیک از سیاره از سمت راس ان مواضع بطرف شمال نگذرند که اگر موضعی باشد
که بطرف شمال گذرند ایراد علامات زاید و ناقص التزام باید کرد کما لا یخفی علی المتامل
بنا تقدم باب ششم در معرفت ساعات و غایة ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار
اولا باید دانست که دایره عظیمه که یک قطب او سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی
باشد انرا دایره افق ان موضع گویند پس اگر معدل النهار بسمت راس ان موضع گذرد
انرا افق استوائیه و منتصبه و مستقیم گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت راس ان موضع
باشد انرا افق رحوی گویند و ما سوای ان دو افق را افاق مایله گویند و دو نقطه تقاطع
معدل النهار را با جمیع افاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب
معدل النهار گذرد انرا دایره نصف النهار گویند از جهة انتصاف نهار در هنگام حین وصول
آفتاب بان دایره فوق الافق در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و بمرکز کوکب
گذرد انرا دایره ارتفاع ان کوکب گویند و صغیره که از خط تقریعی کوکب مرتسم شود بحرکة
فلک کلی انرا مدار یومی آن کوکب گویند و آن با معدل النهار لا محاله یا متوازی باشد یا

یا متحد پس اگر ان مدار دایره افق را قطع کند انچه از ان فوق الافق بود قوس النهار ان کوکب گویند و
انچه تحت الافق بود قوس اللیل و انچه میان طرفی خط تقریعی کوکب و افق شرقی باشد از قوس
النهار و افق غربی از قوس اللیل انرا دایر آن گویند اما شبانروز نزد عامه مجموع یک شب و یک
روز است و مبدا آن نزد منجمان اول شب است چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل روم
و نصاری اول روز است چه نور وجودی و ظلمه عدمی اما نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب است
بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروزی
مساوی بود نزد باعتبار اصطلاحات دیگر بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه بر عالم علم
هیئة مخفی نیست و معتبر نزد حکمای یونان تقاطع اعلیست و نزد حکمای خطا و ایغور تقاطع
اسفل اما مبدا روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح صادق است و مبدا شب بعد از
استیلای غروب آفتاب و نزد اهل روم و نصاری مبدا روز از طلوع جرم آفتاب است و مبدا
شب از غروب جرم او و این وضع طبیعیست چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس و وجود
لیل مشروط بغروب او و ورود اجزای ان که مصنف در ضمن ابواب خواهد کرد برین اصطلاح
است و نزد بعضی از براهمه هند ما بین ابتدای طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بین
غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترک میان شب و روز و داخل هیچکدام
نیست شبانروزی را که عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است به بیست
چهار قسم متساوی کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم استمراری دارد پس قبول
قسمت میکند و ان اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهة دوام تساوی مقدار
او نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و ان مقدار از معدل النهار که در
هر ساعتی از ساعات معوجه با مستوی طلوع کند انرا اجزاء ان ساعت خوانند پس اجزای
هر ساعت مستوی ربع سدس دوره فلک است تقریبا یعنی پانزده درجه معدل النهار باشد
و اگر روز و شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده
بدوازده قسم متساوی کنند ان اقسام را ساعات معوجه زمانیه گویند چه بطول و
قصر شب طویل و قصیر شوند پس از ین حیثیت که زمان این ساعات طولا و قصرا تابع

کوکب

فیه تنبیه بانست که زمان دور فلک الافلاک
در اکثر معمور اکثر است از زمان شبانروزی بقدر مطالع
یک شبانروز بیشتر باشد از ربع سدس دور فلک
تفاوت قلیلست جوا ۱ منه

زمان شب و روز است از ساعات زمانیه کویند از این حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار
ساعات شب مختلفات بحسب اختلاف طول و قصر طولین از ساعات معوجه کویند و بسبب
ارتسام خطوط آن بر آلات تعلیمی و ضربیه ساعات تیابیه نیز کویند و هر ساعتی را خواه مستوی
باشد و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه
بشصت ثالثه و هکذا تا بعاشره و لا محاله دقایق دوازده ساعات مستوی با دقایق د
وازده ساعات معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر زیج سکون عدد
ساعات مستویه روز ذکر کرده اند و همچنین اجزای ساعات معوجه از وقت کذشتن آفتاب
از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیکر یعنی از اول
سرطان تا اول جدی در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه
و اجزای ساعات معوجه شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیکر در
تزاید بود و از اول حمل تا اول میزان عدد ساعات مستویه و اجزای ساعات معوجه روز زاید
باشد بر مستویه و معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع آنست که
چون منطقة البروج و معدل النهار دو دایره متقاطع اند هر دو جزو از منطقة البروج
که بعد ایشان از نقطه انقلاب متساوی بود بجزئی که معدل مدار رسم کند در آفاق استوائیه
جمیع این مدارات را متساوی تنصیف کند بشکل شانزدهم از اول اکر ثاوذوسیوس پس
آفتاب در هر مداری که بود قوس النهار او با قوس اللیل مساوی بود پس دایما شب و روز
آنجا متساوی بود تقریبا اما در آفاق مایله معموره چون قطب شمالی معدل النهار از افق
مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق همین منتصف معدل النهار باشد و بس و
سایر مدارات بتقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شود چنانکه قسم ظاهر از مدارات
شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و لهذا از مدارات شمالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه
که از مدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثالثه آن کتاب پس چون
آفتاب در مدارات شمالیه بود یعنی در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد
از قوس اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود



یعنی ما بین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا اول میزان
مساوی باشند و بشکل بیستم از مقاله مذکوره هر مداری که از قطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزای
قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر آن مداری که ابعد است و اجزای قسم خفی بعکس قسم ظاهر
آن مداری که ابعد است و قسم خفی بعکس پس هر روز وقت کذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او ابعد
مدارات است اجزای بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب مدارات
باشد بقطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص
و از کذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل
و ساعات اللیل متزاید و از آنچه کفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتاب
باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتاب باول جدی و در تقویم ساعات زمانی
مستوی هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب آن بازاء آن روز ثبت کنند در جدول
بعد از تقویم راس و در تقویم تقی بعد از جدول ماه ترک بیاورند که بعد از ین معلوم کرده
رقم یکی رقم ساعات و دوم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات
و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانروز است نقصان کنند باقی ساعات
و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنانست که از بیست و چهار ساعت یکی را شصت
دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست
و سه اخذ باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم که مستخرجان خود نکاه
میدارند با اول تقویمی که بی واسطه از زیج مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز نویسند
چه بعضی از اعمال نجومی موقوف بر معرفت ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که
ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند از امضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید
اما ارتفاع کوکب بعد کوکبست از افق یعنی قوسیست از دایره ارتفاع میان خط تقویم کوکب و
افق و در فوق الارض بشرطی که از ربع زیاده نباشد و مقید بفوق الارض بجهت آنست که اکر قوس
مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نکویند بلکه انحطاط او کویند
و آن ارتفاع که اعظم از آن نباشد و آن مداری که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آنرا غایت

این و هر مداری که بقطب شمالی معدل النهار
اقرب است اجزای قسم ظاهر او اکثر است
از اجزای م

ارتفاع آن کوکب گویند و آن بعد او است از افق وقتی که کوکب بر تقاطع اول سمت و دایره نصف النهار بود
و لا محاله در آن وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الراس
بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم عامه غایت ارتفاع
آفتاب را در هر روزی بازای آن روز ثبت کنند و بعضی از جدول ساعات بیاورند بعد در تقویم یکی درجه و یکی
دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت
از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در
وقتی که بر دایره نصف النهار باشد نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس بود امروز ظل نصف
النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حسی است نه افق حقیقی که قبل از این بیان کردیم
و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب ما و قاعده نصب
کردن مقیاس چنان است که اول سطح زمین را هموار کنند بر وجهی که اگر آب بر وی ریزند از همه
جوانب برابر سیلان کند چه اگر اجزای زمین اخفض از بعضی بود آب بآن جانب اخفض میل کند
چنانکه مقتضی طبع اوست و از برای تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا
کونیا گویند و اکثر آن بود که این آلت را از چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن
برابر بود و الا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه راس آنرا قائمه سازند بجهة امتحان زوایای
عمارات و غیرها و بر منتصف قاعده آن نشانی کنند و از راس مثلث شاقول در آویزند و آن
جسمی بود ثقیل شبیه مخروط که از طرف خطی در غیره باشد و سطح زمین را چنان سازند که این مثلث
بهر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشان آید و چون چنین بود این سطح داخل در سطح افق
حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروطی الشکل و باید که ثقیل بود
تا در موضع خود قایم بایستد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعده آنرا مثقوب ساخته با ارزیز
در آن ریزند پس دایره در این زمین هموار بکشند و مقیاس را بر این دایره نصب کنند بر وجهی
که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و جهة امتحان دو سه موضع ما بین محیط دایره و راس
مقیاس اندازه گیرند اگر همه برابر بود آن مقیاس عمود بود بر این سطح متساوی مستوی که
فی الحقیقه سطح افق است و سایه که در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس بر این سطح افتد

ظل نصف النهار بود یا ظل زوال و آن لا محاله اقصر ظلی بود که در آن روز از آن مقیاس بر سطح افتد
و معتبر در ظل انحا است و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم و نیم و گاهی بشصت قسم
یا بهفت بخش کنند آن ظل که از آن مقیاس حاصل شود ظل اقدام گویند اقدام بجهة آن گویند که
عادت عوام باین جاری شده است که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام خود تقدیر کنند و قامت
آدمی که بطول قامت هر کس بود هفت قدم او باشد و بعضی بهفت قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت
بعضی بهفت قدم باقدام او و بشش قدم و نیم می باشد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل ماخوذ از آن
مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهة آن گویند که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند یا
بجهة آنکه اکثر مقیاسی که از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس بمقدار دوازده اصبع باشد از اصابع او
و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را و در تقویم نام درجه دل اخیر صفحه یمنی
ظل زوال هر روزی را یا باصابع یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بظل زوال افتد از
تسویه زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و مقرر بدان فارغ باشد بعدد قسم یکی
رقم اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و در رقم
دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که در جدول آورند در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری
بحسب اقدام باب هفتم در معرفه نظر و تناظر و مجاسده و انصراف و غیر آن بدانکه چون دو کوکب
از کواکب سیاره در یک جزو از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند بانحو یکه نصف دایره
که مقرر دارند بقطبین بروج بطرف خط مستوی هر دو گذرد و آنرا نسبت عال کوکب تحتانی قران
و نسبت عال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در این حال خط مستوی هر دو بر
یکدیگر منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو خطی که از بصر خارج شود بمرکز هر دو یکدیگر
در سطح یکنصف دایره متحد بقطبین بروج باشد آنرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند
آنرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن جز دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست
و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضعین
این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر
میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است آنرا تربیع گویند و هر آینه

یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج دهم از آن تربیع تمام باشد و اگر در جنب باشند که در ثلث منطقه بود [illegible]
تثلیث خوانند و لاجرم یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم بود و هر یک از این سه نوع متصل باشد
این را به سوچ اگر کوکب متساوی [illegible] در مطالع [illegible] باشد این نوع و اگر نوع ثانی
[illegible] باشد [illegible] و اهل احکام گویند اتصال [illegible]
مشاهد درجه نصف منطقة البروج بعد باشد آنرا مقابله خوانند و در تقویم [illegible] موضع هر یک
از کوکبین مقابل موضع آن دیگری باشد یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام بغیر از دیگر را
بجز این چهار نوع که اینها را مقادیر انظار خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و تربیت و نهایات
این ابعاد اگرچه در بروج مختلف اند اما در درجه و اجزای آن متحد باشند و هر یک از این پنج نوع را
که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظری گویند و بعضی
مقارنه را اتصال جرمی خوانند و باقی نظرات را اتصال شعاعی و موضع قمر را مطرح شعاع قران
و نهایات ابعاد معتبره را در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب متحالف را در این امور
دافع تدبیر و ناظر و متصل گویند و آن دیگر را قابل تدبیر و منظور الیه و متصل به پس قمر در این
احوال دائما متصل باشد و زحل متصل به و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند شد چنانکه
[illegible] نصیب ظاهر است و صورت انظار عجب تقسیم فلک بر بیکویات و نظرات قمر را با
کواکب دیگر مزاجات و ممازجات و امتزاجات گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب و
[illegible] شدن در طبایع ایشان بیکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه اصحاب شمس را
مذکر گیرند و قمر را مؤنث و این وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاح بنا بر
کلام رب العزة باشد و جمع الشمس والقمر و مقابله ایشان را استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس
مبدا از مقابله در طلوع مبادرت نماید بیش [illegible] روز متقارب با او شود پس مستقبل
او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این در وضع [illegible] بود و جهة این معنی را در حالت
که او را در این حال بدر گویند و بعضی گویند که بدر ماخوذ است از بدره یعنی بدره که مملو باشد
از زر یا جنسی که مملو باشد از [illegible] چه در این وقت صفحه قمر از نور پر میشود و از این جهت که
منجمان استقبال را امتلا نیز گویند و قران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق کوکب گویند

یعنی [illegible] شمس آنست یا [illegible] کوکب مخصوص به تحت شعاع از احتراق [illegible] یکی از کواکب سیاره با
او یکی از عقده [illegible] کوکب با آن عقده گویند که بعضی [illegible] و بعضی آنرا داخل نظرات داشته
و جمعی آنرا مقارنه نظر دیگر را [illegible] اعتبار نکنند چه ایشان از نور و شعاع خود چیزی اعتبار عقد
قمر [illegible] دون عقده جوزهر کوکب دیگر بجهة آنست که این دو عقده مقام [illegible] و جوزهر
که کسوف و خسوف [illegible] حادث میشود و سفلیین را با آفتاب بجز از احتراق اصلا
نظر دیگر نباشد زیرا که مرکز تدویر ایشان مرکز جرم آفتاب به دو مرکز بدو بر هر یک از سفلیین را ملاقات یکدیگر
تدویر با از جهة است که حرکت وسط ایشان مثل حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامته مختل نشود پس
لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود رسند محترق گردند و چون از ذروه و حضیض دور
نمایند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند که از طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هرگز از آفتاب
زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشان است دور نشوند و غایت آن در زهره چهل و هفت درجات
و در عطارد بیست و هفت درجه پس این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق نظری دیگر صورت نه بندد
چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجات و در بعضی که سفلیین را با آفتاب
و در باب سیم اشارت بان رفته است صحبت و ایشان را یعنی سفلیین را با یکدیگر بجز از قران و تسدیس
نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب چنانکه گفتیم دایما مقارن یکدیگرند پس
هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین
آفتاب باشند هر آینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان در این حال از یکدیگر بقدر
مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز نتواند رسید و ظاهر است که حد تسدیس
شصت درجه بیش نیست لیکن به مقدار نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع که اقل مقادیر انظارات
بعد تسدیس نود درجه است اما تناظر که آنرا اتصال و مشاکله [illegible] گویند بر دو نوع است یکی تناظر
بروجی و آنرا تناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیارات در دو طرف اول
سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بود بوجهی که بعد موضع هر یک از ایشان یعنی از این دو کوکب از آنجا
یعنی از سرطان متساوی باشد و لامحاله این بعد در یکی کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بخلاف
توالی مثلا چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان ایشان

[illegible] حقیقیه باشد [illegible] عالم [illegible] خارج مرکز [illegible] تقاطع مناطق خارج المراکز [illegible] بواسطه تفاوت حرکات خارج المراکز [illegible] بسبب قرب و بعد بمرکز عالم

تناظر بود چه بعد هر یك از راس سرطان یكبرج و بیست درجات اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی باین
نوع را اتفاق علی بقیه نیز بسبب این كویند كه دو جزو از منطقة البروج كه متساوی البعد بود از نقطه اعتدال
چنانكه سبق ذكر یافت در باب ششم بلد سواء در هم كه بسیم در جه دیلی بلد طریق متفق باشند
در نوی روز مال جبیبا اكر زمان نهار یكی دو همچنین زمان لیل یا زمان نهار و روز ماند لیل آن جزو دیكر
مساوی بود چه عرض هر یك متساوی ند و تناظر مطلق بعنی نوع دوم ازین دو نوع تناظر تناظر بعلته
وانرا اتفاق قوت نیز خوانند وان بود در دو كوكب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی
بروجهی كه بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد واین بعد نیز در یك كوكب بر توالی و در دیكری
بر خلاف توالی بود مثلا چون كوكبی در پنج درجه دلو بود و دیكری در بیست و پنج درجه ثور هر
اینه میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد هر یك از راس حمل یكبرج و بیست و پنج درجه بود اول
بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را مطلق بسبب آن كویند كه چون معدل النهار و منطقة البروج در
دایره متقاطع اند هر آینه قوس منطقة البروج كه عرض كه معدل متحرك باشد متساوی المدة طلوع كند
و لا محاله ان قوس قوسی بود از معدل النهار كه با ان قوسها ز منطقه طالع شود وانرا مطالع ان قوس منطقه
خوانند و در كتب هیات مبین شده است كه مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد از اول حمل
كه تناظر در ان متحقق میشود متساوی بود و اتفاق قوت بسبب آن كویند كه مطالع هر یك از دو جزو
مذكور چنانكه كفتیم مساوی مطالع ان دیكر است پس قوة یكی مثل قوة ان دیكری باشد در طلوع و
غروب چه حركه بمقدار قوت است و چون دو حركه متساوی بود در قوت نیز مساواة باشد و چون كوكب
متوجه نظر یا تناظر كوكب یا متوجه مجاسده یكی از عقدتین شود و پیش از رسیدن بحقیقت ان نظر
یا تناظر یا مجاسده حركت یك كوكب از ان دو كوكب قریب بعید اتصال یا كوكب قریب بمجاسده احدی
العقدتین متغیر شود یا بیكر بعد از استقامت یا رجعت یا بحكمت یا بطور اجع یا مستقیم یا بطی یا سریع شود
و بسبب یكی ازین عوارض ان نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود ان بطلان را انتكاث كویند واین معنی
در نظرات میان قمر و سایر سیارات صورت بندد و همچنین میان شمس و هر یك از متحیره چنانكه
بر عالم علم هیات مخفی نیست و انتكاث در لغه بعنی عهد شكستن و تاب از رسیمان باز دادن است
و در وجه تسمیه ظاهر است و اهل احكام انتكاث را دلیل عهد شكستن و بیشیمانی از كارها و نا امیدی دانند

المحویل

اما تحویل كه از اصطلاحات تیز كویند عبارت از انتقال مستقیم است از برجی باول برج دیكر و اكر انتقال از نقطه
نقطه از اول برج باخر برج متقدم باشد ان انتقال را عكس كویند یعنی عكس تحویل و مراد از نقطه مركز كوكب و عقده
قمر و نقطه اوج هر یك از سیارات و جوزهرات است و این اصطلاحیست لیكن ثبت تحویل اوج و جوزهرات
متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل كردن كوكب را از موضعی بموضع دیكر مطلقا نیز تحویل كویند
و تحویل قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا انتقال كویند و در تقویم نظرات و اتصالات و نفس مجسد و تناظرات
و انتكاث و مجاسده و تحویل و عكس ان كه لازم رجوع و عكس و لس قمر از عكس ذنب اوراجه
ان باعتبار سبب معلوم است در صفحه بعنی بر حاشیه یعنی در جدول انضاف كلیه ثبت كنند و شب و روز
و ساعات كذشته ازان شب و روز آن اوضاع و احوال در ان واقع شود تعیین كنند و علامات
اینها كه مذكور شد اینست ه علامت مقارنه سه علامت تسدیس ح علامت تربیع ب علامت
تثلیث وانرا نقطه مركز نهند چه قرینه بر ان دال است لعلامت مقابلات واستقبال و دربعضی بتمیز
حرف هارا بلام مقابله الحاق كنند وحینئذ نویسند لح علامت اجتماع وازمینه تربیع عقاب بتمیز آ
ق علامت احتراق مجا علامت مجاسده ظر علامت تناظر ل علامت تحویل ل علامت لیل و بتمیز
اول علامت استقبال بقراین میسر است م علامت یوم و انتكاث و عكس را مضروح نویسند وكاه باشد
كه علامت انتكاث كاث نویسند وانرا همیشه مشترط سازند و همچنین كاه باشد كه علامت مجاسده یا
با راس مجسر و با ذنب مجب نویسند و درین زمان این بشتر متعارف و مصطلح است و چون تناظر
مطلق باشد بجهت تمیز بر بالای علامت ان تناظر حرف ع نویسند و اكر بعلی باشد حرف م
نویسند و اكر ثبت یكی ازین دو حرف التزام كنند هم مقصود حاصل شود و بعض علامت تناظر زمانی
كه همان بعلی باشد ظر نویسند و علامت تناظر مطلق ظم و در نظرات و تناظرات اول علامت نظر یا
تناظر ثبت كنند پس علامت یك كوكب متصل بنظر یا تناظر كه فلك او تحت فلك ان كوكب دیكر باشد
ثبت كنند پس علامت دیكر كه متصل به است پس علامت روز اكر اتصال در روز باشد یا شب
اكر در شب باشد علامت یكی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق
كذشته از اول روز یا اول شب كه در ان روز یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها هم مشروطست
بانكه در محاذی رقم ان روز ثبت شود اكر مسافت صالح بود باشد والا نیز دلیل بانشود در اخر تالت

آن كوكب

تحریم علامات محترق نیز نویسند چه علامات احتراق مشهورست یا بنگرند آن کوکب با شمس استعداد بهم
احتراق متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و در مجاسده با و در مجاسده نویسند و بعضا از رقم
کوکب مجاسد بعد از آن رقم عقده راس یا ذنب نویسند اگر علامت مجاسده مصر یا مغیب باشد از رقم کوکب
نویسند پس رقم مجاسده یعنی معصوی یا مغیب و علامت بعد از یاغب و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق
مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیب که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در امکانات بعد از
کتابت لفظ امکانات یا علامت آن هرکدام اختیار کرده باشد علامت نظر اگر امکانات نظری باشد
یا تناظر اگر تناظری باشد یا مجاسده اگر مجاسدی باشد نویسند پس علامت کوکب ممکنات از دو
کوکب که در اتصال ایشان امکانات واقع شده باشد پس علامت آن کوکب دیگر یا علامت یکی از
عقدتین اگر امکانات در مجاسده شده باشد بران قیاس که در نظرات و غیرها مذکور شد و در
امکانات ساعت و دقیقه نویسند الا نادرا زیراکه در یافتن وقت آن متعسر است خصوصا در
علویین و در تحویلات اول علامات تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول پس علامت برج
محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز یا غب و اسابیع و ساعات
و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را به هر برج بحمرت یا لون دیگر غیر سواد
نویسند چه اهتمام بشان آن بیشترست و برین قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه
اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب منعکس عاکس یا راس پس علامت برج معکوس الیه و
بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس لفظ لا نویسند ظاهرا سبب
آن باشد که لفظ عکس که بمعنی رجوع در عرف نجوم بسیار مستعمل میشود و بر خبیر بصیر ظاهر است
که ایراد آن بی فایده است و اگر نظر یا تناظر یا قران از تحویلات و مجاسدات و آنچه بعد ازین خواهد
آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد بجهة تخفیف کتابت بجای
علامات ساعات و دقایق رقم ق که علامت نصف است نویسند و در تقویم قری ساعات
و دقایق از آنچه که مذکور شد متروک باشد و تناظر نیز درین زمان بعضی الا در تقویم تام ننویسند
باب هشتم در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر اذهان مستقیم
مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج

ما نزاکانی در ادیان تاثیرات سعد و نحس کرده اند و بانواع اعتبارات نموده یکی از آن جمله اعتبار شرف
و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و در درجه نوعی توقف یافته اند و آنرا شرف آن
کوکب نامیده اند یا ضعف دانسته اند آنرا هبوط آن کوکب گفته اند و بقصد بیان موضع شرف
و هبوط هر یک ازیشان آمده میگویند که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور
و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ
در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت است و شرف عطارد
در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در
سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل عربیه اول تتبع و استقرا
کلام عرب کرده اند و در تالی الحال بجهة ضبط قواعد صرف و نحو دلایل استحسانی ابداع نموده
همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات مستحسنه بجهة این معتبرات در مداخل خود
مذکور ساخته اند و اعتبار شرف از بیوت طالع عالم کنند که گویند سرطان طالع عالم است و چون
اوتاد آن زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر اینه بروج منقلبه اند سزاوار آنست که شرف
شمس و کواکب علویه که ابطا سایر سیاره اند درین بروج باشد تا مقارنت آن انقلاب کنند پس
شرف مشتری که کوکب حیات و بقاست لایق آنست که در سرطان باشد که وتد طالع عالم است
چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنست که در
حمل باشد که عاشر است چه عاشر اعلی بیوت است و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که بیت حو
کوکب دهقنت و فلاحت است موافق آنست که در میزان باشد که بیت رابع است چه
رابع خانه ضیاع و عقارست و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است قیاس آنست که در
جدی باشد که بیت سابع است چه سابع بیت اضداد و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین
آفتاب است اصل آنست که در جوار شرف او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود و چون
زهره سعد است و کوکب نظافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت
بایستی خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و
کیاست سزاوار آنست که در سنبله باشد که برج انسی و بیت ثالث است چه بیت ثالث

متعلقات بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هریک ازین کواکب ناظر است بطالع
و معتد بتر قراز کواکب نیستند اول آنست که شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط
باشد و بیوت ساقطه دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است پس از نهایت دوازدهم رابعه
شرف راس اختیار کرده اند که چون آن سبب مجاورت ادبیود که شرف قرب وجود
ذنب مقابل راس است پس باید که شرفها و نیز مقابل شرف راس باشد یعنی قوس که مقابل
جوزاست و از بیوت ساقطات شرفها نباشد و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات
هریک نیز ازین بتفصیل معلوم کردد انشاء الله تعالی و اهل این فن کویند که بودن کوکب
در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با حکومت و سلطنت و موضع هبوط هریک
ازینها یعنی ازین کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه
تحت ما لا کاور درجه متقابلا زیرا که ذلك ضد یکدیگر اند و همچنین در برج چه اکر یکی ازان فوق
الارض بود ان دیکری تحت الارض باشد و اکر یکی طالع باشد ان دیکری غارب بود و اکر
یکی در سمت الراس بود ان دیکری در سمت القدم باشد و اکر یکی صاعد بود در ارتفاع
ان دیکری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد
شرفهاست باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بنا علی هذا هبوط شمس
در نوزدهم درجه میزانست و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم
درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه
سرطان و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه
حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و بعضی از هند
در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا رابح العلما غیاثا منصورا
در مواقع النجوم ایراد نموده اند و میان جمهور نیز خلافاتست در انکه اطلاق شرف و
هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه شرف نهایت که مصنف
بیان مذهب مختار دانسته میل نماید که در برج شرف همه شرف باشد و ازان هبوط نیز همه
هبوط الا انکه ان درجه اقوی بود پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای

قوت

قوت هریک بود در روز بروز متزاید شود تا ان درجه و انجا در کمال قوت بود و بعد ازان شروع در
تناقص کند تا که در حین حلول ببرج دیکر منتقل شود و بعضی برین رفته اند که هر کوکبی را بعد
از درجه شرف نهایت که شرف انجا منقطع میشود و انحطاط آفتاب را تا بیست و نهم درجه حمل
و ماه را تا بیست و سیم ثور و مشتری را تا ... سرطان و مریخ را تا ... جدی و زهره را تا ... حوت و
عطارد را تا ... سنبله و در تخصیص درجات این طایفه دلیل بسیار کفته اند و اکثر علما ازان خرافات
سلك در خاطر قرار نمی یابد حقیقت آنست که درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان منشعبت
بتجربه سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما قال الامام هذه الصناعة ابوالحسن کوشیار الجیلی فی
مجمل الاصول و من المتدرب بالعلم ان اکثر الاحکام من یاتی علی حدود بانه لحج علی سبیل النظر و الجدل
و یظن انها برهان لجهله بطریق البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انها درك بالتجربه والقیاس
اما اوجات کواکب چون مهم از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در
تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج معرب اوک است و ان کلمه ایست هندی — درلغت م
بمعنی علو و اعلی نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمه ایست عرب
الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را
انجیون و حضیض را افریجیون کویند و چون حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان هیات
افلاك جزئیه ایشان مبین ساخته ایم انجا حاجت بتکرار نیست پس کوییم تقویم اوج که انرا
بمجاز اهل اوج کویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد
بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج کذشته بفلك الافلاك منتهی
شود اکر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس و الا نقطه تقاطع دایره عظیمه
ایست که بطرف خط مذکور کذرد با منطقة البروج ان تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور
چنانکه در سایر کواکبست و چون ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت متحرکند هر اینه اوجات این
کواکب که نقاط مخصوصه اند از ممثلات نیز بان حرکه متحرك باشند و از بهر انست که مصنف در تحقیق مواضع
اوجات از غایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اول رحلت ایشان ملکشاهیه مطابق زیج خاقانی موضع
اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بوده و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه

قوس و موضع اوج مشتری دیو دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ در بیست و نهم درجه اسد و موضع
اوج زهره در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او حادی و دهم در
بیستم درجه جدی و موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم
بهمان درجه اوج و حضیض در نقطه متقابل اند از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر
متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب ابعاد مرکز تدویر او است بمرکز عالم
بر دو نقطه تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت باستقراء معلوم کرده اند پس عطارد در ایسه
حضیض باشد یکی حضیض مدیر که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه
تثلیث اوست و در اول سال با هشتصد و هژده هلالیه که زمان تحریر این شرح است بمقتضای
زیج جدید الغ بیک اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان بوده
و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج مشتری در بیست و
چهل و هفت دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه
و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا
و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که از
انچه در زیج خاقانی نقل کرده با انچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بین
الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال وهو خیر الواقفین و
اسرع الحاسبین و اگر کسی اراده کند که در سالهای بعد از این مواضع اوجات بداند بعدد هر
سال که از این تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب
حاصل آید و از مواضع اوجات موضع راس هر یک از خمسه متحیره نیز استنباط توان نمود
چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست و دو درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار
درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند
باقی حاصل موضع راس هر یک ازین کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره
و راس یعنی وقت وصول هر یک را باول درجه شرف و هبوط در صفحه یعنی در بیان اتصالات
کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب بار اس ملحق بعلامت

شرف یا هبوط پس علامت روز تا ثبت کنند که آن روز شرف یا هبوط واقع شده باشد پس ساعت و دقیقه
در آن ایام بطریق قرانات ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره یعنی آفتاب و خمسه را باوج
و حضیضات ایشان نیز بمثل این طریقه که مذکور شد در بیان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع سلیم
مخفی نماند که اکثر منجمان مشهور را درین موضع خطائی واقع است پس فاحش و بیان آن چنان
است که اهل رصد در شمس و علویین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و از اوجات ثبت
کرده بنا بر سهولتی که در عمل ظاهر میشود و بیان آن انشاء الله بیاید و این جماعت از بعضی جهت
بحقیقت این امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب را بآن نقطه بعقیده آنکه اوج است استخراج
کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی
در شمس متاخر است از آن نقطه بدو درجه تقریبا و در زحل بهفت درجه و در مشتری بدوازده درجه
و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بعینه وارد است کما لا یخفی و بر اولو الالباب ظاهر است که اثر بر
اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم
ف باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ج و از رسیدن او بحضیض ض یا حض و در
اکثر از تقاویم علامت شرف را بسبب آنکه مشتبه باحتراق نشود و همچنین هبوط را به نسبت
شرف بحمره یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و در هر تربیعی
که او را با آفتاب باشد در حضیض بر اصحاب فهم و فطرت پوشیده نماند که صانع این مصنوعات
عالیه بحکمت ازلیه چنان ساخته است که خط وسط شمس دائما مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج
اوست بیانات ایشان در بیان شکل آنست که چون این هر سه بایکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلا
اول حمل مجتمع شوند هر شبانروز مرکز تدویر قمر که حامل متحرک است بیست و چهار درجه
و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج حامل بر خلاف توالی بقدر یازده درجه و
دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه منزایلت نماید و چون دایم هر دو فلک خارج حامل اند بمقدار
مذکور حرکه مرکز تدویر را رد کنند پس مرکز تدویر از خط وسط شمس سیزده درجه و ده دقیقه
مانده و چون خط وسط شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لا جرم بهمین مقدار بمرکز تدویر نزدیک
را از اوج دورتر شود و مابینا و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود

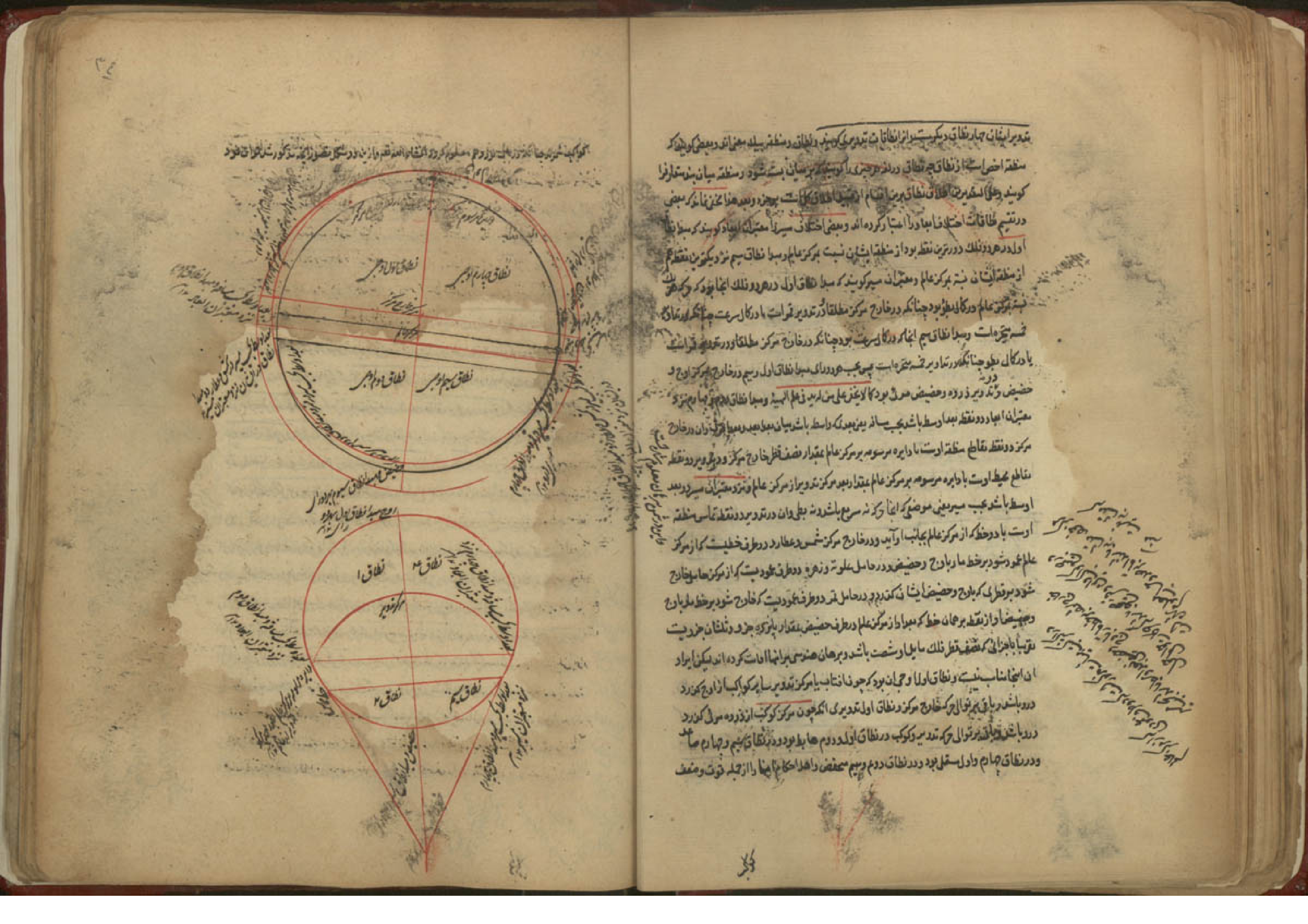
خط وسط شمس خطیست که از مرکز عالم خارج شده بموازات خطی که از مرکز خارج مرکز بمرکز شمس واصل شده و بفلک اعلی منتهی شده منه

دائره جهت آنست که هر که حاصل را ببین مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر از خط وسطی شمس چون مضاعف
کنند بعد مرکز فلک بر از اوج حاصل آید و ازینجا که کفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر هر ماه دو کرت در اجتماع و
استقبال در حضیض و بر اوج باشد و در تربیعین که دورا از خط وسطی شمس افتد در حضیض و در ظن کرمانه
آنکه آفتاب است و در باب سیم مرجو نبود همچنانست چه مرکز تدویر بر اوج و در
یا در حضیض رسد و اینکه مصرحهای مرکز تدویر ذکر نکرده تا از ذکر اجتماع و استقبال مطلق
اجتماع و استقبال حقیقی خواسته متوسط و همچنین از تربیع مراد او تربیع حقیقیست نه وسطی
ظاهر آنست که قصد ترتیب کرده باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان طالع
در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد
یعنی بر طرف شرقی افق پس اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود انرا طالع ان شخص کویند
و اگر دخول سال شمسی بود انرا طالع سال کویند و اگر وقتی دیگر بود انرا بان وقت اضافت کنند
و آنچه بر افق غربی باشد درین وقت هم از منطقة البروج انرا سابع کویند و آنچه از منطقة البروج
درین وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض انرا عاشر کویند و از طرف تحت
الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی انرا ثانی کویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث
و همچنین تا اخر که ثانی عشر است و ثانی عشر متصل طالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال
آنست که اهل تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم قسمت کنند و انرا تسویة البیوت خوانند
و این تقسیم بوسیلهٔ شش دایره عظیمه باشد یکی از جمله افق است که بر مبدا قسم اول و هفتم که طالع
و سابع است کذرد و دیگری نصف النهار که بر مبدا قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است کذرد
و قوم را در مبادی این بیوت اربعه که ازین دو دایره حصول می رسد اصلا خلافی نیست و لهذا
هم بیان انها علی التعیین نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند
آنست که نصف شرقی قوس النهار جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل انرا به سه قسم متساوی
کنند و دوایر میول بمبادی ان اقسام بکذرانند و آنچه مختار استاد ابی ریحان بیرونیست
که انرا مراکز محققه خوانند آنست که هر یک از ارباع دایره اول السموت که واقعست میان افق
و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و دایره اول السموت دایره باشد که بسمت الراس و

سمت القدم بود و نقطه مشرق و مغرب بکذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بکذرانند چنانکه مختار
استاد نقطه شمال و جنوب که در منطقه قاطع دایره نصف النهار و افق است و آنچه معتقد جمعی
اصحاب است آنست که هر یک از دو قوس افق که واقعست میان جزو طالع و نقطه جنوب و شمال به سه
قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع بمبادی ان اقسام بکذرانند و این طریق را محققین تزییف
کرده اند چه اکر منطقة البروج بسمت الراس بکذرد باین طریقه تسویة البیوت میسر نکردد و آنچه
مستعمل منجمان است آنست که هر یک از دو قوس را از منطقة البروج که واقعست میان افق
و نصف النهار به سه قسم متساوی قسمت کنند و بمبادی ان اقسام دوایر عرض بکذرانند و چون
منطقة البروج بدوایر مفروضه بیکی ازین طرق بدوازده قسم شود هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای
اقسام را مراکز بیوت خوانند و ابتدا از طالع کرده بر توالی شمرند و چون شکل مدور یا مربع بکشند
و در ان دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم ان بحسب عادات مختلفست و بالجمله انرا بر وجهی رسم
کنند که متصل باشد بعضی ازین خانها ببعضی دیکر و خانه دوازدهم که اخیر بیوت است متصل بخانه
اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی از بیوت دوازده خانه یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع
باشد میان اول محل و مرکز ان خانه بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سبعه و عقدتین قمر در هر خانه
از ان خانها که افتد نیز ثبت نمایند و انرا یعنی ان شکل را زایچه طالع خوانند که ماخوذ است از زیج معرب
زه بارچه که بتازی عبارت بان رجوعست و در صحاح مذکورست که اصمعی
کفته است که برمن ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است یا معرب و بعضی کفته اند که زایچه مشتق
از زایچه بنابر انکه اکثر استعمال ان در موالید است اما جزو اجتماع جزویست از منطقة البروج که در ان
جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین در ان متحد باشد و جزو استقبال جزویست هم
از منطقة البروج که در ان جزو استقبال واقع باشد و در حقیقه استقبال در دو جزو متقابل
متحقق میشود لیکن چون احد الجزئین را ثبت نمایند ان جزو دیکر بمقابله معلوم شود پس اکر
استقبال در روز بود ان جزو یعنی جزو استقبال موضع افتاب بود جهة انکه درین هنکام ان جزو
که موضع افتابست فوق الارض بود و باشان جزو فوق الارض را در استقبال اعتبار کنند و اکر
استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه درین وقت ان جزو که موضع قمرست فوق

الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در اخر طرف حقیقی نصف النهار در سمت وسط و درین حال جزو استقبال
موضع انیز باشد که بر افق شرقی باشد و در تقویم تام و شمس طالع و عاشر اجتماع و استقبال بر زون
با جزو ایشان در جدول یاد بگیرد درین جدول اتصالات کلیه بیاورند بانطریق که اول علامات اجتماع
و استقبال ثبت کنند پس علامات روز یا شب متصل یکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی هلالی
پس اسم ان شهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در ان اجتماع یا استقبال
واقع شده پس طالع اجتماع و استقبال به رقم وضع کنند اول رقم برج دوم رقم درجه سیم
دقیقه و برین قیاس یعنی بر قیاس طالع هریک از عاشر و جزو را به رقم ثبت کنند و چون طالع و
عاشر ثبت شود هر اینه سابع و رابع بعقاید معلوم گردد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع
مقابل عاشر کالایخفی و چون خواهند که ارقام کمیة هریک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند
اول علامات ایشان بنویسند و علامات انها اینست ند ساعة لح طالع عشره عاشره و لفظ
جزو را مصحح ملحق بالف لام ثبت کنند پس حرف من تبعیض پس رقم برج که مبعضات پس
رقم درجه و دقیقه که مبعضات و گاه باشد که جهة تساهل و تخفیف کتابت علامات روز یا شب
و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال درین جدول بیاورند چه ان از صفحه یسری معلوم میشود زیرا که
مقارنه و مقابله شمس که در صفحه یسری بازاء هر روزی واقعست عبارت از اجتماع و استقبال
کابیچی و بعضی منجمان در تقاویم ما چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهة هر اجتماعی و استقبالی
علیحده زایچه وضع کنند یکی در صفحه اولی یعنی و دیگری در اول صفحه یسری و گاه باشد که هر دو را
در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایره نصف النهار
در اعتبار وقات بدو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع
بود بحسب واقع عاشر نباشد بجهة انکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایره نصف
النهار بود و درین حال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و درین حال
در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده نافره هلات صنت عرض لا نا ت د
التنبیهات هرگاه طالع بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل
نه درجه قوس اید که برج یازدهم است چه در ان وقت ان دایره نصف النهار است و برج عقرب

در طرف غربی او و این هنگام بسبب اختلاف در بیت دهم زایچه چنین نویسند [illegible] یعنی عاشر که برج
عقرب است بحسب عدد از برج قوس نهم درجه است بحسب عمل و اینها در بلده ناقره هرگاه سه درجه ثور
طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست و یک درجه جدی باشد که برج نهم است چه در ان
وقت ان بر دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او و درین هنگام چنین نویسند [illegible]
یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است
نیز بایں نوع مختلف شود و مثل این اختلافات که گفتیم در طالع و دیگر بیوت از طالع و سابع نیز واقع
شود چون در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود هر آینه گاه باشد که مرکز
دوم بیت در برج سیم ان بیت واقع شود و مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی یا اکثر
از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیست و پنج درجه دلو که مصرحست
آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه
حمل واقع شود پس از این هنگام چنین باید نوشت [illegible] و بیت ثانی که بحسب عدد حوت
بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس از درین حال چنین باید نوشت [illegible] و بیت ثالث که بحسب
عدد حملات بحسب عمل پنج درجه ثور افتد پس از چنین باید نوشت [illegible] و بیوت نظایر اینها
که خامس و ثامن و تاسعست نیز برین قیاس بود و چون ضبط طالع مبنا تقسیم بیوتات در و اختلاف
نباشد و همچنین در سابع چون مقابلاوست باب دهم در معرفت نطاقات کواکب سبعه و طول و عرض
ایشان و رویة الاهلة اولا باید دانست که در تخمین خارج مرکز دایره موهومه را که مرکز افتاب
بران حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در تخمین حامل هر کوکب دایره را که مرکز تدویر
بران متحرکست منطقه حامل ان کوکب گویند و در تخمین تدویر نیز دایره موهومه را که مرکز کوکب
بر تدویر بران حرکت کند منطقه تدویر ان کوکب گویند و اهل این صناعه منطقه خارج مرکز افتاب را
و همچنین منطقه حامل سایر کواکب و منطقه تداویر انها را بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم از ان
که متساوی اند انقطعتا از دو قسم دیگر که هم متساوی اند و ان اقسام را نطاقات خوانند اینست
معنی قول ایشان که هریک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز هریک
چهار نطاقست که انرا نطاقات اوجی گویند و هریک از قسم متحیره دیگر را که ذی تدویرند در فلک



تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و از نطاقات تدویر کویند و نطاق و منطقه بیک معنی اند و بعضی کویند که
منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت کمربندی را کویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند منطقه را
کویند و علی التقدیر اطلاق نطاق بر ین اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزء و بعد هذا نحن نذکر بعض
در تقسیم نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر را معتبر ابعاد کویند که مبدا نطاق
اول ذروه فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبدا نطاق سیم نزدیکترین نقطه
از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبران سیر کویند که مبدا نطاق اول ذروه فلک انجا بود که حرکت
نسبت بمرکز عالم در کمال بطو بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر باقی
خمسه متحیره است و مبدا نطاق سیم انجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر است
یا در کمال بطو چنانکه در تدویر خمسه متحیره است پس بحسب ذروه فلک مبدا نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و
حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة و مبدا نطاق دوم و چهارم نزد
معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب سیاق یعنی بعدی که واسط باشد میان بعد ابعد و بعد اقرب و آن در خارج
مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه
تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران سیر دو بعد
اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعی که انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطی و آن در تدویر دو نقطه تماس منطقه
اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او آید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطیست که از مرکز
عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز معدل خارج
شود بر قطری که باوج و حضیض ایشان کذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار باوج
و حضیض او از نقطه برهان خط که مبدا او از مرکز عالم در طرف حضیض بمقدار یازده جزو و ثلثان جزو است
تقریبا با جزائی که نصف قطر فلک مایل او شصت باشد و برهان هندسی بر اینها اقامت کرده اند لیکن ایراد
ان اینجا مناسب نیست و نطاق اول و دوم ان بود که چون افتاب یا مرکز تدویر سایر کواکب از اوج بکذرد
دور باشد و باقی هم بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق اول تدویری انکه چون مرکز کوکب از ذروه سریع بکذرد
دور باشد و باقی هم بر توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و در نطاق سیم و چهارم صاعد
و در نطاق چهارم و اول مستقل بود و در نطاق دوم و سیم منخفض و اهل احکام اینها را از جمله قوت و ضعف

در تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویری کواکب با اعتبار ابعاد ایام سیر هر کدام اختیار کرده باشند در صحیح
جمعی در سر جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در سر هر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر کوکب
در کدام نطاق اوجی و کوکب خود در کدام نطاق تدویری بود و علامات اینها این علامات است هر یک از نطاقات اوجی
و تدویری اینست قا ح نطاق اول اوجی قب ح نطاق دوم اوجی قح ح نطاق سیم اوجی قدح نطاق چهارم
اوجی قار نطاق اول تدویری فسک نطاق دوم تدویری قح ر نطاق سیم تدویری قدر نطاق چهارم تدویری
و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در پیش نصف النهار در آخر نطاق باشد و در نصف نهار دیگر که بعد از
نطاق دیگر رود و علامات این نطاق را که باو متصل شده در ما بین آن دو نصف النهار در اثنای تقویم آن
کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شب یا روز بان نطاق انتقال کرده و چون قمر افلاک
تر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهة نطاقات قمر در جدول باریک در طرفین جدول که
تقویم او بیاورند و گاه در یکی که طرف یمین تقویم اوست عدد نطاق اوجی و در دیگری که در طرف یسار اوست
عدد نطاق تدویری را ثبت کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب رسم است در آن
جدول بسیار مغشوش و درهم رفته شود اما ظهور و خفای خمسه متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهوریست
که او را باشد دیگبار از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت الشعاع آفتاب مخفی بوده باشد و مراد از خفای کوکب
اول در آمدن اوست در تحت شعاع آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه
او را ظهور بوده باشد و مخفی نماند که ظهور و خفای کواکب مختلف می باشد بسبب کثرت و قلت بعد از زمین
و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطؤ و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج
و قلت او اگرچه صفا و کدورت هوا و حدت و کلال بصر را نیز درین باب دخلست لیکن از آن اعتبار نکنند
اما کیفیت ظهور و خفا آنست که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مخفی شوند و بعد
از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه
بواسطه سرعت در مطلوع بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب او شود تا که بعد بینهما بشصت درجه
ایبد کوکب را درین حال مغربی خوانند بسبب آنکه شبانگاه نزدیک بافق غربی مرئی شود و هر چند براید
نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت الشعاع مخفی شود و درین حال او را مغرب در تحت الشعاع خوانند
تا محترق شود بعد از احتراق چون آفتاب بسرعت از او بگذرد و در مطلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما

از طلوع خورشید هنوز در شرق منصرف نا چون ابعاد ایشان بحد ظهور رسد کوکب صباحی در مشرق بنظر در آید و
آن ظهور را ... و بعد از آن او را شرقی خوانند تا که سیر چانه او از آفتاب بشصت درجه رسد و چون از آن
بگذرد در شرقی بود و نه حالی تا که بعد او بمقابله باز بعید در پیش رسد که شصت درجه است و حالات اول او
کنند و بعضی حد شرقی و غربی را در مطلوبه ... دو روز ... اند و احتراق ایشان یعنی کواکب علویه در اواسط ایام
استقامت باشد بیان آنست که تا دو مرکز ... بیشتر ... چنانکه ساخته است که در بعید کواکب علویه از
ذروه تدویر ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب بنسبت باجزاء فلک البروج
و رجعت چنین بود و اما کواکب علویه را احتراق در ذروه تدویر بود که وسط ایام استقامت است و مقابله
با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت و این هر دو تقریبی است و بهذا معنی اواسط گفته است و در نظر
علویها آفتاب که در باب سیم وعده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت
که وقت وصول ایشان است بذروه تدویر و در وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشان است بحضیض
تدویر محترق شوند بجهة بیانی که قبل از این در باب هفتم مذکور ساختیم و در اغلب احوال پیش از احتراق
وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که آن را خفای صباحی گویند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند
که آن را ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که
آن را خفای مسائی گویند و بعد از احتراق در مشرق ظاهر شوند که آن را ظهور صباحی گویند و سر این
اوضاع آنست که هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علی تدویر خود انتقال کند هر اینه روز
بروز جانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب درین حال بقدر حرکت اعلی تدویر بود بر توالی بر حرکت
آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون بذروه رسد
که وسط ایام استقامت است محترق شود پس بواسطه استقامت و سرعت سیر از آفتاب پیش
گیرد و چون بمقداری از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود و او را درین حال مغربی خوانند
و هر چند بر آید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام او را ارفع از شام پیشتر بینند تا بعد او
بحد مقتضی نصف قطر تدویر او باشد برسد و آن را بعد اعظم و حد تزیب آن کوکب گویند و چون
از آن بگذرد باسافل تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی متحرک است پس روز بروز نزدیک بافتاب
شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی به تحت شعاع آفتاب در آید و در آن

دران حالت تا وقت حضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و بعد از ان رجعت کرده و بعد از ان
بقدر حرکت اسفل شود که بر خلاف توالیست [illegible] حرکت [illegible] مقدار [illegible] ازانجا بقدر
شود با بعاد در واقع پیش تر ظاهر کرده و ادراک درین حال مشرق [illegible] میان آن و آفتاب دور تر
شود چنانکه هر صبح اورا ارتفاع بیشتر یابند تا بجایی که بر ابعاد اعظم [illegible] تشریق رسد پس با عالی قدر
مستکمل شود و حالت اول [illegible] اهل احکام تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جملهء
ایشان [illegible] جهت آنست که گاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه اورا
هم مشرق ظاهر باید شد ظاهر نشود هر چند بر ابعاد اعظم رسیده باشد و همچنان [illegible] بماند تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس اورا قبل از احتراق وسط استقامت دران جهت خفا نیز نباشد
چه تحقق خفا بعد از ظهور بود و ایضا گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه اورا در مغرب
باید ظاهر شد ظاهر نشود هر چند انجا نیز بر ابعاد اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی بماند تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس اورا قبل از احتراق وسط رجعت دران جهت خفا نیز نباشد
و زهره هم گاه باشد که در اقلیم [illegible] در عین احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد
و در منتهی شمالی پس درین حال قبل از احتراق وسط رجعت متحقق شده باشد در مغرب و بعد از ان
احتراق [illegible] ظاهر در مشرق و ازین بیان ظاهر شد که [illegible] ظهور و خفای وسط استقامت بجهت تخلف
احوال عطارد است و بس و در ظهور و خفای وسط رجعت بجهت تخلف احوال زهره و عطارد هر دو و در
تقویم ظهور و خفای [illegible] را در بیان اتصالات کلی [illegible] روز موضع که صباح یا شام آن کوکب را
خفا یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور [illegible] باشد و از خفا [illegible] و علامت کوکب مختفی یا
ظاهر [illegible] علامت خفا و ظهور نویسند و در بعضی تقاویم هر دو را صریح نویسند و علامت کوکب [illegible]
[illegible] که ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در پایان حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف
ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور
و خفای بعضی ثوابت مشهوره نیز نویسند بجهة آنکه اکثری از طوایف [illegible] ظهور و خفای بعضی از ثوابت
مشهوره احتیاج است چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفای
کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکسیر بظهور یکی از ثوابت

معتبر باشد و بعضی از دهاقین [illegible] ملاحت [illegible] زراعت چون [illegible] قطع [illegible]
[illegible] را ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابتی [illegible] وقت [illegible] اول [illegible]
بیشتر [illegible] سهیل [illegible] شعری [illegible] سهیل
بیشتر ثبت کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری [illegible] کدام برج است و از ان بر
حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول روزی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر
نمایند و از ان بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل ان در رساله که [illegible] در علم ملاحت نوشته مذکور
است و در بعضی بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری [illegible] تا بیگاه از هر تخمی که داعیه
زراعت ان دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند
ان تخم دران سال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو نیاید و بظهور سهیل خود
بسیار تقیید [illegible] بعضی بلاد زراعت گندم و ابتدای قطع [illegible] تا [illegible] قطع بعضی از اثمار و انگور [illegible]
موقوف بوقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و از حرکتی که از شعشع نور
او ظاهر میشود بر حوادث ان سال استدلال نمایند و بجای ظهور و خفا درین کواکب طلوع و سقوط
نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفای در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که
گاه باشد که این دو امر در ایشان منعکس یافته شود کما عرفت فیما سبق اما رویت هلال بنزد اهل نجوم
عبارتست از رویت [illegible] اول ماه و در تحقیق ماهیت آن گفته اند که قمر جرمیست کثیف صقیل پس از
آفتاب کسب نور کند و بجهت صقالت نور او از و منعکس شده بر سطح ارض افتد و انرا نور قمر گویند و چون
جرم قمر نیز کری الشکل اند و چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر [illegible] نصف
بیشتر از کره قمر مستضیی باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک که
میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در کتاب جرمی النیرین برهن
ساخته است و انرا دایره ضیا و ظلام خوانند و [illegible] شعاع بصر در حین مشاهده چون محیط کره
قمر شود و مماس نصف کمتر از قمر شود و انرا نصف مرئی گویند و نصف بیشتر را که مماس نتوان شد
غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که انرا دایره رویت خوانند و اینها
همه در کتاب مناظر اقلیدس به برهان معلوم شده است و این دو دایره بسبب اختلاف ابعاد قرین

بعضی دیگر مخفی شوند و در وقت اجتماع قطعه هلال ماه بجانب ارض بود و بقیه بجانب آفتاب و در حین
حالت اعتبار رویت یا منطبق باشد بر یکدیگر یا متوازی تقریبا و چون اجتماع زایل شود هر یک دو
دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعه قمری که بجانب ارض میکند و لحظه لحظه متزاید شود تا حدی
که از یکجانب ماه که محاذی آفتاب است نمایان شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت رسیدن قمر را
بحد رویت هلال موقوف بر دو شرط دانسته که یافت شود در دو بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم
کنند که وجود هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الافق از آن کنند و دیگری را بعد سوا و روشنی
و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن در تعیین شرط خلاف کرده اند آنچه متعارف و متداول است که
هم میزبان باید که تجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض
باشد بقدر ثلثان ساعت که مقدار ده درجه معدل النهار است و آن را بعد معدل گویند یعنی مقدار
مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند
بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهارات یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی
یا نقصان مقدار الغروب معدل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در وقت
غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که آن را بعد سوا گویند ما بین ده درجه و دوازده درجه
باشد یا بیشتر هلال مرئی شود باریک پس اگر احد البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد
حکم برویت هلال نتوان کرد لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از نصف درجه باشد
ممکن بود که هلال دیده شود خصوصا که عرض قمر در آن وقت شمالی باشد اما اگر بعد معدل
میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد هلال معتدل بینند و اگر از آن بگذرد بغایت
و ظاهر بینند و بعد بین النقوسین را بعد سوا بجهت آن گویند که بحسب اجزای منطقة البروج
است که از اجزاء هیئة متساوی گرفته اند در اجزای معدل النهار را بآن نسبت کرده کیف ما
اتفق و بدانکه رویت هلال باختلاف آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که منازل قمر در آن
مسکن اقرب است بانتصاب رویت هلال آنجا اسرعست و در تقویم پیشتر از اوراق دوازده
خانه جدول بیارند و در آنجا بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماهی استخراج کرده در
تحت اسم آن ماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت

غروب آفتاب باشد که قریب برویت هلال بود و بعد در قسم دیگر ده درجه دوم در مقدار کیفیت هلال
از روشنی و تاریکی و باریکی و غلظت و حد اعتدال که بهتر از آن بعید بعد معدل و بعد سوا در آن جدول
بیارند و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحه یعنی بجهت هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشد
مینویسند و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب برویت هلال ثبت
کنند در آن جدول که قبل از اوراق دوازده خانه کشیده باشند یا در تحت صفحه یعنی و غرض
از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات نزد یا چنانکه بعضی گمان برده اند چون عرض
قمر شمالی بود در شمال مغرب آفتاب غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون
این امر معلوم گردد ادراک هلال بر مستهل اسهل باشد و مخفی نماند که آنچه هم قریب ده
که بعد معدل و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند هم بعضیت
و آنچه درین زمان معروف و مشهور است آنست که در وقت غروب روز بیست و نهم اینها را
استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اگر قمر بحد رویت رسیده باشد کیفیت هلال را
از روشنی و تاریکی و غیرها ایراد نمایند و آن شب را غره ماه دانند و اگر بحد رویت نرسیده
باشد لا یری نویسند و آن شب را سلخ دانند و بباید دانست که آنچه درین زمان در صفحه
یعنی تقاویم تام ثبت می نمایند اینست که درین ابواب مذکور شد و چون درین عصر از
بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی بخصوص تساهل را بر تعمق و تسامح را بر تحقیق ترجیح
داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند ما متعلقات صفحه یعنی یکماه را از سال
با صدر و نوزده جلالی بافق نصف جنابد حفظها الله تعالی عن الآفات والبلیات الی الابد
استخراج کرده با بعضی از زواید که بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم
تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهت مثال محتاج بتقویم تام
نباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان فی جمیع الاوان والزمان

الزوايا المتساوية	الاول	[illegible]	الثاني
[illegible]	[illegible]	١٢	٣٥

[illegible] رمضان تا [illegible]
شتا [illegible]
وحمرت خلاف [illegible] قديم [illegible]
کشتی هوا و [illegible] ازهیزدهم تا [illegible] شوال [illegible]

[illegible]
[illegible]

الثاني	الثالث	الرابع	
٤٥	٩٠	١٣٥	١٦٨

[illegible] حال ملوک اکابر و تغیر [illegible] وقوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب

[illegible]
[illegible]

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و ممازجات و حالات او چون مهم از بیان معرفت صفحه تقویم فارغ

شد شروع نمود در بیان مستقلات صفحه پس گفتیم چنین باید که برو صفحه تقویم دو جدول

ایام اسابیع و ایام عربی هلال ایام کنند جهت انهم وقت هجه از مشتقات این صفحه

از غیر التفات در جوع بصفحه دیگر بسبب تفحص تعجیل هطالع این جداول است و اکثر

او بر دو در قمر اکثر متغیرات این صفحه از احوال قمر است پس جدول دیگر بیارند و در

انجا انتقال قمر از برجی به برجی با نام هر روزی که در ان روز یا در شب بعد از ان روز ان انتقال

واقع باشد ثبت کنند چهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه

از ان روز یا شب بعد از ان روز که در ان انتقال دست داده باشد چهارم رقم ان روز یا

ان شب وگاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی در دنیا در تقویم قمری رقم

دقیقه ننویسند و جهت تسامح و تخفیف کتابت بر رقم ساعت اختصار کنند و در بعض تقاویم

جهت رقم برج علیحده جدولی بیارند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم

برج منتقل الیه را در ازاء ان روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از ان و

علامت روز درین صفحه ر باشد که عبارت از نهارات و از شب همان ل که علامت لیلت

و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیارند جهت ممازجات قمر با کواکب و اسماء این

کواکب را ملصق بحرف باء که بعضی الات در مستطیلی که در فوق جدول مذکورات بنویسند

و ابتدا بزحل کنند بعد از ان مشتری را بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازاء هر

روزی که در ان روز یا شب بعد از ان روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در

جدول این کوکب وضع کنند چهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال

قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب و اگر

دقیقه متروک باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر نیز

متحقق شود لیکن ثبت ان در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور منجمان

او با راس و مجاسده او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن بدرجه هبوط و رسیدن با رکه

طریقه یعنی و ان چهارده درجه بود که در ما بین درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از ین

جهت ... است که ان را طریقه محترقه خوانند در جمله با ان طریقه محترقه ... چهارده درجه

بود که در ما بین درجه هبوط ... درجه هبوط قمر است ... از جهت ... اگر درجه

شرف زحل چهار درجه ... این درجات را طریقه محترقه

خوانند و درجات حدود کواکب بعد از ین در باب ... معلوم گردد انشاء الله تعالی و بعضی

مجاسده قمر با کید را نیز رسیدن قمر بابتدای تحت الشعاع یعنی وقتی که میانه تقویم او و تقویم آفتاب

دوازده درجه ماند از اسباط محاق نیز گویند از جمله حالات قمر شمرند و کید کوکبی است که

او را سیر حیث معکوس یعنی بر خلاف توالی و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و برین

در دوازده سال و درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما

مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی در تحفه شاهیه فلک او را تحت فلک شمس و

فوق فلک عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا للجمهور

و علی کل التقدیر ... اعلم او را بعضی ... دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعض تقاویم

تام و شمسی بر سر صفحه یسری تقویم او را در اول هر ماهی از ماهها ی جلالی بیاورند چهار رقم اول

برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثناء ممازجات قمر در

محاذی هر روزی که قمر را این حالت لاحق در ان روز یا شب بعد از ان روز واقع شود در هر

جدولی از جداول ممازجات که خالی باشد بسرخی یا لونی دیگر غیر سواد چهار رقم یا سه رقم بطریق

ممازجات وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول نویسند و بعضی علیحده جدولی

بهر این جدول ممازجات جهت حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف و هبوط در هشتم یعنی

در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت مجاسده با راس مقمه باشد و با ذنب مقب و با کید

کد و بعضی مجاسده با کید را مصرح نویسند و بعض برین صورت مد و علامت طریقه محترقه

قه باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در بعضی تقویمها رسیدن قمر را بابتدای خروج از شعاع

نیز ثبت کنند و ان وقتی بود که بعد میان تقویم او و تقویم آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای دوازده

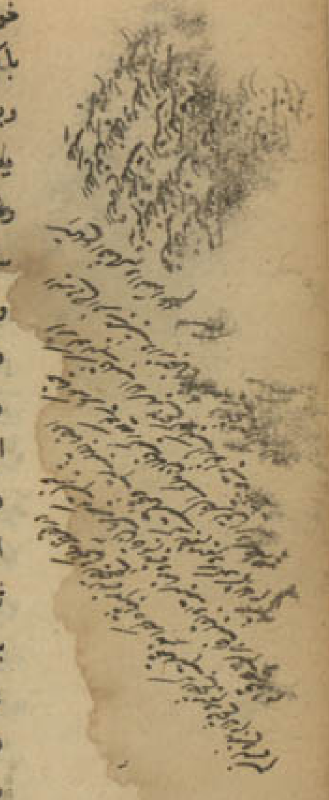
درجه رسد و علامتش اینست خج و نیز ه را مصرح نویسند وگاه باشد که در بعضی تقویمها

علامت مجاسده با راس مقر نویسند و با ذنب مب و علامت تحت الشعاع یع و علامت

بنه • باب دوازدهم در معرفت منازل و شناختن صفت منازل قمر بحساب منجمان اهل عرب قمر
در مدت یکدوره خاص خود قطع کند چنانکه هر شبانروزی در منزلی باشد تو مابوجود قمر
یکدوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط ان ثلث کرده اند و منازل را بیست و
هفت کرده اما عرب و اهلها را در تقسیم ان ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار کنند و
علامات منازل کواکبی گیرند که در منازل منطقه بود خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد
و اسم هر یک از ان علامات اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از ان علامات شود بسا اگر ساتر ای
علامات گردد گویند که قمر ... و غلبه و بان تفال نکنند و اگر ساتر نشود گویند
عدل القمر و بان تفال کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر انند که مراد از منازل که در ایه کریمه
والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقعست همین منازلست اما اهل حساب
دور فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول
حمل و هر قسمی را باعتبار ایشان منزلیست از منازل قمر معتبر در استقبال و قران باشد و
چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد
کما لا یخفی علی المحاسب و اسماء این منازل بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند
و بواسطه انتقال کواکب تغییر ان نه دهند چنانکه در بروج و ان بر ترتیب اینست شرطین
منزل اول بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و
بعد ایشان از یکدیگر یکذراع بود و بقرب احدهما ستاره ایست تاریک و بعضی از عرب انرا داخل
دانند و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین نهج • و شرط بفتح شین
بطین بتصغیر ... در لغت علامت بطین منزل دوم بود علامت ان سه ستاره است از
اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی خرد برین صورت • • • و گویند که موقع او بطن حمل
است به سه ستاره است که بر بطن حوت لیکن چون اصغر است از بطن الحوت انرا تصغیر کرده
بطین نامیده اند ثریا منزل سیم بود و انرا عوام پروین خوانند و علامت ان شش ستاره است
متقارب برین صورت • • • • • • روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله انرا هفت شمرده اند
از انجمله چهار مرصود است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج

جدید هم از انجمله ستاره شمرده و موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان برده اند که دنبه حمل
سهو کرده اند و انرا ثریا بجهة ان گویند که باران که در طلوع او واقع شود موجب اسباب ارزانی و
فراخی و کثرت گیاه بود و ان تصغیر ثروی است مشتق از ثروه یعنی کثرت مال و تصغیر آن بجهة صغر
کواکب اوست و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم بود و علامت آن
ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید و با چهار کوکب دیگر از ان تاریکتر هم از قدر
ثالث برین صورت • و بعضی انرا تشبیه کرده اند بصورت هفت از ارقام هندیه و ان
ستاره روشن که بر یکطرف او بود بمنزله چشم جنوبی ثور است و از منجمان انرا عین الثور خوانند
و انکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم شمالی ثور است و انکه بر زاویه است بمنزله بینی او و تسمیه
او بدبران بجهة دبور و تبعیت او است مر ثریا را و از جهت است که او را تابع النجم و تالی النجم
و حادی النجم خوانند و انرا المجدح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر او در لغت چوبی را گویند
که دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل
مانند سه نقطه که بر سر شین زنند برین صورت • • • و از منجمان او را اثافی خوانند و بطلیموس
هر سه را یک کوکب سحابی گرفته و چون بمنزله سر صورت جبار است انرا راس الجبار و راس
الجوزا نیز خوانند و هقعه در لغت صورت دایره سفید باشد بر پهلوی جانب یا برس
او را صاحب حنبل او را علامت شآمه دانند هنعه منزل ششم بود صاحب روضة المنجمین
گوید علامت او دو ستاره است بر موخر صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر
یکذراع و نیم بود و از هقعه بجانب شمال مایل اند انکه شمالی تر است از اوسط قدر ثالث
و ان دیگری از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است برین صورت • • • • •
ستاره هنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند ذراع
منزل هفتم بود و علامت ان دو ستاره است که بمنزله سر یکی از توامین باشند برین صورت
• و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و انرا ذراع مبسوط گویند چه مقرر است
طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض که شعری شامیه با مرزم است و این هر دو را ذراع بجهة
ان گویند که بزعم عرب بر دو ساق اسد واقع اند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوط

کو الالبرآید ماس استوام مقدم و مقدم الذراعین و ان دیگری را راس التوام المؤخر و لوقری الذراع
خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است از صورت سرطان از قدر اوسط قدر رابع
با کوکبی سحابی که او را بچیدان و داست وانرا معلف سرطان خوانند برین صورت •
و بطلیموس در مجسطی چنان معلفه را نثره گفته است اما زعم عرب آنست که نثره بر بینی اسد است
یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که بیرون آید از بینی حیوانات بیرون آید
و طلد الفی کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید که علامت آن دو
ستاره است از قدر رابع که بعد میان ایشان مقدار یک باز بود یکی که شمالی بود بر سر اسد بود
و دیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت • اما زعم عرب آنست که بمنزله دو چشم اسد است
و از بهر آن طرفه گویند جبهه منزل دهم بود علامت آن چهار کوکب است بر خط معوج بر گردن
و سینه اسد برین صورت • و ازین چهار کوکب آنکه بر جنوب همه است اعظم بود چه از قدر
اول است و قلب الاسد ملکی آن بود و آنکه در شمال همه است با آن ستاره که در جنب کوکب اعظم است
هر دو از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و زعم عرب آنست که این چهار کوکب بر پیشانی
اسد است و بهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر
ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت اسد و بعد بینهما بقدر دو ذراع و نیم بود بعینها
برین صورت • آنکه روشنتر است او را ظهر الاسد خوانند و نزد عرب این دو ستاره
بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره
روشن از اوسط قدر اول و او را بجهان ذنب الاسد خوانند چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد
بود و نزد عرب بمنزله وعاء قضیب او و ازین جهت او را قنب الاسد خوانند و صرفه بجهت این
گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود به برودت و در وقت سقوط او از
برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود و علامت آن پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی
از قدر ثالث بر جناح جنوبی عذرا بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب باشد ابتدای او از جزو بر
صرفه بود بر سطر بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند با وجه مانند زاویه
پیدا شود و آن کوکب بر زاویه بود الا زاویه العوا گویند و صورتش اینست • عرب



گویند که این العوا لای یعنی خلف الاسد و بعضی گویند از جهت عطف که بر وست عوا گویند کا قولهم عوی
الشمس اقسطتها و عوای الشیئ گویند پیچیدانم چند از طلوع کند و اسبل سوی کند سماک منزل
چهاردهم بود و علامت او یک ستاره است از صف نیمه اول که کف دست چپ عذرا و او را سماک الاعزل
خوانند و صفتا و قبل ازین در صور بروج مذکور شده اینجا حاجت بتکرار نیست غفر منزل
پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است بر خط مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا
از سمت شمال او را برین صورت • و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر بدین سبب گویند
که نزدیک است بزبانای عقرب پس گویا از او پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که
او را بدین جهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت اشجار از انظار پنهان و پوشیده
شود زبانا منزل شانزدهم بود و علامت او دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از کبر
قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب کفه الجنوبیه گویند و آن دیگر را کفه الشمالیه و صورتش
اینست • و عرب گویند که این دو کوکب بر زبانای عقرب واقعند یعنی بر دو قرن او
و اکلیل منزل هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب بشمال کشیده بر خطی
منحنی هر سه از قدر ثالث برین صورت • و چون پیشانی عقرب واقعست از بهر
او را اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند مرصع بجواهر که بر پیشانی بندند قلب
منزل هژدهم بود و علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو
جانب او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل برین صورت • و او را
قلب بجهت آن گویند که بر محل قلب صورت عقرب است و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند
یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم بود و علامت آن دو ستاره است که بعضی مابین ایشان یکشبر
بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث برین صورت • و شوله در لغت چیزی را گویند
که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب چون دم برداشته باشد و بهذا عقرب را شوله نیز گویند
یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره است نزدیک بمجره و حوالی
آن از صورت رامی برین صورت • و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب و این
هشت کوکب را بهشت شترمرغ • • که بآب خوردن آمده باشند و آن چهار را که

داخل بحره اند و از قدر ثالث نعائم وارده خوانند باین معنی که درمیان آب خوردن اند و ان چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعائم صادره یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند بلده منزل بیست و یکم بود و علامات ان فضایست مابین نعائم و ذابح که در و هیچ ستاره نیست و انرا عرب از بجهة تشبیه کرده اند بلده الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه و ایان موضع روباه از حیثیت وحصا خالی کی خانه ذابح منزل بیست و دوم بود و علامات ان دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدی و بعید بهنا کزی باشد و در میانه این دو کوکب سابل بطرفی ستاره باشد از اصغر قدر خامس و صورت ایشان برین نهج بود و عرب کوکب میانه را شاة الذبیح خوانند و ان دو کوکب طرفین را که گویا در ذبح اویند سعد الذابح بلع منزل بیست و سیم بود و علامات او دو ستاره است بود چپ صورت ساکب الماء یکی که مایل بشمال بود از اکبر قدر رابعست و ان دیگری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد برین صورت

و عرب ان ستاره میانه را مبلوع گویند و ان دو ستاره که بر دو طرف اند فا آمده اند که گویا او را فرو خواهند برد که سعد بلع و بعضی گفته اند که وجه تسمیه این منزل به بلع آنست که در وقت قطب بالارض ابلعی ماءک قمر درین منزل بوده سعود منزل بیست و چهارم بود و علامات ان دو ستاره است از جنوب تا شمال عقفا ربکند داخ از یکدیگر دور یکی که شمالی ترست و از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و ان دیگری که از اوسط قدر خامس است و در زیر بغل او برین صورت و این دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهة انکه زعم ایشان سعادت ان اکثرست چه در حال طلوع او سرما بشکند و هوا میل باعتدال کند الاخبیه منزل بیست و پنجم بود و علامات ان چهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء و انرا تشبیه کرده اند به پای بط انکه شمالی ترست از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث برین صورت و عرب میانه را سعد خوانند و دیگر انرا که بر اطراف اویند خبا یعنی خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم اول سعد بهام بود که بر سر اوست دوم سعد همام که بر گردن اوست سیم سعد بارع که بر سینه اوست چهارم سعد مطر که بر دست اوست و چهار دیگر این چهار سعد از منازل قمر که مذکور شد و دیگر

دیگر یکی سعد ناشره است که بر دو بال جدی ثابت و دیگری سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است و این سعود بر احوال هوا و غیر ان حکمها کنند مقدم منزل بیست و ششم بود و علامات ان دو ستاره منکب الفرس و متن الفرس باشد که از اصغر قدر ثالث اند و صفت ان قبل ازین در صورت فرس اعظم مذکور شد موخر منزل بیست و هفتم بود و علامات ان دو ستاره جناح الفرس و سره الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثالث اند و صفت ایشان هم انجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و موخر را فرغ الدلو الموخر خوانند چه این ستاره از ان مربعست که ایشانرا دلو خوانند برین صورت

و فرغ در لغت ان موضع باشد از دلو که آب بیرون می آید رشا منزل بیست و هشتم بود و علامات ان ستاره است روشن و سرخ از قدر ثالث برای بطلیموس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی و انرا جیب المسلسله خوانند چه از صورت مرأة المسلسله است و انرا بطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مرأة المسلسله و بعضی کواکب سمکتین و اکر بحوت مشهور است و حون ستارکان خورد باین کوکب حلقه زده اند مانند رسنی بدین صورت و سبب این جهة عرب انرا رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و اظهر منازلست اول او را باید دید و بعد از ان در جانب شرقی از مدار ماه دبران را طلب باید کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غرب بمقدار دو نیزه شرطین باشد و بطین میان او و ثریا بود و چون این منازل اربعه معلوم کرد و بعد از ان هر منزلیرا از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صور که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج را آسان توان شناخت و چون بروج شناخته شود سایر صور را بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلیرا ازین منازل بیست و هشت گانه در یکشبانروز تقریبا قطع کند و وجه تقریب بریت و بطو حرکت قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جدول عمل از جات قمر جدولی باشد و در انجا بازاء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف نهار ان روز قمر در ان منزل باشد اما از انکه پیش از نصف نهار ان روز در ان منزل سفلی شده باشد یا شب قبل از ان یا بعد از نصف نهار روز سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در منزلی باشد و در نصف نهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در میانه طی شود و باین سبب اسم ان منزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها ان منزل را مطوی و یکی در میانه منزل اول و سیم نویسند و گاه بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار

در اول منزل باشد و در نصف النهار روز دیگر هنوز در اول همان منزل باشد باین سبب اسم آن منزل را در جدول مکرر
شود و در بعضی تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزل بمنزلی بازاء هر روزی که
در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شود در یاد نمایند بطریق انتقالات او از برجی ببرجی یعنی اول اسم منزل منتقل الیه
نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام منازل هم مسطور شود و هیچ مکرر
نشود و ممکن که باشد که چون صبح ایسر بود در محاذی دیگر روز دو منزل مکتوب گردد باینجهت که در اوایل روز
یکی از منازل در آید و در اواخر شب بعد از آن روز از آن منزل بر آمده بمنزلی دیگر رود و گاه باشد که چون طی
ایسر بود در محاذی دیگر روز هیچ نوشته نشود و همچنان خالی ماند بسبب آنکه در اواخر شب یکی از منازل در آید و در
اوایل روز دوم بمنزلی دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلی را قطع کند مراد از منزل اینجا علامت ذات اسم
یعنی چون آفتاب از علامت منزل مفارقت کند هر اینه آن منزل که همان علامت است پیش از طلوع آفتاب
در مشرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور باقی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزل که در موسم معلوم
بود عرب انرا نوء گویند و طلوع آن باقی را باوح و با طلوع هر منزل سقوط پانزدهم آن منزل باشد که انرا
یعنی منزل پانزدهم هر منزل را اهل نجوم رقیب آن منزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را نظیر آن
برج لیکن مخفی نماند که حقیقتا پانزدهم هر منزل لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که این علامات بر وضعی
منتظم نیستند و ابعاد مسافت میانه علامة هر دو منزل متراقب متساوی نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم
و گاه بود که هفدهم ساقط گردد و ایضا مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنای ظهور است که پیش از این مذکور
شد اما سقوط بمعنی آن خفا نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارت است از غروب که او را باشد در حالتی که فجر
آنکه در غروب سابق از غلبه نور آفتاب مرئی نشده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یعنی در میان
اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح آن روز ظهور دست دهد
علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامات لیل متصل یکی از ایام اسابیع
و بعضی علامت صباح که صاد است بجای علامت لیل متصل یکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر
منزل تا منزل سیزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و
طلوع دیگر منازل همه سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا تا طلوع شرطین چهارده
روز بود اما ساعات بت چنانست که حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش منقسم گردد و هر بخش را

بکوکبی داده اند و انرا بت آن کوکب نامیده اند و مدت هر بخش دوازده ساعت زمانیست پس
مدت تمام دور هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدای دور از زمان اجتماع حقیقی گیرند
تا دوازده ساعت زمانی منسوب بآفتاب دارند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر بزهره
و همچنین بر ترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت
بعد از آن منسوب بقمر و چون نوبت قمر آخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد
بعد از آن بطریق مذکور میگردد تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل
گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بآفتاب رسد از حکمای هند بت مطلق گویند
و بت یعنی سیر بود کما فی القاموس و اعراب ساعات محرقه خوانند و در اختیارات مذموم است
چنانکه امام فخر الدین الرازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل کرده که حرارت آن چهار بهر
که بجره محذورات است و در اختیارات کمتر است از ساعات بت و ثلث اول را از بت دوازده ساعت
دلیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بدحالی و این ثلث
آخر قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور بت زهره است و در ثلث آخر بت مریخ که چهار ساعت
زمانی باشد قبل از ابتدای بت آفتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب
بکوکب نحس است و هم مجاور بت آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدول دیگر بیارند
و بازای هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن ابتدای بت آفتاب باشد ازان در آن جدول
ثبت کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بت دوم رقم
دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد که رقم دقیقه ننویسند و این ساعات و دقایق که مذکور
شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد
که چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند ازا بعض ابتدای بت را بساعات مستوی سازند و
در بعضی تقاویم تامه دو جدول بیارند و در یکی ابتدای بت بساعات زمانی ثبت کنند و در
دیگری ساعات مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیارند
و در هر یک ابتدای بت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند باب سیزدهم در معرفت
اوقات صلوة و معرفه قبله از علم نجوم اینقدر دانستن آن واجبست معرفت اوقات صلوة و معرفة

تنبیهات لیکن مخفی نماند که جمیع اوقات صلوة را اکتفا از تقیید بمذهب طایفه سنیه بیان نموده،
و بنا انرا بدولت حمایت ظل اللهی اعنی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه
و در اثنای شرح ایراد نمایم تا حقایق باطل جدا گشته طالبان عقیق را مفید باشد ان شاء الله الاکرم
پس باید دانست هر عاقل بالغ را که اول وقت نماز بامداد انگاه است که صبح صادق ابتدای
طلوع کند قید صادق بجهة اخراج صبح کاذب است که انرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب
سرحان نیز گویند وان اول بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل
از افق و دران وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله عم
لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از ان چون نوری عریض و منبسط ظاهر شود
بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول مضمحل شود هر آینه ابتدای طلوع صبح صادق و اول
وقت نماز بامداد بود و اخر وقت نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت
وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوعست تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما افضل در
ادای صلوة یومیه اول وقتست لقوله اول الوقت رضوان الله و اخر الوقت غفران الله و اول
وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق انگاه است که ابتدای زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر ظلی
زوالی اگر فی زوال دران روز موجود باشد یا ابتدای حدوث ظل اگر دران روز فی زوال موجود نبا
واین در موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت راس ان موضع تواند رسید و اول وقت نماز
دیگر انگاه است که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوای فی زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس
ساوی مجموع ضعف مقیاس و فی زوال شود اگر فی زوال موجود باشد یا وقتی که ساوی
ضعف مقیاس باشد و بس اگر موجود نباشد واین بروایتی بر مذهب ابو حنیفه است و بر
مذهب شافعی و همچنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو حنیفه اند و بر روایتی بر مذهب
ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر انگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای فی زوال اما
بمذهب قوم امامیه علیهم التحیة والثنا که هر آینه صراط مستقیم است از ابتدای زوال مخصوص
وقت پیشین است تا انمقدار که فرض ان گذارده شود بعد از ان اول عصر در اید و درین حال
هر دو وقت مشترک بود تا انزمان که بغروب مقدار ادای صلوة فریضه عصر باقی ماند



و بعد از ان تا بغروب بخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة
والسلم اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر والعصر حتی
یبقی من الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی تغرب الشمس و اخر وقت
عصر باتفاق جمیع فرق وقتیست که آفتاب غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین درین مذهب
جلیل القدر تا انزمانست که ظل مقیاس ساوی مقیاس شود سوی فی زوال و فضیلت عصر تا انگاه
مقدار که دو برابر مقیاس شود سوی فی زوال و وقت نماز شام بعد از استیفاء غروب بتمام جرم
آفتابست و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفقست واین هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما
بمذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیه است تا انمقدار که
فرض مغرب ادا شود و بعد از ان وقت خفتن در اید و هر دو وقت مشترک گردد تا انزمان که بنصف
شب مقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند پس از ان وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد
اما فضیلت وقت نماز شام تا رفتن روشنی از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا
انقضای یک دانگ نهایت از شب و بعضی دو دانگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت
از رسیدن آفتابست بارتفاعی که دران ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه باشد چون دایره
فرض کنند که بسمت راس مکه و سمت راس بلد مفروض گذرد و تقاطع این دایره با افق ان بلد
ان تقاطع که در جهة مکه بود نقطه سمت قبله بود نسبت بان بلد و فصل مشترک میان سطح افق
و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از ین
دایره که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت
قبله بود و چون دران وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند
لاجرم منتصف ظل مقیاس نیز داخل دران سطح بود کما تبین فی حادی عشر الاصول پس خط
سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشد و هو المطلوب و در تقویم تمام بعد از جدول ساعات
ثبت جدولی بیارند و دران جا بازاء هر روزی ساعات صبح مقدم بر ان روز و ساعات
شفق بعد از ان روز که تقریبا متساوی المقدارند ثبت کنند بعدد رقم یک ساعت و دو ع
دقیقه و مراد بساعت صبح زمان ما بین ابتدای طلوع صبح صادقست و طلوع مرکز آفتا

ما بین غروب مرکز آفتاب و غروب شفق که انجا عبارتست از بیاض
معترض در افق غربی و بعد از ان جدول دیگر بیارند و در انجا بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب در
اول نماز دیگر بمذهب حنفی انکه مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیارند بدو رقم یکی درجه و دیگری
دقیقه و ما انرا باخر وقت فضیلت ظهر تعبیر کنیم و بعد از ان جدول بیارند و در انجا ساعات عصر
حنفی یعنی زمان ما بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب
مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیارند و در
یکی ارتفاع عصر شافعی ثبت کنند این نیز بدو رقم و طریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی و ما انرا باخر
وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از ان جدا ول جدول دیگر بیارند و در انجا بازاء هر روزی
ارتفاع سمت قبله دران روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن
آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد
کنند اول شظیه ارتفاع بر ارتفاعی نهند که در جدول در جهة موافق ارتفاع سمت قبله بود
دران روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب معلق کنند و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع
آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلا افتد آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و دران وقت ظل مقیاس
مسامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعض بلاد که سمت قبله داخل در ما بین المشرقین یا
ما بین المغربین بود آفتاب در بعض ایام فوق الافق بمقدار ارتفاع مذکور نتواند رسید و
باین سبب دران جدول بازاء ان روزها هیچ ننویسند و همچنین خالی گذارند پس بمدد آن روزها
بحسب این جدول دران بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر
موقوف بر معرفة فی الزوال است و ان در باب ششم معلوم شده است مصنف تنبیه بان نموده
نیز باید که و اما فی الزوال و معرفت ان پیشتر معلوم شد پس انجا حاجت بتکرار نیست

باب چهاردهم در معرفت تاریخ خطائیان حکماء خطا شبانروزی را بدوازده چاغ قسمت
کرده اند یعنی همچنانکه منجمان ولایت ما شبانروزی را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند
و هر قسمی را ساعتی نامیده اند همچنین حکماء خطا و ترکستان شبانروزی را بدوازده قسم
متساوی کرده اند و هر قسمی را چاغ نام نهاده اند و چاغ بلغة ایشان بمعنی وقت و ساعت و اسامی

چاغها

چاغهاء خطائی و ترکی باین ترتیب است آ زیو ب چیو ج یم د ماو ه چن و وی
ز و ح وی ط شن ی یو یا شوبت یب جاق و این نامها بپارسی موش و گاو
و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزینه و مرغ و سگ و
خوک است باین ترتیب و درین زمان قسم اول را بزبان ترکی کسکوست
سیجقان گویند و قسم دهم را که داقوقست داقوقی و همچنانکه منجمان ما هر ساعتی را
بشصت دقیقه قسمت کرده اند حکماء خطا هر چاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبان
روزی نود و شش که باشد و نیز شبانروزی بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب
هر چاغی از فنکات هشتصد و سی و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار
فنک و سه سبع آنفه و نصیب هر چاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده
دقیقه که ربع یکساعت مستوی است و نصیب هر فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه
و بیست و چهار رابعه کما لایخفی علی من له ید فی الحساب و ابتدای شبانروز چنانکه سبق
ذکر کردیم از نیم شب گیرند و دران وقت از چاغ زه و کسکو یک نیمه گذشته باشد
و یک نیمه مانده و بعد از ان پیوسته یک یک چاغ میگذرد تا چون نصف روز شود
نیمه از چاغ و دی پیوند گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب
و روز در نیمه چاغ ماو و طوشقان باشد و اول شب در نیمه چاغ یود و داقوق لیکن
بسبب طول و قصر شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر
نشود و سبب انکه مبدأ شبانروز از منتصف چاغ اول که کسکوست گرفته اند
بعضی از منجم آن چاغ معلوم نیست و مقتضی مناسبت آنست که از اول از چاغ اول گیرند
و مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل نموده که درین اختیار شاید
که نظر بران بوده باشد که چون شب را منصف ساخته اند بجهة مبدأ شبانروز
خواسته اند که چاغ اول نیز منصف بود بجهة گمان غرض تا تناسب حاصل شود و
سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که انرا بلغة ایشان سیچو خوانند و ان بحسب
ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و دو چاغ و هفت که و چهل فنک و سی

ننگیت و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیک بیک دقیقه
و سی و دو ثانیه و تنها سال اخطا گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود خطائیان مبدا
سال منتصف حقیقی دلو میگرفته اند لیکن بسبب آنکه اوج آفتاب بحسب ارصاد
ایشان ثابتست و بحسب ارصاد مشهوره متحرک برور دهور و اعوام مبدا سال
از آنجا انتقال کرده است و درین زمان در هفدهم دلو می افتد و لهذا اواسط گفته
است و اعتبار منتصف دلو درین امر بسبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول
آفتاب بمنتصف دلو اول فصل بهارست چه دران وقت هوا میل باعتدال کند و
نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای سال ما اواسط فصلهای سال ایشان
باشد و بعکس و بجای آنکه منجمان ما منطقة البروج را به دوازده قسم کرفته اند و جند
متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور سالی را به بیست و چهار
قسم متساوی کنند و هر قسمی را یک کیجه گویند و طریق این تقسیم چنان است که دایره
میل فرض کرده اند که بوسط دلو که مبداست گذشته است و لامحاله این دایره مقاطع
دایره معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل آن نقطه که بوسط دلو اقربست از آن مبدا
تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و دوازده
دایره میل دیگر بمواضع انقسامات گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند
و مبادی اقسام سال زمان وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای منطقة
البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع آفتاب آنها را هم متساوی
باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و چهار که و صد و یک فنک
و نصف فنک باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان بر ترتیب اینست آلیچون بکه
قودش ج کیجه د شوند بوند ه شنلیق سینک و کوور ز لیخه ح
سیوین ط یخن ی ساجین یا ساوسو یب دابشو یج لیچوه
ید جیوشیو یه بیلو یو سوین یز خیلو یح شونک کون
یط لیثونه ک ساوشه کا دانشه کب درجن کج سیوجن

مدهایش و سال را اگرچه شمسی حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از
اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب
واقع شود آن شب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آن را اما
درین زمان منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را
اول ماه نویسند و اگر پس از نصف روز واقع شود روز بعد از آن را و اسامی این
ماهها بلغه ترکی و خطائی بر ترتیب اینست آ آرام ای ب ایکندی ای ج
اوجونج آی د تورتونج آی ه بشنج ای و آلتنج آی ز یتنج ای ح
سکزنج آی ط طوقوزنج ای ی اونونج ای یا آن برنج ای یب چشقا باط
آی و ایام این ماهها بعینه مثل ماههای عربی بیست و نه باشد یا سی الا آنکه ترکان
زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه
این خلاف ظاهر نیست چه هر دو وضع معین است و اول آرام آی که مبدا سال ترکیست
و آنرا ترکان کونکلش خوانند مشروط است بآنکه در مابین مدخل واغن که قسم
آخرست از سال سابق و مدخل دوشی که قسم دوم است از سال لاحق یعنی در حوالی
مبدا لیچون بود مقدم بر آن یا موخر از آن چه اگر مابین اول آرام آی و دوشی از مدت
یک قسم سال زیادت بود مبدا آرام آی مقدم باشد بر مبدا لیچون و اگر کمتر باشد موخر
بود و چون چنین باشد در ایام هر ماهی ازین ماهها قمری مبدا قسم زوج از اقسام
سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد مثلا در اول مبدا قسم
دوم واقع شود و در ماه دوم مبدا قسم چهارم و در ماه سیم مبدا قسم ششم و علی هذا
القیاس تا ماه دوازدهم که در و مبدا قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در ماهی از
ماهها چنان اتفاق افتد که مبدا هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از
ماههای دوازده گانه ندانند بلکه آن ماه باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آنرا
بترکی شون آی و بخطائی شون ده گویند و سبب آن کبیسه آنست که چون مدت
دور آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده است از سال قمری ماست بده

روز دیگری هر آینه در هر دو سال یا سه سال یک ماه زیاده آید پس آنرا شون آی گفته
کبیس کنند تا آن تفاوت مرتفع شود همیشه اول ایام ای در حوالی سیالتحن باشد
و بشرط ایشان منتفی نشود و بچنین شون آی تمام شود بعد از آن ماهی در آید که
بی واسطه بعد از ماه سابق شود که آی باشد بهمان ترتیب که مذکور شد ولا محاله
ماه که بعد از آن باشد از چنان شود که میلا نیم زوج از اقسام بیسال غمی زایع
شود که عنوان قسم ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میگردد تا بار دیگر بعد از دو
سال یا سه سال احتیاج بکبیس شود شون آی بیان ماهها در این بعد هفتا
براز هان اذکیا مخفی نماند که چون زمان را امتدادیست و همی پس انقسام او
ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزاء زمان را ابتدا سازند و از آنجا ابعاض متتالیه
متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن یکعدد معین شود
باعتبار اجزای متساویه آن بعض اهل نجوم هر بعضی از آنرا دور گویند بتوهم آنکه
انتقال از هر بعض ببعض شبیه است بعود با بعض اول و ادواری که اهل نجوم
اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبره چند دورات که مخصوص بکای
خطا و ترکستان است و از آن جمله ایشانرا یکدوراست که بدوازده میگردد و اسامی و بیک
همان اسامی اقسام شبان روز باشد یعنی اسامی جاجها که غطای و ترکی سبق
ذکر یافته و آنرا بزبان ما دور اثنی عشری گویند و همچنانکه جاجها را بدان میشمارند
سالها و روزها را هم بدان میشمارند پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی از آن اسامی
باشد هم بلغه خطا و هم بلغه ترک و خطاییانرا دور دیگراست که بده میگردد و همین
سالها و روزها بدان شمارند و اسامی آن ده بلغه خطایی اینست آ کا ب پی
ج بینگ د تینگ ه ود و کی ز کنگ ح سین ط ژم ی کوی و خطاییان
این دور را با دور اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت
میگردد و آنرا دور ستین میگویند و سالها و روزها بدان میشمارند و گویند
این دور در شمردن روزها ایشانرا بجای هفته ماست و هم درشرح زیج

آورده که کتاب آنست که خطاییان دور عشری با اثنی عشری را بجای هفته گیرند و دور
ستین را بجای ماه و ترکیب این دو دور در تفصیل و دورستین بدین وجه است فتامل
آ کا زه ب بی جیو ج بینگ یم د تینگ ماو ه ووچین و کی خین ز کنگ وو ح
سین وی ط ژم شن ی کوی یو یا کا سو یب پی خای یج بینگ زه ید تینگ جیو
یه ووین یو کی ماو یز کنگ چن یح سین خین یط ژم وو ک کوی وی کا کا شن
کب پی یو کج بینگ سو کد تینگ خای که ووزه کو کی جیو کز کنگ یم کح
سین ماو کط ژم چن ل کوی خین لا کا وو لب پی وی لج بینگ شن لد تینگ یو
له ووکی خای لو کنگ زه لز سین جیو لح ژم یم لط کوی ماو م کا چن مب
پی خین مج بینگ وو مد تینگ وی مه وو شن مو کی یو مز کنگ سو مح
سین خای مط ژم زه ن کوی جیو نا کا یم نب پی ماو نج بینگ چن ند
تینگ خین نه وو وو نو کی وی نز کنگ شن نح سین یو نط ژم سو س
کوی خای و چون خطاییان سالها را بدور ستین شمارند دورها مقید کنند به
نام اول دور اول را دوره شانکون گویند و دور دوم را جانکون و دور سیم را
خاون و این دورها هر چند متساوی اند اما مصطلح شده است که دور اول را
دور اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام ستین این دور را
اعتبار نکنند پس سالها را مقید کنند باین دورها مثلا گویند که این سال بخت
از دور شانکون یا سال دوازدهم است از دور جونکون و علی هذا و ابتدای دور
شانکون در سال هشتصد و سیزدهم یزدجردی بوده و مراد ازین قید آنست
که اگر کسی خواهد که در سالی بعد ازین تاریخ بداند که آن سال داخل در کدام دورات
و سال چندم است از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال
بیرون برود و آنچه باند بر شصت قسمت کند باقی القسمت سالها باشد گذشته
از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت را بر سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از
دور شانکون باشد و اگر یکی بماند از دور جونکون و اگر دو باند از دور خاون

مثالش خواستیم که در سال هفتصد وشصت وشش هجری بعد عدد آن را بر این شرح جهت
معلوم کنیم که کدام دوراست وچندم سال است از آن دورتفاوت میان این دوتاریخ
بگرفتیم بود صد وپنجاه وسه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی وسه سال بود وخارج
قسمت بود دو پس معلوم شد که سی وسه سال تمام گذشته از دور خاون وسال مذکور سی و
چهارست واختیار تاریخ یزدجرد ومعرفت ایشان ازسایر تواریخ بعلت عدم کسر است
ایشان را بعضی یعنی خطائیان را دوری دیگر است که بر دوازده منکرر گردد وهمچنین روزها را بر دوازده
میشمارند وآن را دور اختیاری گویند ودر اختیارات بران اعتماد تمام کنند
واسامی آن دوازده بلغت خطا این است آ کن ب جیو ج منه د بین ه تن و جه
ز یو ح وی ط چین ی شو یا خاد یب پی وبعضی روزها از این دور بغایت نحس
گیرند وآن دو روز باشد که آن را بخطائی سون گویند یعنی ابر که بفارسی خاک رنگ گویند
وآن روز بود باشد وبعضی بغایت سعد گیرند وآن نیز دو روز بود که آن را بخطائی
به گویند یعنی سفید وآن روز جن وخاس باشد وبعضی محمود گیرند یعنی مایل بسعد
وآن چهار روز بود که آن را بخطائی خونک گویند یعنی زرد وآن روز جیو وتن وجه ودی
باشد وبعضی مذموم گیرند یعنی قریب بنحس وآن نیز چهار بود که آن را بخطائی حی گویند
یعنی سیاه وآن روز کن وبین وشیو باشد وعلامت آنها این است س علامت سعد
ن علامت نحس ر علامت محمود م علامت مذموم وبعضی منجمان این الفاظ را
مصرح در اوراق تقاویم در ازای هر روز نویسند وبعضی دیگر جهت اختصار نقطهای
الوان موافق لون هر روز نهند وچون نوبت این دور بمبدا اقسام طاق رسد از
اقسام پنج وچهارگانه سال باشد قسم نخستین که اول است ودیگر که سیم است وشش
مثلا که بنجست روز مبدا آن قسم در روز مقدم بران درین دور یکی شمرند یعنی
آنچه در روز مقدم نوبت با او رسیده باشد در روز مبدا آن قسم مکرر شود وباقی
بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد ویکدوره سیزده روز ومعلوم
نشده است بتعیین که درین تکرار مبدا دخطائیان چیست وبعضی گفته اند که تحصیل

انست



آنست که تا فرق میان این دو دور ... وتغییر یا این دور اول دانسته اید چه تغییر
دور اثنی عشری مستلزم تغییر دور ستینی ودور عشرین است وسبب اینکه تکرار مخصوص
با دوایر اقسام طاق نموده اند آنست که مبدا سال لختی است وآن از اقسام طاق است و
فرق مذکور ملاحظه نموده اند که در اول سال بشود ودر باقی اقسام فرد هم بطبیعت
لختی مکرر ساخته اند وبر از همان از کیا لختی ماند که اهل خطا که سالها را با دوار
ثلاثه مقید میسازند چون خواهند که تقسیم زیاده کنند سالها را مقید میسازند با
ابتدای آفرینش عالم وبزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار ونت وحکیم فاضل
محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد وشصت هزار ونات وبعضی
از براهمه زیادت ازین مقدار گفته اند واینها از خرافات وامور مستبعده است وبر آن
دلیل نیست وهر ونی باصطلاح ایشان ده هزار سال است ودر سال هفتصد وچهل ونهم
یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار وهشتصد وشصت و
سه ون ونه هزار وهفتصد وپنجاه وچهار سال پس درین سال که هفتصد وشصت وشش یزد
جردیست از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار وهشتصد وشصت وچهار ون وهفتاد د
یکسال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری اقتصار نمایند
واصحاب زیجات گفته اند که ما ندیدیم تاریخ ایشان معلوم نیست یعنی معلوم نیست که
ایشان چه حادثه را مبدا ساخته اند وسالهای بعد از آن را بآن نسبت میکنند ودر میان
عجم نیز این دور مستعملست خصوصا در میان اهل دیوان چه بنای محاسبات ممالک در
دفاتر خود بران نهاده اند واصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست وچون معرفت اسامی
اجزا ایام وماه با ربعه وهمچنین اسامی اقسام سنه وشهور دوازده گانه ترکی که ما در شرح
این کتاب عمل نقل کردیم در متن نیاورده الحال اشاره بآن میکنیم بدانکه هر
قسمی از اقسام سال شمسی را بلغت ایشان نامیست وهمچنین هر ماهی از ماههای ترکی
وهر روزی از سال از روزها وسالها دور ستینی ودور اثنی عشری وایضا هر روزی از دور
تراجع را نامیست بلغت ایشان وآن در زیجات مسطورست ودر تقویم نام تاریخ خطا بدانکه

دراخر جداول صفحه یسری در شش جدول بیارند و در جدول اول ارقام ایام دور سیتن و
در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم علامات سیم برا
اختیارات بحروف یا بنقاط ملونه یا بالفاظ مصرح و در پنجم ارقام ایام اقسام سنه
و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیارند و اسماء اقسام سال و همچنین اسماء شهور قمری
در حاشیه در محاذی روز مبدا ثبت کنند پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور
عشری از دور ستین بحساب معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستین
دوازده دوازده طرح کنند انچه باقی ماند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری و اگر
ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دور عشری ولهذا در بعضی تقاویم دور
اثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام بشان دور اثنی عشری بیشتر
است از دور عشری و ایضا طرح ده ده آسان تر است از طرح دوازده دوازده
در اکثری تقاویم موافق انچه مسطور شده دور اثنی عشری را ایراد نمایند و دور عشری را
ترک کنند و بعضی منجمان اسماء ایام دور ستین و دور اثنی عشری و دور رابع همه را
مصرح در جدول مبدا جدول ارقام هریک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم
تام مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بر ترتیب
مداخل در شش جدول بیارند در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و در جدول
اول اعداد اقسام و اعداد شهور هریک بطول ثبت کنند بارقام هندسی یا جمل
و در جدول دوم اسماء اقسام سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هریک از
شهور تامه یا ایام تامه یزدجردی که موافق اول ان قسم یا اول ان ماه باشد
و در جدول چهارم ایام تامه دور ستین که متصلست بروز مدخل هر قسم و
مدخل هر ماه و در جدول پنجم دقایق که بر ایام تامه دور ستین زاید باشد
و در جدول ششم ایام تامه دور اختیاری و در بعضی تقاویم جدول دیگر بعد
ازان بیارند و در انجا ایام ناقصه دور ستین که مداخل اقسام سال و شهور باشد
ثبت کنند و طریق وضع دقایق چنانست که چون دقایق شصت شود

ازرا

بازمنازل کبیر ... خوانند ... منخسف شود ...
... خوانند ... تقدم باشد ...
... تمام کرده
باشد ... ثبت کنند ... هریک باشد
شصت جزو ... باشد و در بعضی تقاویم
دفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدول دیگر مبدا ز جدول دقایق
بیارند و در انجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی ازان سدس دقیقه باشد و هم
درین ورق یعنی در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در صفحه یمنی بر شکل یا جمه دوازده
خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دور اثنی عشری بلغه ایشان یعنی بلغه ترکان و
خطاییان بنویسند و درین زمان بلغه ترکی و فارسی نویسند و نام ان سال که موافق
سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی ازان زایجه ثبت کنند و هم درین ورق تاریخ
سال مفروض و مدخل ان یعنی مدخل تحویل و احکام ان سال همه را بزعم اهل خطای بیارند
چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دورات از ادوار ثلثه و چندم سال
ازان دور و ایضا تشخیص نمایند که مبدا سال در کدام روزاست از دور ستین و چند جانب
دیگر و دقایق گذشته ازان روز تا مبدا و نیز کدام روزاست از دور رابع و اسامی هریک
بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مدخل تحویل دران
واقع شده تا ان مدخل چند مدت شده و از افرینش عالم بزعم اهل خطا تا سال مفروض
چند دور و چند سال گذشته و سال مفروض چندم است و گاه باشد که در ذیل این
مذکورات تاریخ سال و مدخل از ابتداء تاریخ اربعه مشهوره نیز بیاورند و ساعت
و دقیقه گذشته از اول امروز تا ان شب که مدخل سال دران روز یا شب باشد
و بعد ازینها احکام ان سال بزعم حکماء خطا و اغور بیاورند و مثل هریک را در ورق
مقدم بر مثال صفحه یسری بیاوریم تا تصور آن
بر متعلم دشوار نباشد

باب پانزدهم در معرفت زوایدی که در تقویم بیاورند چون مهم از بیان متعلقات هر دو صفحه
فارغ شد شروع نمود در بیان زوایدی که ایراد آن در تقویم مصطلح و متعارف است پس
بیش باید که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که مبدا آن وقت وصول
آفتاب است بنقطه اول از برج حمل و مدخلات سال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطائیان
بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز و
یا شب مدخل بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبدا سال
مفروض در کدام فنک و کدام جاغ است و روز مدخل کدام است از ایام دور ستین و همچنین
از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدا سال
دران واقعست تا مبدا سال چه مدت گذشته و همچنین از مدت قسمی از اقسام سته که مبدا
سال دران واقعست و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دور است از
ادوار ثلثه و چندم سالست از آن دور و همچنین چندم سال است از ابتدای آفرینش عالم
بزعم اهل خطای و گاه باشد که در بعضی تقاویم تام بعد از این مذکورات سوامره طالع سال
یعنی بیان استخراج آن بطرق مختلفه بیان کنند و درین موضع در جمیع تقاویم اسم شهری
که طالع سال بافق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم
تام درجه طالع سال بآفاق مختلفه استخراج کرده در همین صفحه بنویسند و تفصیل هر یک
از آنها عنقریب مسطور گردد انشاء الله تعالی و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال بتاریخ
خطا متروک باشد و ایضا زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن صفحه بیاورند
بان طریق که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده نباشد و مواضع
کواکب و همچنین مواضع عقدتین نیز در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند بان
طریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند آنرا دران خانه ثبت کنند از
خانهای دوازده گانه زایچه که نام آن برج مصرح دران خانه مسطور باشد قید مصرح بجهت
آنست که گاه باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب
عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد بصریح و برج بحسب

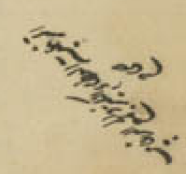
عمل



عمل طالع بهتر بیند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج
کوکب بحرکت خاص قطع کرده باشد یا درجات و دقایق که عقده قمر علیحده نیز ... شود
باشد از خطاها زایچه آن برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز و ... زایچه ... دران سهام دلالت بر معرفت
از احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع ... و حکم کلی حصول آن ...
که از مواضع کواکب دال بران چیزها و درجه طالع یا بعضی دیگر از فلک البروج که بمناسبت امر معلوم
بود بگیرند و بیان استخراج آنها تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع
کواکب چنین هر یک از سهام در هر برج که باشند آنرا با درجات و دقایق دران خانه ثبت کنند
که اسم آن برج مصرح دران خانه مثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند
و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعادة است و سهم الغیب که یکی دال بود بر مال و جاه و
سعادات و دیگری بر رای و دین و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع
نمایند و گاه باشد که از برای احکام تا هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه وقت طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان
بجهة احکام فصل تابستان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچه طالع
وقت تحویل آفتاب بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند
که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم
تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر برج ذو جسدین
باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر سال از آن کنند و حکم
نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفة هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات جسدین
بعد ازین در باب شانزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و آنرا در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم
تام بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در نون صفحه معنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی
حقیقی از آن کنند و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ
مشهوره که در میان اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی بازاء آن روز بنویسند

چون ایام مشهوره بعض تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست و
لغة متعارف است سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هر یک از تواریخ
مشهوره را با لغة سبب شهرة آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق
وعلیه التکلان **ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب غره سال** محرمست و در ولایت عرب درین روز
نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو و نشاط مشغول باشند **ایام معدودات** اصحاب زیجات گویند
ده روز اول محرمست اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بایام روزه
که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز عاشورا ایام تشریق و سه
روز در هر ماهی و لغة در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران آنرا بایام تشریق
که بعد ازین خواهد آمد تفسیر کرده اند و تسمیه آن بمعدودات بجهة قلتست **عاشورا** دهم محرمست
و آنرا عاشورا نیز گویند بجهة الفداء این روز نیست بس محترم چه در اخبار آمده که کشتی نوح درین
روز بانجام رسید و نور بصر حضرت یعقوب درین روز معاودت نمود و خلاص حضرت ایوب از کرمان
درین روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت
حضرت امام مظلوم حسین بن علی علیهما السلام درین روز واقع شد در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند
و شیون نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم محرمست
و آنرا از عشر گرفته اند و شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد روز نهم آب
خورد که آنرا عشر الابل خوانند **لیلة الرغایب** اول جمعه ماه رجب است **قرار فرض نماز** چهاردهم
ربیع الاخرست **استفتاح** پانزدهم رجبست در اخبار آمده است که هر که درین روز از خدای تعالی
طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و از جهت است که این روز باستفتاح مشهور شده است
چه **استفتاح** در لغة طلب فتح و نصرت است و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که درین روز بود که
ابابیل بامر ملک جلیل دفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النسا با حضرت شاه ولایت
پناه هم درین روز بوده **مبعث و معراج** پیغمبر بیست و هفتم رجبست و حکیم مغربی آورده که
بیست و ششم رجب بوده که جبرئیل بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نازل شده بود و در ان اقاویل
دیگر نیز هست **لیلة البراة** پانزدهم شعبانست و چنانکه عمل ملوک و سلاطین را قاعده
چنانت

فار التنور بالکوفه
بیست چهارم ربیع
الاول



چنانت که چون هر کس از عمال خراج خود ادا نماید نوشته باو دهند مضمون انکه خراج خود بتمام ادا نمود
و آنرا براة گویند همچنین حضرت ملک متعال بین ما باید که تا بجهة خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ براتی نویسند
و بعضی گفته اند وجه تسمیه آنست که درین شب نسخه آجال را تسلیم ملک الموت نمایند پس گویا درین شب
محو الاحیان بری میسازند **لیلة القدر** بیست و سیم رمضانست نخل خانه که حضرت رب الارباب
جل جلاله از شهادت شب را بجواهر شرف و منقبت بیاراست یکی شب براة و دیگری شب قدر براة را
گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکه و قدر را گفت انا انزلناه فی لیلة القدر لیکن شب قدر براة را
ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب گردانید و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضانست یا در
غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اولست یا در دهه اوسط
یا در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است مشهور آنست
که مذکور شده است و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی
گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امر در آن سال و تفویض آن بملکی درین شب واقع میشود
عید فطر غره شوالست و عید ماخوذ است از عود بجهة انکه هر سال مردم بان عود میکنند بروجهی مخصوص
یا بجهة انکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان درین روز **شق القمر** شب سیزدهم شوالست
و این معجزه حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه مبارک خود درین شب ظاهر
نمودند و قصه این قضیه مشهور است **ایام معلومات** قول اهل لغت و اکثر فقها آنست که ده روز اول
ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام عزتست که عنقریب معلوم شود **یوم الترویه** هشتم ذی الحجه
است و ترویه در لغة آب دادنست و فکر کردن و تسمیه این روز بترویه بعضی گفته اند بجهة آنست که
حجاج درین روز شتر و سایر چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آنست که
خوابی که حضرت خلیل علیه السلام در باب قربان کردن اسمعیل علیه السلام دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند
تا انکه آخر الامر ذبح اسمعیل علیه السلام در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم ذی الحجه است
و عرفه و عرفات اسم موضعیست در مکه معظمه و آنرا عرفه بجهة آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا
بعد از مفارقت در آن موضع واقع شد و یکدیگر را شناختند یا بجهة انکه جبرئیل علیه السلام آن موضع را با ابراهیم
بیان کرده بود و چون حضرت خلیل بان موضع رسید آنرا بشناخت و این روز را عرفه بسبب آن

کویند که حجاج درین روز بان موضع می باید رفت و زمانی انجا توقف کرد و بعضی کویند که چون درین روز حضرت
ابراهیم تعبیر خواب خود شناختند بازین سبب این روز را عرفه کویند عید اضحی دهم ذوالحجه است و
اضحی جمع ضحاة است و آن کوسفندی را کویند که درین روز قربان کنند بازین جهة این روز را عید
اضحی کویند ایام التشریق روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجه است و روز دهم را روز نحر
خوانند و یازدهم و دوازدهم را نوبع التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی کفته اند که تشریق
نماز عیدات چه ادا در وقت اشراق میکذارند و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق کویند و
بعضی کفته اند که تشریق خشک کردن کوشت در آفتاب چه مساکین حرم درین روزها
کوشت قربانی خشک میکنند و بعضی کفته اند تشریق مقام کردن در آفتاب چه حاجیان
جهة ادا مناسک حج درین ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی کفته اند تشریق بجانب شرق
رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادا مناسک حج بجانب شرق متوجه شوند عید غدیر خم هجدهم
ذوالحجه است بتواتر ثابت شده است که چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت
نمود در موضعی که انرا غدیر خم کویند نزول فرمود پس بفرمود تا بعوض منبر جهازهای شتر بر بالای
یکدیکر انداختند و ببالای آن برآمد و دست حضرت امیر المؤمنین علی ع کرفته انحضرت را باخود
صعود فرمود و در حضور صحابه حضرت شاه مردانرا خلیفه و وصی خود ساخت و نزول آیه الیوم
اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه درین روز مشهور و معروفست ایام البیض روز
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیضاست چه در شبهای
این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی ع روایتست که چون
ادم ع از بهشت بیرون آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی نبود آفتاب در اعضای مبارک
وی اثر کرده سیاه رنگ شد و بازین سبب انحضرت را دلتنکی روی نموده بدرکاه بی نیاز اغاز تضرع
و زاری کرده در حال جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرموده کفت ای آدم اکر خواهی که این
سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل کردد سه روز روزه دار پس آدم ع بعد
از ادای شکر باری تعالی در روز اول ایام بیض قصد صوم نمود و چون شب درآمد ثلثی از بدن مبارک
وی سفید شد و چون دیکر روز روزه کرفت ثلث دیکر سفید شد و سیم روز تمامی اندام انحضرت

ازان

ازان قلت پروف آمعاینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از عجمان روز ولادت و رحلت حضرت سید
المرسلین و وقایعی که در زمان حیات انحضرت روی نمود و همچنین روز ولادت و وفات هر یک از ائمه
و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره داشته در تقاویم ثبت نمایند و بهمه اکویم ولادت حضرت
رسالت پناه متردداست میان ششم و دوم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول و استقلال
حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده بعضی کویند ۲۸ صفر ولادت حضرت امیر المؤمنین
۱۳ رجب بوده و ضربت شهادت صبح آخر ۱۹ رمضان و استقلال انحضرت ۲۱ رمضان ولادت
حضرت فاطمه ۲ جمادی الآخر و استقلال انحضرت ۷ صفر ولادت حضرت امام حسن ۱۵ رمضان وفات
انحضرت ۳ جمادی الاخر ولادت حضرت امام حسین ۳ شعبان و اصح سلخ ربیع الاول کفته اند
استقلال انحضرت ۱۰ ماه محرم ولادت امام زین العابدین ۵ شعبان وفات انحضرت ۲۰ محرم ولادت
امام محمد باقر ۳ صفر شهادت انحضرت ۷ ذوالحجه ولادت امام جعفر صادق ۷ ربیع الاخر الاول
شهادت انحضرت ۱۵ رجب ولادت امام موسی ۷ صفر شهادت انحضرت ۲۰ رجب ولادت
امام رضا ۱۱ ذوالقعده شهادت انحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی ۱۰ رجب و اصح ۱۵ رمضان
وفات انحضرت بیزعاشر رجب و العلم ولادت امام علی نقی ۲ رجب و اصح پانزدهم ذوالحجه وفات
انحضرت ۳ رجب ولادت امام حسن عسکری ۴ ربیع الآخر وفات انحضرت ۸ ربیع الاول ولادت
امام محمد مهدی ۱۵ شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود یکی انکه موقوف باشد
بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری روم انکه موقوف نیست ذکر انچه موقوفست
بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فریضه نصاریست هفت هفته است و حسن
بصری و بعضی دیکر از مفسرین کفته اند که انچه خدای تعالی بر امت عیسی ع واجب کردانیده یکماه بود و
چون ان ماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس
علمای ایشان درین باب اندیشه نموده صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین
هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل و نه روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد
بشرط انکه قبل از دوم شباط و بعد از هفتم آذار نباشد صوم نینوی که روز دوشنبه باشد بیش از اول
صوم کبیر به هفته و این سه روز بود پس پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکورست

که درین روز یونس پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون آمده در قریه که انرا نینوی خوانند حاضر شد مردم چون
انحضرترا بدیدند شادیها کردند دمان روز و دو روز دیگر بشکرانه روزه گرفتند والحال ترسایان درین
سه روز بطریق سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد نصاری گویند که درین
روز عیسی ع بود از کوش سوار به بیت المقدس درآمد مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت فصح
پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد و فصح یعنی رستگاری باشد چه درین روز بود که قوم از حواریان
استدعا نمودند که از حضرت عیسی ع التماس نزول مائده کنند و ان خوان بود از طلای احمر بمساحت
چهل ذرع که دران ماهی بود بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته‌اند
که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف دین عیسوی مشرف شده
که خدمت انحضرت برمیان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که عوریر که حوار مشتق
است ازان یعنی تبییض است چه این جماعت بنابرانکه پیش از ملاقات حضرت نبوی ع جامها
بشستن سفید میساختند موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان اینست ۱ شمعون ۲ یحیی
۳ توماس ۴ یوحنا ۵ مرقوس ۶ فطرس ۷ نحس ۸ یعقوب ۹ اندراوس ۱۰ فلعس ۱۱
یعقوس ۱۲ سرغیس جمعة الصلبوت جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را
یهودان اخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بردار کردند و انرا جمعة الصلبوت خوانند و روز
یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار ده روز از قبر برآمد و ترسایان این سخن را دروغ میگویند زیراکه
خدای تعالی در قران مجید میفرماید که وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله وما قتلوه
وما صلبوه ولکن شبه لهم و باز میفرماید که وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبه ان بود که
چون انحضرت را بپای دار آوردند درانثنای آن حال آفتاب منکسف شده ظلمت چنان استیلا یافت
که دیدها از رویت باز ماند دران حال باری سبحانه و تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی را از بند خلاص
نمودند و یهودا را که باعث گرفتاری انحضرت بود بجای او مثل کردند و انحضرت را باسمان بردند و چون
عالم روشن گشت یهود را بصورت عیسی ع در نظر یهود آمده گفتند این ساحر میخواست که بسحر از
چنگ ما خلاصی یابد نتوانست اکنون اورا بتعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیارد و قصد
صلب یهودا کرده هر چند وی فریاد کرد که من یهودا ام که شمارا بعیسی راه نمودم را در افشتکان با سما
. بردند

بردند و بر اعجاز او در بیعت کردند خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند عید قیامت شنبه چهل و
ششم صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد و درین روز نصاری از صوم تارغ
شده عید کنند و در معابد خود رفته به عبادت و اذکار اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند سعانین
صغر آدینه بعد از فطر باشد و انرا جمعه الشهدا نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این
روز را احدالجدید بان سبب گویند که اول یکشنبه است بعد از عید فطر و درین روز نیز عبادات مخصوص
کنند سلاق پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بود که عیسی ع شمعون را که مقدم
حواریان است خلیفه ساخته گفت که بعد از من ملائکه ارعیه و ظروف پر نور بشما خواهند ساخت
و این انوار باطنها ی شما راه یافته هر یک از شما عالم بلغتی گردید که بدعوت ایشان مامور باشید
بنطیقسطی یکشنبه بعد از سلاق باشد به روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی ع روح
القدس را بحواریان بنوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایتی
رفتند و با لهام ربانی عبارت آن ولایت را یافته با مردم انجا بلغة ایشان سخن گفتند صوم الیلجین
دوشنبه بعد از بنطیقسطی باشد و ان چهل و هشت روز بود و گویند درین ایام عیسی ع جهت دعوت
عزیمت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و نهم باشد جمعة الذهبا اول جمعه
باشد از صوم شلیحین عید مرماری روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین روز دوشنبه بعد از ان صوم
ایلیا باشد و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد ذکر لحه موقوف
بر معرفت صوم کبیر نیست عید جنکه بیست و دوم تشرین الاخر باشد استاد ابوریحان بیرونی
در کتاب تفهیم و حجتین صاحب روضة المنجمین آورده است که جنکه پادشاهی بود که دختران مردم
بزور بکشید که دانا اند بکارت ایشان کردی بعد از ان رخصت دادی که بشوهر دهند و در ان زمان
هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از جانب حمیت
خود را بلباس زنان بیاراست و بعوض خواهر بمضجع خواهر درآمد و چون ملک خواست که دست
باو رساند برجست و آتش شهوت ملک را باب خنجر فرونشانید و بیت المقدس را از شر او
پاک ساخت پس مردم شادیها کرده ان روز را عید ساختند عید بشارة اول کانون الاول
باشد نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس بصورت جوان خوش رویی در وقت

سلاق لفظ یونانیست یعنی رفتن مسیح ع بآسمان منه

مرماری نام یکی است از حواریان که اهل مشرق را بدین مسیح خواند منه

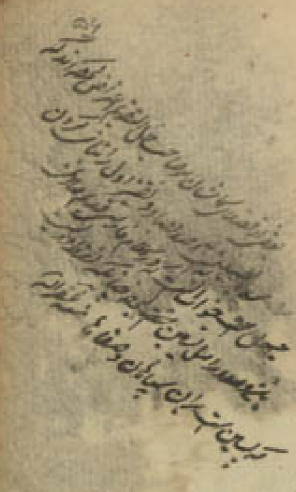
علو بر مریم ظاهر شد و مریم از و مجتنب شده گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد در مریم دمیده اورا بوجود روح الله بشارت داد و مصنف در شرح زیج سلطان از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بیست و پنجم اذار واقع شده لیلة المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی ع در آن شب سمت ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب به بیت المقدس که انرا ناصره الخلیل گویند واز ینجهت که ترسایان انرا عید میخوانند عید قلنداس اول کانون الاخر باشد بعضی قلنداس وبعضی قلنقاس گفته اند وچنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال رومیانست دنح ششم کانون الاخر باشد ودنح بدال مهمله ونون وحاء مهمله تصحیح کرده اند وصاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوعست ومراد طلوع حضرت عیسی ع از نهار اردن که نزدیک دمشق است وصاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا ع عیسی را بآن آب بشست وبعضی دیگر گویند مریم اغتسل را بآب معمودیه بشست وچون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بدو پیوست واستاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا مر عیسی را بآب معمودیه بشست وآن آبیست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند وچون کسی بدین عیسی درآید چون والد را بآن آب نشویند نصاری نشود عید شمع دوم شباط باشد وآن روزیست که عیسی ع را از زن بهیکل برد اول نوبت وهیکل نام معبد نصاریست سقوط جمره اول هفتم شباط باشد سقوط جمره دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمره سیم بیست ویکم شباط باشد چهار هیچ سه پیش نباشد بعد ازان انکسار سرمای زمستان بود وجمره در لغت اخگر آتش را گویند وزعم ایشان چنانست که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب سفل نازل شود وصاحب حل التقویم وصاحب روضة المنجمین گویند جمره اول در زمین اثر کند وجمره دوم در آب ومصنف در شرح زیج عکس آن آورده یعنی جمره اول آب را گرم کند وجمره دوم زمین را وجمره سیم باتفاق درانجا اثر کند وقرب غایر که درآید استاد ابوریحان گوید که رومیان گفته اند که بدین جمرها شکم زمین گرم

شود وازوی بخار برآید واستاد الشعرا اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قولست وآن اینست هم مجمره برآورده فرو برده نفس را هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را واعراب گویند که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمر است ودرین ایام هم که گویند بین سقوط جمرات بر سیر آفتابست ودر هر چند گاهی یکروز میان تاریخ روم وتاریخ جلالی که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت باشد ایام العجوز بیست ششم شباط باشد وان هفت روز بود ودرین روزها هوا خالی از سرما نباشد پیر خوانند در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در آخر زمستان بر تقاویم ثبت میکنند عبارتست ازایامیست که قوم عاد بعذاب هود ع هلاک شدند وسبب تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حال هبوب ریاح پیرزنی از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت وبر متوهوران نوحه میکرد روز هشتم بادی صعب در انجا وزیده اورا بیاران سابق لاحق ساخت وبعضی گویند از سرما برد ولهذا برد العجوز نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است که آن هفت شب وهشت روز بوده ودر صحاح جوهری از بعض اهل لغه نقل کرده که نزد عرب پنج روزست واستاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها آخر زمستانست ویعقوب بن اسحق الکندی وعبد الله بن علی الحاسب که مشهورست بعبد الله یم گفته اند که سبب تغیر هوا درین ایام آنست که آفتاب درین وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط عب سیر وبراذهان مستقیم مخفی نماند که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب در آخر جوزا ثابت باشد میلاد یوحنا بیست وپنجم نیسان بود حکیم مغربی در زیج صغیر آورده که بیست وچهارم حزیران است وابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا عمی بیحیرت وظاهر آنست که یوحنا بغیر حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت دین عیسی ع نموده والا اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مصدق این قولست اول ریاح بوارح هژدهم ایارست وان چهل روزست ودر زیج حکیم مغربی بیستم ایارست وبوارح جمع بارح است ودر صحاح آورده که بارح بادگرمست واز ابوزید نقل کرده اند که البوارح الشمال الحاره فی اول الصیف وصاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه زمان ریاح بوارح دانند وان قریب چهارماهست واین ریاح را باین سبب بوارح خوانند که منازل که ایشان ریاح را بطلوع آن منسوب

ساخته اند از ربع شرقی شمال طلوع میکند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند میلاد یحیی بن زکریا بیست
و یکم حزیران باشد ذکوان مرتوما بیم تموز بود مع در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف نقل نموده
که ذکوان یاد کردنست و آن چنان بود که شخصی که او را فضیلت تام بوده باشد روزی که منسوب باد
بود او را در معبدات خود در آن روز ذکر میکنند و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت
بذکوان شخصی دیگر رسد مثل در هر مولودی که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت
ذکوان بود و مرتبه ذکوان فروترست از مرتبه عید اول ایام باحورا نوزدهم تموز بود و آن هشت روز
بود که در آن آغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته اند که معنی
این لفظ شدت حرارتست در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز مفهوم میشود و بعضی
گویند باحورا لغتیست یونانی یعنی روزگار آزموده و از احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال
کنند استاد ابوریحان بیرونی گوید که ایام باحورا هفت روزست و این ایام ماخوذست از عبران
و عبران بعضی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماهها خزان و زمستان
و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و روز دوم دلیل تشرین الاخر تا باخر هر چه در هر روزی حادث
شود از میغ و باران و باد آن ماهها نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسدست
و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوتست و صاحب جلا التقویم آورده
که اگر در اول این هفت روز باد وافر باشد زمستان آن سال اول سرد بود و ابر و باد و نم باشد و آخر
خشک گذرد و اگر در آخر این هفت روز باد وافر باشد زمستان آن اول خشک گذرد و آخر سرد
و بانم بود و اگر در تمام هفت روز باد وافر بود زمستان همه سرد و بانم بود و گویند که مصریان در ایام باحورا
حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات صوم مارت مریم اول آب باشد و از صوم السیدة
نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است و سید را مر گویند عید تجلی ششم آب بود و گویند در این
روز عیسی علیه السلام تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد و در زیج سنجری آورده که
تجلی عیسی در حضور موسی و الیاس علیهم السلام با او در طور سینا بود فطر مارت مریم پانزدهم آب بود
پس بودن صوم مارت مریم چهارده روز بود مقتل یحیی بن زکریا بیست و هفتم آب باشد و در زیج
خاقانی مذکورست که بیست و هشتم آب بود و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهورست

بود در کتب تواریخ مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول باشد و کوشیار و محی الدین مغربی در زیجات خود
آورده که عید الصلیب چهاردهم ایلولست و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوب
که حضرت مسیح را بر آن چوب صلیب کرده بودند مینمود در بعد از تفحص آن چوب را در این روز با دو چوب
دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدامست پس هر یک از آنها بر شکم مرده ای نهادند بر آن یک چوب
زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند و بواسطه این وجدان عید کردند و این محالست بس عظیم
زیرا که او بجهت حضرت عیسی بنا بر مذهب ایشان اصلی ندارد پس چگونه بر عید بیت چوب اعتقاد بود ذکر ایام شهور
تاریخ فرس نوروز عامه اول فروردین ماه بود در مع از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنست که
این روز از روزهاست که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم را علیه السلام در این
روز آفرید و از جهة این انرا نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را سید شید گویند در جهان
طواف میکرد چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین نشست مرصع بجواهر و آن تخت در موضع بلند
بودند در شرق چون آفتاب از مشرق بر آمد و بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی روشن ظاهر شد
مردمان شاد گردیدند و گفتند این روز نوست که دو آفتاب بر آمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب و
این روز را جشن عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و از جهة آن شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان
شعاعست نوروز خاصه ششم فروردین بود گویند در این روز دیگر بار جم بر تخت نشست و خاص
و عام او را [illegible] و گفت خدای تعالی شما را بیافرید و فرمود تا همه غسل کردند بآب
پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و بدین جهة این روز را نوروز
ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه گویند که ابراز نوروز اول تا نوروز
دوم حاجتهای مردم برآوردندی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و مجرمان را عفو
کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی آبانگاه روز دهم فروردینماه بود و نام روز دهم را
بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته ایست که بر آب موکلست
پس اگر در این روز باران بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان با آب در آیند و اگر باران نبارد آبانگاه زنان
باشد و زنان بآب در آیند و این عمل را بر خود شگون دانند آبریزگان سیزدهم تیرماه بود و وجه
تسمیه آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد در این روز جماعت دعا کردند

در وقت باری سبحانه رحم باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شادی کرده آب بر یکدیگر ریختند و
هر سالی که بان محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی و حالا در بعضی شهرهای عراق و فارس
این رسم مرعی میدارند لیکن در سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را فرسیان تیرگان نیز خوانند و گویند
درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بروی دهد
پس حکما تیر مجوف را از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش انرا از جبال طبرستان بر
کمان نهاده بطرف مشرق انداخت و حرارت آفتاب آنرا جذب کرده برحد طخارستان رسانید و
شاعر درین باب گوید از ان خوانند آرش را کمانگیر که از آمل بمرو انداخت او تیر العهدة علی الراوی
و از غرایب بعضی فضلا این قصه را تاویلات کرده اند مهرگان عام شانزدهم مهرماه بود فارسیان این
روز را تعظیم کنند جهة آنکه ضحاک ظالمی بود و فساد بسیار میکرد و خلایق از و در عذاب بودند درین
روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل بند کرده بکوه دماوندش فرستاد پس درین روز همه
بشکر مشغول شدند و بعد از ان هر سال در ان روز زمزمه میکردند و بوقت طعام و شراب بنا بر
تعظیم یزدان سخن نمیگفتند و همه روز بشکر حق مشغول میبودند مهرگان خاصه بیست و یکم مهرماه
بود و این روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عام و خاصه رکوب کوسج اول آذرماه بود صاحب
روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند بس
مضحک و انچنانست که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال
بطریق خراج یکدرم سیم میستانیده اند چنانکه شخصی کوسه کچشمی بر چهارپای نشسته با
پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و گویند در ان محل کوسه کلاغی در دست
گرفتی و مروحه در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکانی یکدرم سیم باین وضع
مقبولیت بستدی و چنین رسم بودی که اگر بازاریان در زر دادن یکساعت تعلل مینموده اند کوسه
حکم بغارت دکانهای ایشان میکرده از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع میشده متعلق بسرکار پادشاه
میداشته و از ان وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و غلامان بحصول میرسیده اما اگر کوسه بعد
از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی انقدر که توانستندی بردی زدندی و داوری نبودی و هیچکس
بازخواست نکردی و چون هرساله درین روز این واقع میشده این روز برو زرکوب کوسج شهرت
یافته



یافته است بهمنجنه دوم بهمن ماه باشد فرسیان درین روز سپید با شیر بخورند تا حفظ بیفزاید و در
بعضی بلاد مهمانی کنند و بخوردنی که در وی جمیع حبوبات باشد شب سده شب دهم بهمن ماه باشد
سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر
یافت مردم او را نیز عقوبت و سیاست بر چه مستوجب آن بود میکرد از جمله ضحاک را طباخی بود ارمایل
نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان را بجهة ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون
کردی او را فریدون بگرفت و خواست که ویرا بعقوبتی که بدتر از ان نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه
جوانبخت در زمان ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن میداده اند یکی را آزاد میکردم و تو
باید که بدین نیکی که کرده ام بمن بخشایی و صدق این سخن را ابتلا آن مردم پناه بکوه دماوند برده اند
فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد تا آن مردم را بشهر باز آورد چون بمقصد نزدیک رسید
شب در آمده راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند و مردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه
شدند و خلقی عظیم از آزادکردگان طباخ جمع آمدند فریدون در ان شب شادیها کرده جشن فرمود
طباخ را مهمان نام کرد یعنی بزرگ کبران و دیگر هر سال فرسیان درین شب آتش برافروختند
و حالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم بهمن ماه جلالی و نقل دیگر درین باب آنست
که هوشنگ که او را پسر چهارم آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارس ماری دید و چون او هرگز
مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند همانا که این جانور دشمن ماست که سر از
خط طاعت ما بر داشته است و سنگی برگرفت قصد ان مار کرد و او گریزان شده در زیر خس پنهان شد
و چون سنگ بجانب او انداخت در حال خطا شده بر سنگ دیگر آمد و از ملاقات حجرین آتش جست و آن
خس را آتش در مار بسوخت چون آتش عالم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت
و بعد از افاقت گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از ان آتش قبس برداشته
بر سر کوه اصطخر برافروخت و از ان عزم باز پرستش میفرمود و در میان فارسیان شیوع یافت و آن
شب جشن فرمود و آن شب را سده نام نهاد و شمس ملک الکلام فردوسی طوسی بدین مقال شاهد است
و هوشنگ را شب آمد برافروخت آتش بکوه * همان شاه و در گرد شاه آن گروه * یکی جشن کرد آن شب و
باده خورد * سده نام آن جشن فرخنده کرد * ز هوشنگ ماند این سده یادگار * بسی باد چون او دگر

شهریار و صاحب حل التقویم گوید که این شب را بان جهت سوره گویند که بجای شب و بجای روز بنور روز باشد
بادبره بیست و دوم بهمن ماه باشد گویند هفت سال در ایران باد نیامد درین روز شبانی پیش کری
آمد و گفت که دوش اندکی باد آمد که موی بر پشت گوسفندان بجنبید پس از آن روز نشاط و خرمی
کردند و آن روز بادبره شهرت یافت کاهنبار چنانکه در کتب سماوی مذکورست که خدای تعالی
عالم را بشش روز آفرید مجوس از کتاب زند که منسوب بزردشت حکیمست نقل کنند که خدای تعالی
عالم را بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ و اول گاه سیم
بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم
شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم آبانماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز باشد و زردشت
در کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید و در دوم آب را و در سیم
زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس تعظیم این روزها
کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر تقریریست که خمسه در آخر
آبانماه باشد و تعیین کاهنبار برین وجه از زیج ایلخانی منقولست و کوشیار جیلی در زیج جامع آورده
که اول گاه اول هرم اردیبهشت ماهست و اول گاه دوم عه تیر ماه و اول گاه سیم ع ا شهریور ماه
و اول گاه چهارم ه مهر ماه و اول گاه پنجم اا دیماه و اول گاه ششم اول خمسه مسترقه است که در آخر
اسفندارمذ ماه بود اول فروردگان روزی بود که ده روز باول فروردین ماه باشد و چنانکه عقیده
مسلمانان برین وجه است که روز جمعه زیارت مقابر اموات خود نمودن بهترست همچنین اعتقاد
فارسیان چنان بود که درین ده روز زیارت دخمها کردن بهترست و گویند روان مردگان بجز ابد
و موبدان و برهمنان درین ایام جهة ارواح مردگان زند خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندار
مذ ماه باشد در کتاب عجایب المخلوقات مذکورست که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب
فرسیان سر رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام و آنرا بر سه دیوار خانه بچسبانند و چهارم که صدر خانه بود
خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام
بکار میدارند و آن برین وجهست ... حرز عی ملیحا قوطا و بعضی گویند فریدون درین
روز طلسمات فرموده و سموم حیوانات را ببست و مؤید آنکه رقعه نوشتن از پیش افریدونست
انکه

٥٧

نیو بروزن دیو دلیر و شجیع باشد

انکه فارسیان درین رقعه مینویسند که بنام ایزد و بنام فریدون و عرب درین رقعه مینویسند سلام علی
نوح فی العالمین و جمعی مردم فریدون را نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردگیران گویند بسبب
انکه زنان درین روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبتها میکردند ذکر ایام مشهوره که مبنی بر موضع
آفتابست نوروز سلطانی روزی بود که در نصف نهار آنروز آفتاب بدرجه اول حمل رسد بشرط
آنکه در نصف نهار مقدم در آخر حوت بود نوروز خوارزمشاهی اول آنروز بود که آفتاب در درجه [illegible]
باشد غایت قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود آخر ایام مطر بیستم ثور بود آغاز گرما پنجم جوزا بود امتزاج
الفصلین پانزدهم جوزا باشد و همچنین پانزدهم سنبله و قوس و حوت اول چله تابستان اول سرطان
بود غایت قوت گرما پانزدهم اسد باشد اول فصل خزان اول میزان بود اول چله زمستان اول جدی بود
شب یلدا آن نیز اول جدی بود غایت قوت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند
پنجم حوت بود و هندوان درین روز رقعه کژدم نویسند و گویند درجه پنجم حوت صورت حشرات دارد
و اهل عراق و اهل مدینه هر یک از ثمرات را نیز داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جمله
اموری که در تقاویم بیارند مواره خسوف و کسوفاتست چون حادثه خسوف و کسوف دائما مرتب است
و هر کس را بتحقیق آن رغبتی می افتد واجب نمود تحقیق هر یک بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف
چون قمر فی نفسه جرمیست مکمد و مظلم چنانکه قبل ازین در باب دهم مذکور شد کثیف و صیقلی
است و کسب نور از آفتاب هر آینه شعاع آفتاب که بر وی افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز
کثیفست لاجرم او را ظلی در خلاف جهة آفتاب بر افراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم
ارض اعظمست چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد و برصد
حساب معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی
تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط
ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب
دایما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح
منطقة البروج باشد چنانکه قوت سطحه برآن شاهدست و از آنکه گفتیم لازم آید که هرگاه ماه
در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود یعنی در احدی العقدتین یا در حوالی آن باشد میان در

مخروط ظل افتد چه درین حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا
پس بسبب حیلولة ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود
نماید و این حالت را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان بارض چه درین حال
ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید آنرا خسوف کلی گویند و اگر بعضی در
آید بحسب قلت و کثرت عرض انرا خسوف [illegible] گویند و صورتش اینست

اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا در حوالی آن مجتمع شوند بنوعی که چون خطی از بصر خارج شده
بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذشته باشد و درین حال لامحاله قمر میان ابصار و شمس حایل
گردد و بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه درین حال
بجانب ارض بود برنگ اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و
این حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطعت و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب
اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مری شود دون بعضی بخلاف مقدار منخسف
که در جمیع بقاع یکسان نماید چه این حالت [illegible] ماه را عارض شود و صورت کسوف اینست

وعادت

وعادت قوم بلین جاری شده است که در آخر تقویم سوامره خسوف و کسوف بیاورند از جهة الکمالیة
ان در اول تقویم تفاؤلا و تیمنا نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو حادثه را تاثیرات مذمومه
نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتدا و وسط و ابتدای مکث و ابتدای انجلا
و تمام انجلا و همچنین ساعات گذشته از ابتدای خسوف و کسوف تا انتهاء انجلا و مقدار منخسف
و منکسف تعیین کنند تفصیل این کلام مجمل بر وجه اکمل آنست که احوال خسوف و کسوف جزوی
یا کلی بی مکث سه است بدؤ و وسط و تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج
بدو ابتدای مکث وسط ابتدای انجلا تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوف یا کسوف کنند
ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در ان خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هر یک از
احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید
تمامی جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار آنرا بموافق اصابع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه
اهل حساب تمامی صفحه جرم هر یک از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانق دو اصبع و هر
اصبع دو طسوج و هر طسوج چهار شعیر و مقدار منخسف و منکسف را ازین مفروضات
تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه
اگر عرض قمر در ان زمان کمتر از ده درجه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود و اگر میان ده
درجه و بیست درجه باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند
سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه
چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر
تقاویم طالع و عاشر زمان وسط هر خسوف و کسوف با اجزاء آن بیارند و ابو نصر قمی که یکی از
علمای احکامست طالع و عاشر بدو را بجای وسط اختیار کرده است و در بعضی تقاویم بجای سوی طالع
و عاشر جزوی را که مراد کوکب مستولی باشد برین دو موضع ایراد نمایند چه مدار احکام خسوف و
کسوف برانست و معنی مستولی بعد ازین در باب هفدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و احکام
خسوف و کسوف را در ذیل ان تعیینات که مذکور شد بیاورند و سوامره خسوف و کسوف را
که جمیع حالات آن تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند که آنرا

اثری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و باقی احوال
از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال و ولایات علی سبیل الاجمال در ورق
مقدم بر اوراق دوازده کانه نویسند و اگر قران علویین در سال بوقوع آید احکام آنرا علیحده
در ذیل احکام طالع تحویل آن سال ایراد کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات
کلی در هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تام احکام اتصالات
کلی را در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ
ولادت و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ جلوس ایشان
و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبات کواکب
سبعه سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی عشر و احکام اختلاجات اعضا و احکام قوس
قزح و ارباب ساعات و آنچه بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفه رجال الغیب و
میر الحجه و احکام زلازل و رعود و صدور ذوابه و معرفه جهة سکویلوز و احکام زجر الفال و
اور قوتوغ و شرایط رؤیة الاهله و احکام چگونگی وقوع اهله در بروج در اوراق مقدم بر اوراق
دوازده کانه و موخر از اوراق احکام طالع تحویل بیارند و معرفت آنها محتاج ببیان نیست و
آنچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح آن داده باشند و در اکثری از تقاویم اختیارات ایام
فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره و حالات او و همچنین اختیارات بودن قمر
در بروج اثنی عشر در اوراق مقدم بر اوراق دوازده کانه و موخر از اوراق مذکوره بنویسند
اینست معرفه آنچه متداولست درین زمان از تقاویم تامه و آنچه مشهور در ترتیب جداول اینست
که مذکور شد و در بعضی تقاویم تامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در
وقت تحویل و حدید ن تسییر هر یک بدلایل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز
عالم و تاریخ یهود و غیر ذلک مثل مراکز عرض و سهم الحوادث و رباطات طبایع منازل قمر و ارباب
حدود و وجوه و موضع هر یک از کواکب سیاره از اموری که بآن احتیاج کلی نیست ایراد کنند و تعرض
بآنها موجب تطویلست لیکن چون مارا توضیح و تنقیح در شرح لازمست از اطناب و تطویل چاره
نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیانست و آن تصور کردن حرکت نقطه ایست از منطقه البروج

درصورت

در صورت طالع بر توالی هر چند در الحقیقه بآن حرکت متحرک نباشد و اهل احکام گویند که آن عبارتست از
رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی تا از امتزاج دلیلین استدلال بیکی از حوادث مستقبل حاصل شود
و نزد ایشان تسییرات پنج نوعست از آنجمله تسییر تحویلیست که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که
در صورت طالع باشد هر شبانروزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت
دهند و بهر دلیل از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصل مراکز
بیوت اثنی عشر و مواضع جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین
قمر و سهام مستعملات در صورت طالع و تسییر درجه طالع و تسییر درجه مریخ را در تقویم خاص
بواسطه استدلال بر امن و آشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا بشعاع
تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد رسید یا بهو تد از اوتاد طالع حکم کنند بر آنکه در آن
وقت فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله یا تربیع نحسین واقع شده
باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فتنه و فساد و آشوب
کنند و در تقویم مجدا از جدول سمت قبله جدولی بیارند و در آنجا تسییر درجه طالع بازاء هر
روزی ثبت کنند به رقم اول برج و دوم درجه سیم دقیقه و جدولی دیگر بیارند و در آنجا هر دلیلی
از دلایل اصل را بازاء هر روزی که تسییر بآن دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا ممر الدلائل خوانند
و گاه باشد که جدولی دیگر بعد ازین جدول بیارند و صاحب حد موضع تسییر را در آن جدول
ثبت کنند چه آنرا نیز در احکام مدخلست و بعد از ان سه جدول دیگر جهة تسییر درجه مریخ
و دلایل او بترتیب مذکور سازند اما سبعه منحوسه هفت کوکب غیر اند که اهل احکام ایشانرا
توهم کرده اند متحرک بحرکه معکوس بطریق کید چه کید از آنجمله است و بعضی گویند که این کواکب
در تحت فلک قمر در کره آتش می باشند ایشان خلفا و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشانرا
ثوانی النجوم خوانند و بطلیموس هم در کتاب ثمرة الفلک باینمعنی اشاره فرموده و این جماعه
طبیعه هر یک را در مدخل خود تصریح نموده و اسامی هر یک ازین کواکب با تقویم ایشان که در بیست و هفتم
مرداد ماه سنه هشتصد و شصت و شش یزدجردی مستخرج شده اینست کیش غطیط
عزیم برهوش کلاب ذوذوابه حیانی و در تقویم این اسامی را با

بتقویم ایشان در اول هر ماهی از ماههای جلالی در صفحه یمنی در هر موضع که لایق دانند نویسند و در
بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نویسند و
در اختیارات آنرا از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور از منجمان کید را و علامت هریك برین وجهست
مع کید مط مع غلطط م مع عزیم ش مع سهوش س مع کلاب بم مع ذو ذوار ح مع
لخیالی اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چون هریك از سیارات را افلاك متعددست و چنانکه
سبق ذکر یافت مرکز همه نه مرکز عالم لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و
سلطان المغفور در زیج جدید همین سعرض طریق استخراج بعد نیرین از مرکز عالم شده است
و بعضی ظاهرا تعرض با بعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم
بازاء هر روزی درجه رك بعد از جدول میل او ایراد نمایند و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول
عرض او بعد و قسم یکی درجه دوم دقیقه و مخفی نماند که این درجات در شمس باجزائی است که نصف
قطر خارج مرکز او باین اجزا شصت گیرند و در قمر باجزائی است که نصف قطر ما لاد شصت
باشد و ناظر تقویم را اگر معرفت حساب اهل تنجیم بوده باشد چون بعد شمس را در کح نه ثانیه
و همچنین بعد قمر را در نح مه ثانیه ضرب کنند بعد هریك حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض
واحدی باشد از آن اجزاء و چون هریك از این دو حاصل الضرب را در مرفوع یکبهار و دویست
و هفتاد و دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارضست و ارتفاعش اینست کا یب ل
ضرب کنند مرفوعات حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد هریك از نیرین از مرکز عالم بفراسخ
معلوم کردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست تشری مرحشوان
کسلیو طیبت شفاط اذر نیسن ایر سیون تمز اوب ایلل
و سالهای این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که انرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه
که انرا عبور خوانند و در عبور آذر ماه مکرر می‌شود و آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصلی
و سال این اصطلاح است که اول تشری که مبدا سال ایشان است مشروط است بانکه در ماه
بیت و هفتم آب و بیت و هشتم ایلول ماه رومی باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم بر آن
یا مؤخر از آن و سبب شرط مذکور آنست که چون حضرت کلیم ع در روز پنجشنبه پانزدهم شهر

نیسن از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاك شدند آنحضرت باین روز استبشار نموده فرمود
که این روز را عید خود دانند و در سنین متتالیه تغییر موسم آن جایز ندارند و چون سال رومی که
شمسیست زیاده است از دوازده ماه قمری بیازده روز و کسری هر آینه هر دو سال یا سه سال بسیط مذکور
یکماه زیاده آید باید که آن ماه را کبیسه کرده ملحق بشهور داشتن سالی از آن سالها که هر آینه
عبور باشد سیزده ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و هیئت اول تشری در حوالی تحویل میزان
باشد و شرط ایشان متغیر نشود و این کبیسه مثل کبیسه خطا یانست و تفاوت نیست الا بر دو چیز
اول آنکه شهر زاید بر خطا سان متحمل در ما بین دو ماه معین نباشد و شهر زاید این طایفه همیشه در ما بین
ماه پنجم و ششم باشد دوم آنکه اول ماه خطا سان الاجتماع حقیقی گیرند و قرآن این طایفه از رویت
هلال اما ربانان که معظم یهود ایشانند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها بمذهب ربانان سه
نوع باشد زاید و آن در بسیط ۳۵۵ روز باشد و در عبور ۳۸۵ روز و معتدل آن در بسیط
۳۵۴ روز باشد و در عبور ۳۸۴ و ناقص آن در بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبور ۳۸۳
و سر این عمل آنست که با ستناد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که
با فتاب و عطارد منسوبند و چون چنین بود اگر مبدا سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد بالضرورة
روز قبل از آن را مبدا سازند یا روز بعد از آنرا پس اگر روز قبل از آنرا مبدا سازند آن سال زاید باشد
و اگر روز بعد از آن را مبدا سازند ناقص باشد لا یخفی و اگر مبدا سال جز ایام ثلثه افتد هر آینه آن سال
معتدل باشد و هریك از تشری و شفاط و نیسن و سیون و اوب را همیشه سی روز گیرند و در عبور
آذر را نیز همیشه سی باشد و هریك از طیبت و آذر اصل و ایر و تمز و ایلل همیشه بیست و نه اما
در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور مرحشوان بیست و نه باشد و کسلیو سی و در سال زاید
هر دو سی باشند و در سال ناقص هر دو بیست و نه و وجه ایمها بانزك تامل ظاهر است و مبدا این
تاریخ از رحلت حضرت ابو البشر آدم صلی الله گیرند و بزعم ایشان ۳۴۴۸ سال تمام گذشته از
رحلت حضرت آدم تا مبدا تاریخ اسکندر و بناء علی هذا در اول این سال که ۱۹۰۸ اسکندری است
از ابتدای این تاریخ ۵۳۵۵ سال تمام گذشته بود و در تقویم جدول بعد از جدول ایام تاریخ رومی
بجهة ایام این تاریخ بیارند و ارقامش بمذهب یکی از این دو طایفه ثبت کنند و شاید که دو جدول

بیان مذهب هر دو طایفه اما مراکز بحران چون بر بدن انسانی یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی
گردد اطباء حاذق در مبدا آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزای معدل النهار و فاصله
از ان جزو دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی کنند و چون دوایر میول بمبادی اقسام اربعه
بگذرانند هر آینه ان دوایر چهار نقطه از منطقة البروج بگذرد و ان نقاط را مراکز اربعه و مواضع
بحارین عظیمه خوانند و هر وقت که قمر بیکی ازین مواضع رسد ان وقت بحران بزرگ گویند و بحران محاربت
طبیعت باشد با علت پس اگر در ان اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و علامت
ان اسهال یا ادرار یا عرق باشد و اگر مریض را مغلوب شود حال بیمار بشر انجامد و چون قمر
دوره را در بیست و هفت روز و کسری تمام کند ربعی در هفت روز برسد هر اینه ربع اول را در روز
هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعت بحران از ان روزها خارج نباشد
اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد ازین سبب بتقدم در بیستم افتد و تاخر در
بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از ان بار دیگر دور از سر گرفته شود
و این ایام را ایام بحران قوی خوانند گویند محاربت طبیعت با علت درین ایام بیشتر باشد چه قمر
که دلیل عالم کون و فساد است در ان اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصل ناظر باشد
و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر در انجا بوده اقتضای مرض کرده باشد مواضع که مخالف
ان موضع بود اقتضای نقصان و ضعف ان علت کند و قوت طبیعت در حال محاربت در ان وقت
میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسانتر قهر توان کرد و باز هر یکی را از ارباع مذکوره برد
قسم کنند و دوایر میول بمبادی هر یک بگذرانند چنانکه در فلک هشت قسم شود و مبادی این اقسام را
از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بمبدای رسد که ما بین مبدا دو ربع متجاوز
باشد انرا روز انذار خوانند یعنی انذار کنند بحرانی که در مبدا ربع مستقبل افتد و ان روز چهارم و
یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم
ببیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک
ازین بحارین استدلال بر امید صحت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد
گویند علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در ان وقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد مگر

وقتی

وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که ان دم منتفی صحت شود بشرط انکه ان نحس محمود الاحوال بود اما اهل
نجوم را بحران دیگر که از ان تغییر هوا بیخواهند از حال بحال و دقیقه اجتماع را بجای مبدا بحرانی گیرند و ازینجا
ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را مبادی این
اقسام اعتبار کنند و مواضع را که بیشتر پس از جزو اجتماع و نظیر او باشد بعد از ده درجه نیز داخل مواضع
بحران دانند و انها را با زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول
از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از ان درجه دوازدهم ان پس درجه چهل و پنجم پس نودم
پس صد و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست
و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و یازدهم پس سیصد و چهل و هشتم پس سیصد و
شصتم پس جزو اجتماع در مره ثانیه و اهل احکام خصوصا رومیان گویند که چون جزو تاسیس در
برج رطب واقع شود و قمر در ان جزو متصل شود بکوکب رطب سیما از خانه عطارد ابر و باران
و باد انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در ان حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور کند
و معرفت خانهای کواکب در باب شانزدهم معلوم کرده است ان شاء الله و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی
و یسری سه جدول در عرض صفحه بیاورند مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش
قسم در صفحه یسری و در جدول فوقانی اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم در جانب تا
تاسیسات بارقام هندی و در جدول سیم بارقام جملی بکنند درجات را درین دو جدول به بروج رفع
کنند بشرط انکه مبدا ان از اول حمل باشد و اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در باب رقم برج نویسند
اما سهم الحوادث مهره احکام نجوم این سهم را جهت حوادث عالم بدست اورده اند چنانکه تقویم
آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث
باشد و لابد دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او و گویند
یک نموت اجتماع و استقبال از نجاست و همچنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل باشد
پس هر گاه این سهم مسعود بود بجرم یا شعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که میانه
خلایق اتحاد و مروت بود و حصول مهمات باسانی و اگر منحوس یا در بیت نحس بود حکم بر عکس
بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیلست بر فزونی کارها و شدت سرما و در وقت و وزیدن

بادهای ناخوش خاصه در دلو واکر در یکی از دو بیت مشتری بود کشادکی هوا باشد خاصه در قوس
و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا واکر در یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت
افتد و بادهای سخت وزد و در موسم سرما کرم شود واکر در خانه آفتاب بود هوا خوش کذرد
و در وقت کرما کرمی کند و مردم بزرکی جویند و باعظما اختلاط بسیار کنند واکر در یکی از
دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و در توقع
باران که در وقت واکر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت کفتکوی بود میان مردم و
تهمت و بهتان خاصه در جوزا و عباب کتابت و خصوصا دیوان مایل باشند واکر در
خانه قمر باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس بود و خبرها رسد والله
اعلم و در تقویم جهة سهم الحوادث جدولی در بعضی جدول الاتصالات و بسیار جدول الاجتماع
واستقبال بیارند و در آنجا باذاء هر روزی موضع این سهم در نصف النهار آن روز ثبت
کنند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه اما رباطات و طبایع منازل قمر از جمله معتقد
هنود است و از ان بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و کویند حروف این دو
کیفیت بشش رباط ثابت که از ان بعبارت ایشان حصر کویند و در رباط اول شش
منزل است شرطین: طرفه: جبهه: قلب: شوله: مقدم: و در رباط دوم هفت:
بطین: نثره: زبره: اکلیل: نعایم: اخبیه: مؤخر: و در رباط سیم سه: ثریا:
ذراع: صرفه: زبانا: بلده: و در رباط چهارم شش: دبران: هقعه: عوا: غفر:
ذابح: سعود: و در رباط پنجم دو: هنعه: بلع: و در رباط ششم هم دو: سماک: رشا:
و کویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات است در بروج چه هر رباطی جمله است
از منازل چنانکه هر مثلثه جمله است از بروج لیکن جملات بروج متساوی است
و جملات منازل متساوی نیست و کویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیکر چنانکه
بروج هر مثلثه و از ین جهة کویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد
که هرکاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در منزلی دیکر باشد هم از ان رباط بیکدیکر
ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در منازلی که در یک رباط و یکطبع باشند استدلال

بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه کویند که چون قمر در منزلی رطب باشد از
رباطی و شمس در منزلی دیکر رطب هم از ان رباط دلیل باران باشد در وقتش واکر در منازل
یابس باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب را یازده شمرده اند: دبران:
ذراع: جبهه: صرفه: غفر: زبانا: قلب: شوله: ذابح: مقدم: مؤخر: و منازل یابس را
هشت: بطین: هنعه: طرفه: اکلیل: بلده: سعود: اخبیه: رشا: و منازل میانه را
نه: شرطین: ثریا: هقعه: نثره: زبره: عوا: سماک: نعایم: بلع: و در تقویم بعد
از جدول منازل جدولی جهة رباطات ایشان بیاورند و مراتب هر یک از یکی تا ششی
بارقام جملی باذاء هر منزلی که داخل آن رباط بود ایراد نمایند و جدولی دیکر بعد از ان جهة
طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامت رطوبت ط باشد و از یبوست
سه و از میانه ن اما ارباب حدود و وجوه موضع کواکب حقیقت این دو امر
نیز از ین بتفصیل معلوم کردد و علامت حدود وجه موضع هر کوکب را متصل بعلامت
صاحب ان حد و وجه در اثنای تقویم ان کواکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز نویسند
و علامت حد ح باشد و علامت وجه بعضی باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز کویند
اینست تمام کلام در معرفت تقویم تام بعد هذا هم تنبیه بر وردات ابواب آینده که مقصد
اصلیست نموده میل باید که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در احتیاجات دیکر بکار
آید ایراد کرده میشود واکر در اجل تاخیر و در فرصت تعجیل برده باشد این رساله بفضلت
نیز بقدر استعداد و امکان در شرح ان سعی و اهتمام بتقدیم رساند انشاء الله تعالی
و مثال مثبتات ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه متعلقات صفحه یسری با بعضی از
زوایدات اینست که در اوراق آینده ثبت افتاد والله الموفق للرشاد

جدول رؤیة الاهلة مدخل السنة القمریة واحکامها

بعبارتکه فرخی و سعادت و اقبال در اصل سال بیجن ده سال سی چاوش

[illegible] الخطایی خای

[illegible] طغو [illegible] سلان خوانند [illegible]

[illegible] الخطایی [illegible] خونک [illegible]

[illegible]

عالم [illegible]

[illegible] مشهوره در اصل [illegible]

ساعت [illegible] شب جمعه نهم جمادی الاخری سنه ٩٠٩ اسکندری

مصادف [illegible] شب سیزدهم [illegible] القدیم سنه ٢٦ [illegible] ١٨٠ ملکشاهی

[illegible] سال [illegible] شتو سط [illegible]

هلال رمضان

هلال شوال

عرض شمالی

هلال ذی القعده

هلال ذی الحجه

هلال صفر

عرض جنوبی

اث ییل — داقوق ییل — [illegible] ییل

موغ — اسب — موش — خرکوش

بارس ییل — طوشقان ییل — لوی ییل

طالع

طالع الاجتماع المتقدم علی التحویل و مبادی اقسام السنه و الشهور

بود و میوه ها بسیار بود و زمستان

در از کشد و زنان حامله را [illegible]

ختایی [illegible] خوانند

از انقضای [illegible] هزار و [illegible]

[illegible] ختایی [illegible]

در اختیارات [illegible] خوانند [illegible] گذشته

ایام [illegible] گذشته [illegible]

یکسال تمام [illegible] سال ملکی [illegible]

[illegible] سنه [illegible]

[illegible] کانون الآخر [illegible]

مطابق [illegible] شب [illegible] چهارم [illegible]

الجلالی [illegible] خوانند سال [illegible] بود

[illegible]

سال مولودی در وجود آید خوب

[illegible] نیکو [illegible]

[illegible] کند [illegible]

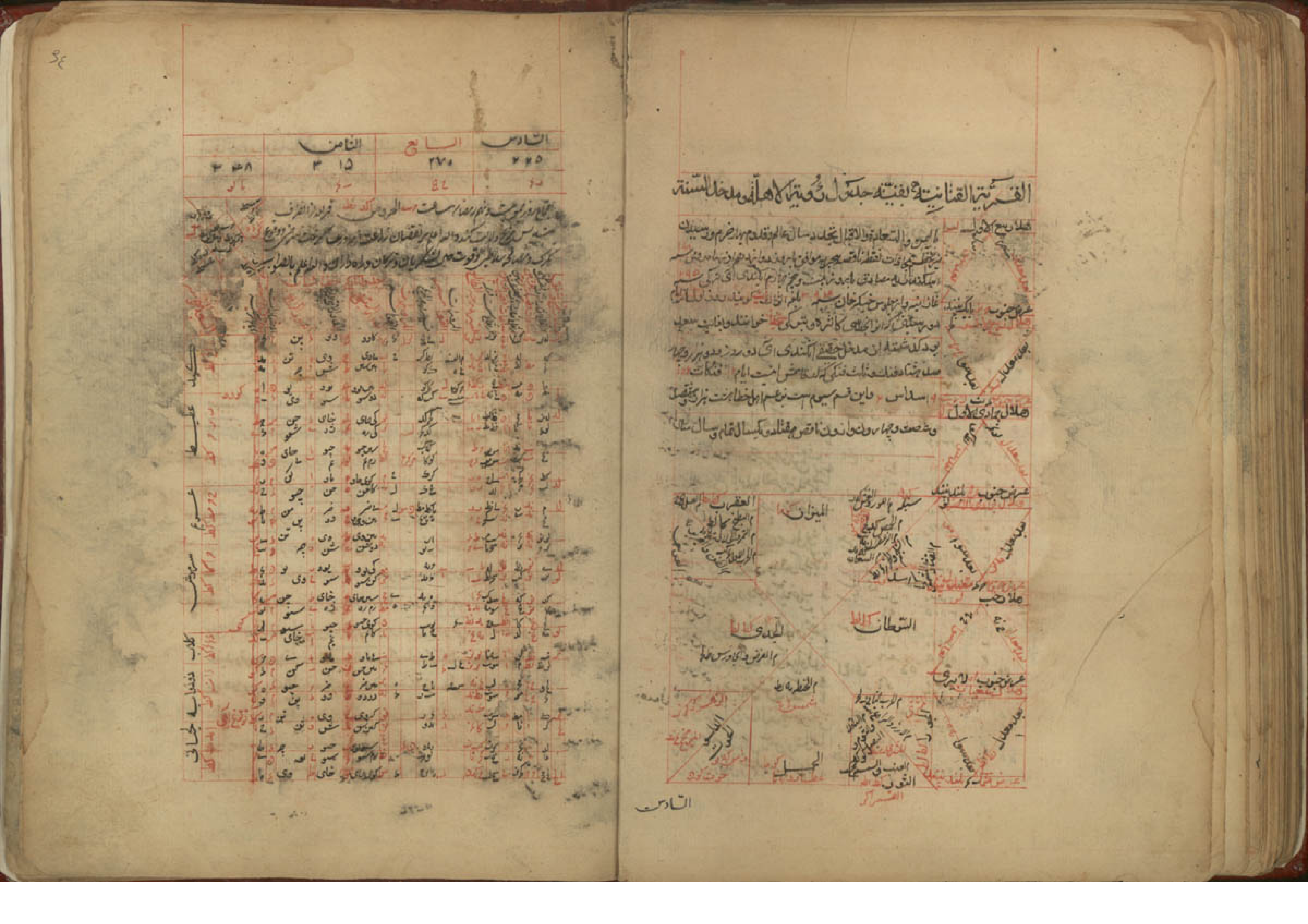
سال [illegible] هوش و زیرک

بود [illegible] سال [illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible] و الله اعلم

١٨	٤	٥	٩١٣٩	١٧	وكا	[illegible]
٢٩	٣	٥	٨٩٢٥	٢٨	[illegible]	[illegible]
٣٤	٨	٥	١٠٣٢	٣٣	دكر	[illegible]
٣٩	١١	٤	٣٢١٧	٣٦	[illegible]	[illegible]
٥٩	٨	٥	[illegible]	٥٨	[illegible]	[illegible]
٤	١	٣	٥٣٤٢	٣	دكر	[illegible]
٩	٤	٢	٢٥٨٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨	١٢	٥	[illegible]	٢٧	[illegible]	[illegible]
٣٤	٦	١	٩٧٦٢	٣٣	[illegible]	[illegible]
٥٠	١٠	٥	١٩٥٧	٤٩	[illegible]	[illegible]
٥٨	[illegible]	٥	[illegible]	٥٧	[illegible]	[illegible]
٥	١٢	٥	[illegible]	٤	[illegible]	[illegible]
٢٥	٣	٤	٦٣٢٦	١٩	[illegible]	[illegible]
٢٨	١٠	٥	٥٧٥	٢٧	[illegible]	[illegible]
٣٥	٥	٣	٨٥١١	٣٦	[illegible]	[illegible]
٥١	٩	٢	٢٩٦	٥٥	[illegible]	[illegible]
٥٧	[illegible]	٥	[illegible]	٥٦	[illegible]	[illegible]
٦	١١	١	٢٩٨١	٥	[illegible]	[illegible]
٢١	٢	٥	٥٥٢٦	٢٠	[illegible]	[illegible]
٢٧	٧	٥	[illegible]	٢٦	[illegible]	[illegible]
٣٦	٤	٥	٧٢٥٠	٣٥	[illegible]	[illegible]
٥١	٢	٤	٤٣٥	٥٠	[illegible]	[illegible]
٥٦	٨	٥	[illegible]	٥٥	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٣	٣	١٣٣٠	٦	[illegible]	[illegible]
٢٢	١	٣	٣١٥٥	٢١	[illegible]	[illegible]
٢٦	٤	٥	٥٥٥٨	٢٥	[illegible]	[illegible]
٣٧	٣	١	٥٩٩٠	٣٦	[illegible]	[illegible]
٥٠	٦	٥	٩١٧٥	٥١	[illegible]	[illegible]
٥٦	٩	٥	[illegible]	٥٥	[illegible]	[illegible]
٩	٩	٥	٣٥٩	٧	[illegible]	[illegible]
٢٣	١٢	٤	٢٥٤٢	٢٢	[illegible]	[illegible]
٢٥	١٠	٥	٩	٢٤	[illegible]	[illegible]
٣٩	٢	٣	٣٧٢٩	٥٧	[illegible]	[illegible]
٥٣	٥	٢	٦٩١٢	٥٢	[illegible]	[illegible]
٥٥	٦	٥	٩٨١	٥٤	[illegible]	[illegible]
٩	٧	١	٩٥٩٩	٦٧	[illegible]	[illegible]



السادس
السابع
الثامن
٢٢٥
٢٧٠
هلال جمادى الاول
الميزان
السرطان
الجدي
الحمل
السادس

باب شانزدهم در معرفة احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات چون از
اوصاف اوراق که اصول و فروع تقویم دران اوراق مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود
در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هریک که محتاج الیه ناظر تقویمست
پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب اند نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند
زیرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان و اسد
و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان بود در
اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل
النهار واقع اند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث آفتاب
درین سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند
بسبب آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر معموره و این
هر شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و درین کتب اسم بعضی از
فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور نموده ادنی ساهل است و ازین بروج دوازده
گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی
و ربیعی معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارتست از حمل و سرطان و میزان و
جدی منقلبه اند ازین جهه که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل
سابق یک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط
فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلواست ثابته اند ازین سبب که آفتاب چون درین
بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و
سنبله و قوس و حوت است ذوات الجسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج
بود هوا بر طبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف اخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل
متاخر بهوای آن فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند
و باید دانست که از بروج اثنی عشر هر سه برج را که میانه اول هریک از آن سه برج و اول
دیگری ثلثی از فلک مابین باشد مثلثه گویند چه هریک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع



واقعند که مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوایل هریک ازین بروج ثلثه با اول آن دیگر متصل
شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی
بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت که حرارة و برودة اند و هریک را فعلیه
گویند هرگز باهم نیامیزند زیرا که متضاد اند بر ترتیب برجی را حار گرفتند و برجی را بارد تا
اخر و ابتدا بحرارت بجهة علو مرتبه اوست نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و
رطوبت اند و هریک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان بایکدیگر لیکن اجتماع هریک
با ان دو که قوت فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهة امتزاج هریک از دو کیفیت منفعل با دو
کیفیت فاعل دو برج یابس گرفته اند و دو برج رطب و ابتدا به یبوست نیز بجهت علو مرتبه
اوست نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را ازین مثلثات دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب
سیاره که ایشان را بان مثلثه نسبتی بوده باشد از ان حیثیت که بیت یا شرف ایشان دران
مثلثه بود و در طوالع نهاری از ان دو کوکب هرکدام را که حظ دران مثلثه بیشتر بود مقدم دارند
لیکن در طوالع لیلی ان کوکبی را که تالی او بوده باشد مقدم دارند و ثالث شریک آن دو کوکب کنند خواه
در روز و خواه در شب بنا بسبقی فی الجمله که میانه آن دو کوکب بوده باشد پس ازینکه گفتیم ظاهر گردد
معنی این مقولات که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که
بر طبیعت نار اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه
شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط
و تقدیم شمس بجهة زیادتی حظ اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل شریکست باین هر دو بر مناسبت
تذکیر و در طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس
بیشتر بود و زحل چون شریکست بشب و روز موخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و
خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر
طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخ اند تقدیم زهره بر قمر
بواسطه آنکه حظ او ز بیت است درین مثلثه و قمر حظ او ز شرف و حظ بیت اقوی است از حظ
شرف چنانکه در باب هفدهم معلوم گردد و شرکت مریخ باین دو باین جهة است که صاحب

شرفست درین مثلثه ودر طالعهای شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر او در شب اظهر است و
همین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است والا در حظ برابر ند وجوزا و میزان و دلو گرم و
ترند واین سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط
بر طبیعت خون اند وارباب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما
زحل بسبب انکه هم صاحب بیت است درین مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب
انکه صاحب بیت است و شرکت مشتری باینهر دو از جهة تذکیرست چه عطارد را که ممتزج
بسبب مشارکت زحل درین امر نیز مذکر اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم
باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روزی ثانی زحلست و نیز گاه باشد که عطارد
در شب قوی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دائما در روز قوت او
زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و ترند واین سه برج را مثلثه مائی
گویند چرا که بر طبیعت ما اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم اند وارباب این مثلثه در طالعهای
روز زهره و مریخ و قمر ند مخفی نماند که بر قیاس ما سبق بایستی که اول مریخ بودی که صاحب
بیت است درین مثلثه و گرم و خشک است موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب
بیتست پس زهره که صاحب شرفست و کوشیار برین رفته است لیکن جمهور اهل احکام
برانند که مصنف فرموده و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنابر مخالفت
طبیعت مریخ است با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک اوست
از فلک مریخ چه مذهب این طایفه است که هر دو کوکب که در قوت برابر باشند علوی را تفضیل
بر سفلی دهند و تفصیل بیوت کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن
ایشان که اینجا بترتیب مذکور شد عنقریب در حیز تقریر و تحریر آید و در طالعهای شب
مریخ مقدم باشد بر زهره و بنا بر اطراد انچه قبل ازین مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق
قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهرست در شب و بطلموس شریک را
در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار نیز انرا وجهی ننهاده و بعضی برین اند که
کوکب اول تنها رب مثلثات در روز و کوکب ثانی تنها رب مثلثات در شب و

وکواکب ثالث هم وقت شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود مثل شخصی باشد
که در میانه انصار و اعوان خود بود و یکی از فضلاء را در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد
شده که بجهة حفظ بسیار خوبست و مصرع اول آن بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه
حرف اول اشاره است بعنصر و حرف دوم برب اول و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم بشریک
وهو هذا بیت ن‌ث‌ر‌خ هلقد مخرقن بخ حرف دوم سیوم در بیعنی چون این مصرع از برای
تعیین ارباب مثلثات نهاری است گو خواهی که ارباب مثلثات لیلی را برای حرف رب دوم که حرف
سیم کلمات مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دوم کلمات است و بروج گرم هم مذکر و نهاری اند و بروج
سرد هم مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حارست و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر
زیاده است از حرارت طبیعت مونث کانثی فی موضعه و مخفی نماند که در تذکیر و تانیث بروج
خلاف بسیارست چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را خنثی خوانند لیکن انچه معتمد است آنست
که مصنف ذکر نموده و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس انسی اند و باقی بروج و نصف
آخر قوس بهیمی به بیانی که قبل ازین در صور بروج به تفصیل مذکور شده است و نیز از انکه صورت
او از جاودست انسی گفتن بنابر آنست که آلت قیاس انسانست و بعضی او را بر صورت شخصی
فرا گرفته اند که تیر از دو دست گرفته باشد پس چون مصنف از ان تقسیمات فارغ شد شروع نمود
در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس
و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانه
زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنست که گویند آفتاب
که نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت است و مستقیم الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جای
که مناسب حال او باشد هر اینه اسد بود چه اسد برجیست بر صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم
و خشک و ثابت موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم
معموره بعد از ان ماه که نیر اصغرست و نظیر و بدیل آفتابست و سریع الحرکة و متغیر الاحوال
و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق او باشد هر اینه سرطان بود چه سرطان برجیست بر صورت جانور
آبی و سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر

معمورهٔ ربع مسکون بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو نیر قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول
اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند و شش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول
دلو برخلاف توالی ولایت ماه و بترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را چون حرکات ایشان دو
نوع است دو خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه
عطارد اسرع متحیره است و اقرب باه و لا یزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یکخانهٔ او را
در جنب خانهٔ آفتاب بر توالی یافتند و یکخانهٔ دیگر در جنب خانهٔ ماه برخلاف توالی و آن جوزا و
سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد یافتند که آن ثور و میزان است
و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره یافتند که آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب
خانهای مریخ یافتند که آن قوس و حوت است و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند که آن
جدی و دلو است و گویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین
و ماءمنی باشد سالم از جمیع مکاره و مرفه الاحوال و لهذا بیت را القوی قوی گویند و برج
مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است
پس برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل از این مذکور شد که دو برج متقابل
ضد یکدیگرند و گویند که هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان و جای مکروه
باشد و از آنکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد و خانهای او وبال نیرین و خانهای
عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال
زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند و بعد هذا نحن نقول
که اهل احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل
یکدیگر باشد اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود و این قسم اتصال را فتح الباب خوانند
چنانکه فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان شکستن
گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا بود چنانکه مریخ
در این حال بیکی از این دو متصل شود بادهای تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد
باران قوی آید و رعد و برق خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تالی

بروج را درین تقسیم کواکب منتهی شد راس و ذنب را که از کواکب مختفیه نیست باشد در زمان وبال
اینست تا این سخن در احوال بروج اما احوال کواکب از جمله سعادت و نحوست ایشانست و اسدلال
بران بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین کنند چنانکه
گویند زحل نحس اکبر است چه میانه خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابلات که آنرا نظر تمام
دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است بجهت آنکه میانهٔ خانهای نیرین و خانهای مریخ نظر تربیع است که
آنرا نظر نیم دشمنی گویند پس از این حیثیت و ایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری را
سعد اکبر است بسبب آنکه میانهٔ خانهای نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیثات است که آنرا نظر تمام دوستی
گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانهٔ خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیسات که
آنرا نظر نیم دوستی گویند پس از این حیثیت و از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین از
تثلیث و تسدیس سعد اند زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین است و از
مقابله و تربیع و مقارنه نحس اما از مقابله و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای
نحسین اما از مقارنه بسبب آنکه جرمهای ایشان بالذات تالع و قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت
و عداوت دیگر جا در باب نوزدهم معلوم کرده شود ان شاء الله تعالی و راس سعد است و ذنب و کید نحس اما
سعادت راس بجهت آنست که قمر در حال صعود عرض از عقده راس تجاوز کند در معظم معموره اما
نحوست ذنب بجهت آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاوزت نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی
گفته اند که راس چون سعدی مجامع او باشد سعد بود و چون نحسی مجامع او باشد نحس و ذنب
عکس این یعنی چون سعدی مجامع او باشد نحس باشد و چون نحسی مجامع او بود سعد و بعضی
دیگر گفته اند که فعل راس افزودن قوت و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس بود قوت
او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون کوکبیست موهوم پس نحوست
او نیز موهوم باشد و بران دلیل نبود و عطارد تابع متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه
سعد چه میانهٔ خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع
کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر
نحس باشد نحس بعد هذا برادهان اذکیا مخفی نماند که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود

هرآینه بوجود موثری و متاثری و شرطی باشد و موثر را فاعل خوانند و متاثر را قابل و فاعل نزد اهل
عقیق قدرت کامل است مراحکما بیان اوضاع نجومی را شروط دانند و گویند که تجدد هر متجدد
موقوف برحصول آن شرطهاست چه بسبب حصول ان شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است
دون وقت دیگر و قابل اجسام این عالم باشد وانچه متعلق باجسامست مانند صور و نفوس
و اعراض و اثاری که برین قوابل فایض میشود و بحسب تجربه مختلف یافته اند و گویند این اختلاف
یا بسبب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بسبب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی
که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام مثبت است
و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و
سلیم در حال انحراف و استقامت مزاج چه مشهورست که نسبت کواکب بیروج همچنانست که
نسبت ارواح باشباح اما اثار بعضی کواکب لهم از انکه امری دیگر عارض ایشان نشود بسبب
بروج یا غیر آن اینست که مصنف بتفصیل بیان مینماید که زحل سرد و خشکست و بعضی باین سبب
او را نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت که سبب فنای حیواناتست در وی بافراط است و جهی نحوست
ماورای این تواند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشترست از مریخ و
خشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی باین نسبت که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گرفته اند
چه افراط خشکی یکی از اسباب مرگست و مشتری و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در مشتری در حد
اعتدالست و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات این دو کیفیت است
اما رطوبت زهره در حد اعتدالست و حرارتش مشکوک فیهاست بلکه جمهور برانند که در طبیعت او
حرارت نیست و لهذا گویند سرد و ترست پس یک کیفیت حیات که رطوبتست در و موجود باشد
و بعضی از جهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و ترست بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال
ازدیاد نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و بعضی برانند از اهل
دریا را ظاهرست و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل
بدانست و گاه احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج انتهی
عقده راس و طبیعت راس را گرم و تر یافته اند با اعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت

سرد و خشک مانند زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد مذکرند بسبب ذکورت شمس
و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یکیست و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت
مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مونث اند بجهت برودت و رطوبت که در
مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل بدانست و اگر متصل بهیچ کوکب نباشد تابع
محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مونث و هر کوکبی مذکر
نهاریست مگر مریخ و مریخ و هر مونثی لیلی زیرا که طبیعت مونث مذکر حارست موافق طبیعت
نهار و طبیعت مونث بارد موافق طبیعت لیل و چون نجوم عین بالطبع نحس است زحل را با وجود
برودت روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط
یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد در این امر نیز تابع متصل
بدانست و گویند در نصف روزی روزی بود و در نصف شبی شبی اما ارباب ساعات چون
مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه
عدد تمامی ساعات مدت یک هفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این ساعات هر ساعت
منسوب را از جمله یکی کوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب ان ساعت نامند و استقرار بر ساعات
منوجه اول روز یکشنبه که اول هفته است کرده اند ان منسوب بشمس سازند چه وجود شمس
سبب وجود روز و شب است و ساعت دوم از ان روز بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا
بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند
و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت آخر از جمله که ان ساعت دوازدهم شب یکشنبه از هفته دیگر
وان هر اینه باین اعتبار منسوب بمریخ باشد بعد از ان دور را از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از
انچه گفتیم واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات
یکصد و شصت و هشت کانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که این ساعت بیست
و نهم بود از جمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اولی که ان ساعت چهل و نهم بود مریخ و در
روز چهارشنبه رب ساعت اولی که ان ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت
اولی که ان ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اولی که ان ساعت صد و

بیت دیگر بود زهره در روز شنبه رب ساعت اول کان ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا همچنین
گردد که رب ساعت اول از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره
عطارد است و رب ساعت اول از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از جمله مشتری و رب
ساعت اول از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اول از شب چهارشنبه
که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اول از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم
بود شمس و رب ساعت اول از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اول از شب
شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت دهم هر روزی و شبی کوکبی باشد که
فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک
او تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس و این از بیانی که قبل از این مذکور
کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این
گفتیم و مراد از این ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر اینه بسبب
طول و قصر ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی از ساعات شب شود و بعکس و ایضا
بنا بر آنکه مقتضی سبب مذکور شود رب هر روز و هر شب دائما یک کوکب نباشد بلکه بسبب تفاوت شب
و روز تبدیل یابد بکوکبی دیگر و رب هر روز رب ساعت اول از روز باشد بسبب تقدم او بر سایر
ارباب ساعات آن روز بنا بر علی هذا رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز
سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب
روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب ساعت اول آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب
شب یکشنبه عطارد و رب شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهار
شنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ و اهل هند رب
شب را اعتبار نکنند و تمام شبانروز را برب روز نسبت دهند در تقدیر ساعت مستوی نزد ایشان
معتبر بود نه معوج و این بقیاس اقرب است باب هفدهم در معرفت حظوظ کواکب و آنچه
بان متعلق دارد اهل احکام نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشر به علیحده به پنج قسم مختلف قسمت
کرده اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست که بنای

این تقسیم بر چیست و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیرات است و نیز بین داده این باب قصیر
بیان شده اند و اینها یعنی هر یک از این اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کیفیت تقسیم
حدود اختلافست چنانکه هر قولی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودیست و اهل
بابل را حدود دیگریست و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر این حدود
منقولست ما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که در این جداول
موضوعست چه از قیاس و ترتیبی نیست که بدون جدول معلوم شود و گویند صحیح حدود
مصریان از جمله معجزات پیغمبری یعنی یوسف صدیقست علی نبینا و علیه السلام و در جدول اول از این
جداول لطیفه ارقام بروج مثبت است و در جداول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج مقسم
به پنج قسم مختلف مرقومست بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقومست بحمرت

[illegible]	و	ب	یح	که	ل
[illegible]	ح	ید	کب	[illegible]	ل
[illegible]	و	ب	ب	کو	ل
[illegible]	[illegible]	ز	یط	کو	ل
د	و	یا	یح	کد	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	که	ل
و	و	ید	کا	که	ل
[illegible]	[illegible]	کا	ید	کد	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کو	ل
ط	[illegible]	ید	[illegible]	[illegible]	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یح	کد	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یط	[illegible]	ل

و جدول اینست و گویند چون کوکب در حد خود
بود چون شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب
خود بود و چون هر برجی را به پنج قسم متفاوت کنند
چنانکه هر قسمی ده درجه باشد و قسم اول حمل را
بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم دوم
بآفتاب و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که قسم
اول برج ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب
اقسام سی و شش گانه بشمارند و بکواکب بر ترتیب
افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد
باز از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر حوت است
و آن هم آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس لازم آید
دو قسم متتالی بود یکی قسم آخر حوت و یکی قسم اول حمل هر قسمی را از این اقسام وجه و صورت گویند چنین
منقولست که سبب آنست که حکمای یونان در حین طلوع یکی از این اقسام ذکر یکی از صور جهانی
هست که آن ذکر واقع باشد در آن قسم میبوده اند و حکمای هند در این تقسیم قسم اول از هر برجی بصاحب

ان برج دهند وقسم دوم بصاحب برجی که بعد از و باشد از مثلثه او وقسم دیگر بصاحب برج
دیگر هم ازان مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست وقسم دوم بشمس
که صاحب برج دویست ازان مثلثه یعنی اسد وقسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است
هم ازان مثلثه یعنی قوس واز برج ثور قسم اول زهره را بود وقسم دوم عطارد را وقسم سیم
زحل را وقس علی هذا الی سایر البروج واین بعضی هریک ازان اقسام را باین اعتبار دریجان
خوانند معرب دریکان که لغتیست هندی وبعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را
بمریخ دهند وقسم دوم را بمشتری وهمچنین بر ترتیب تا قسم آخر دلو ازان مریخ باشد و
اجزا درجان وا دردجان وآذر جان خوانند واین اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوهست
الا آنکه ترتیب صاحبان دردجان از فوق بجانب تحت است ودر اردجان از تحت بجانب فوق
پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت وچون هر برجی بدو قسم مساوی
کنند قسم اول از بروج مذکر بشمس دهند وقسم آخر بقمر وقسم اول از بروج مونث بقمر دهند
وقسم آخر بشمس ازان قسم نیمهرا خوانند وچون هر برجی بهفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی
چهار درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه وسی وچهار ثالثه بوده باشد وقسم اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند وقسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بوده
باشد وقسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود وعلی هذا تا قسم هفتم اجزا هفت بهر
خوانند وچون هر برجی بنه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد وهشت قسم بوده باشد
هر قسم سه درجه وبیست دقیقه وقسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دوم
بصاحب ثور که زهره است وقسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است وعلی هذا بر ترتیب
اقسام صد وهشتگانه بشمارند بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند وچون
نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر اینه متعلق باشد
بصاحب حوت که مشتری است واین را یعنی این اقسام را نهبهر خوانند واز ین ترتیب
که مذکور شد لازم آید که نهبهرهای موافق در عدد از سر برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را
بود واین قوة نزد هندوان بسیار عظیم ومعتبرست چنانکه هرگاه این قوة با قوت



بیت جمع شود اجزا آنرا ورگوتم گویند یعنی حظ اعظم وهمچنین برجی بدوازده قسم متساوی کنند ولا
بحاله هر قسم دو درجه ونیم باشد وقسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند وقسم دوم بصاحب
برجی که بعد ازان برج باشد وعلی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر برج واین اقسام را
اثنی عشریه گویند ودوازده بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد واز ان برج
درجه ودقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه ونیم ازان مقدار حصه همان برج اعتبار کنند
ودو درجه ونیم دیگر حصه برجی دیگر که بعد از وست وبهمین دستور بر ترتیب تا آنجا که
کمتر از حصه برجی بماند ازان باقی هر درجه را دوازده درجه دهر پنج دقیقه را درجه دهد دقیقه را
دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه
ان کوکب یا ان دلیل باشد وصاحب ان برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد واین عمل را
احکامیان بسیار معتبر دارند واز جمله مصطلحات اهل این فن است که بعضی درجات
از بروج را درجات نیره خوانند وبعضی را مظلمه وبعضی را قتمه یعنی غبارناک وبعضی را
خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره وهمچنین بعضی از درجات را درجات سعادت افزای
گویند وبعضی را آبار جمع بئر یعنی چاه از غایت نحوست وبعضی را مذکر وبعضی را مونث
وما بجهة تعیین هریک ازین متغیرات وانچه قبل ازین مذکور شد جدولی ایراد نمودیم
تا بر متعلم آسان گردد جدول اینست

جدول حدود کواکب / جدول درجات ... کواکب

	جدول حدود کواکب										
ا	ح	سـ	ه	ط	ح	سـ	ـ	ی	ح	ـ	ل
ب	د	ب	ل	ا	ه	د	ل	ا	ب	د	ه
ج	ـ	ح	سـ	ـ	د	ه	ل	ـ	سـ	ح	ـ
د	ه	د	ب	[illegible]	ب	ح	ـ	[illegible]	ل	ب	د
ه	ل	ـ	ح	ل	سـ	ح	ـ	ل	ه	سـ	ح
و	سـ	ه	ط	د	د	ل	ه	د	ـ	ل	ب
ز	[illegible]	ـ	ل	[illegible]	ه	ل	د	د	د	ه	سـ
ح	ح	ـ	ه	ل	ح	ـ	ب	[illegible]	ح	ـ	ل
ط	[illegible]	ب	ل	ح	ـ	ح	سـ	ح	ب	د	ه
ی	ـ	ح	سـ	ط	ل	ه	ط	ط	سـ	ح	ـ
یا	ه	د	ب	سـ	ل	د	ه	[illegible]	ل	ب	د
یب	ل	ـ	ح	ا	سـ	ب	ـ	ط	ه	سـ	ح

جدول نیم ... / جدول هفت ... کواکب

	جدول نیم ...																
[illegible]	سـ	ب															
ا	ب	سـ			ط	ل	ا	ـ	و	ل	د	ه	ح	ط	سـ	ا	
ب	سـ	ب	د	ح	ل	ه	ه	د	ب	سـ	د	ه	ح	ـ	ل	ل	سـ
ج	ب	سـ															
د	ب	سـ	ح	ب	ل	ح	ـ	د	ـ	ه	ل	ب	د	سـ	ح	ـ	ح
ه	ب	سـ															
و	ب	سـ	ـ	کا	ـ	ه	ب	ل	ـ	و	ل	ب	ه	سـ	ح	ح	سـ
ز	ب	سـ	ل	ل	ح	ل	لا	ل	ح	ب	ه	ل	ه	سـ	ـ	ه	
ح	ب	سـ	کا	که	ب	ب	سـ	ح	ـ	ل	ح	ـ	ب	د	ه	ه	د
ط	ب	سـ	سـ	نا	ند	ل	ح	سـ	ه	سـ	ح	ل	ب	د	د	د	ب
ی	ب	سـ															
یا	ب	سـ	کد	نط	نط	ب	سـ	ه	د	ح	ه	سـ	ـ	ل		ب	ل

جدول ... کواکب / جدول الحظوظ العشرية للكواكب

[illegible]	[illegible]		ا ه	سـ ه	و ب	
ح	ح	ح	لط	ه ه	ب و	
ه	ا	ا ه	لـ	سـ	سـ د	
ـ	ح	ح ـ	سـ ط	ـ ح	ه ل	
و	ک	و ح	ح ل	ط ل	ه و	
و	ا	سـ	ا ه	لـ	ح ب	
ح	ل	ه د	ط ـ	ـ ا	ـ ح	
کر	ح	ه و	ب و	ح ل	ط	
کی	ا	ح ب	سـ ط	ا	لـ	
ل	ا	ـ ه	ه ه	د ـ	ـ ا	

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ح	ح	ا	ح	ـ	ک	ـ	ـ
ب	ح	کد	ـ		کد	ـ		کد
ج	ا	د	ـ		ل	ل		ل
د	ا	ح	ه	ا	ح	لل	د	ح
ه	ـ	ـ	ه	ا	ـ	لا	ب	ـ
د		ـ	د		ـ	ل		ـ
ه	ـ	کد	ه		کد	ل		کد
ط	ح	د	ح		ل	ا		لو
کط	ح	ح	ط	ا	ح	کط	ب	ح
ح	ه	ـ	ـ	ـ	ـ	ح	ح	ـ
ا		ـ	ا		ـ	ا		ـ
سـ	ه	کد	سـ		کد	سـ		کد
و	ه	د	و		ل	و		لو
ل	ه	ح	ل	ـ	ح	ط	ح	ح
ه	ه	ح	ه	ه	ح	ه	ط	ح
ه	ه	ـ	ه		ـ	سـ		ـ
ب	ه	کد	ب		کد	ه		کد
ع	ب	ه	ح		ل	کلا		لو
ط	ب	ع	ط	ه	ع	کعط	ط	ع
ب	ح	ح	ـ	ه	ح	ه	ـ	ح
کا	ح	ـ	ح		ـ	ا		ـ
کب	ح	کد	کب		کد	ب		کد
کر	ط	ن	د		ل	ح		لو
کلا	ط	ح	کلا	ه	ح	ط	ـ	ح
کی	ـ	ح	کی	ه	ح	ک	ط	ح
کو	ـ	ـ	کو		ـ	کو		ـ
کی	ـ	کد	کر		کد	کو	ا	کد
کط	ا	ن	ح		لو	ع		لو

جدول درجات العمی

ی	لا	شی	ه	صه
ا	د	ب	ع	ـ
ب	لا	شی	ه	فیه
ج	مز	ط	الی	ط
د	ـب	ع	ک	ع
ه	لا	شی	ه	فیه
و	لا	شی	ه	فیه
ز	من	ط	الی	ع
ح	ا	ب	ع ح	ط
ط	مسـ	کر	الی	که
ی	ـ	ع	ط	
یا	لا	شی	ه	فیه

و چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد در وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق
الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد در وقتی که دلالت کند
بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض آنرا فرح گویند و اگر با این
احوال برج مذکر در شرف کوکب نهاری و برج مونث در شرف کوکب لیلی بود آنرا حلب گویند
و بعضی بجای برج مذکر و مونث بیت مذکر و مونث گفته اند پس در نهم حلب حیز بود
و بعکسه و حیز در لغه بمعنی مکان است و حلب بمعنی بودک و بدست آوردن و اهل این صناعت
گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری
در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس آنرا خلاف حال گویند و از جمله
معتبرات احکامیان در خطوط کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشانست که تفصیل آن ثابت
کرده شد باید که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در
بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس
و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سوی اوتاد
اربعه آنست کنند و گویند از این هشت خانه دو خانه قوی اند که آنرا مایل ناظر خوانند و آن بیت
یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف اند که آنرا زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم
و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف که آنرا زایل ناظر خوانند و آن بیت
نهم و سیم بود و اینها همه در باب آینده بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم
گشت گوییم چون از این کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو
کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال
نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت تخمین دادند اضعف را با نحس
یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را با سعد
یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی بود و از وجهی
ضعیف باند دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی
نیرین اقوی را با اعظم یعنی نهم را با آفتاب و سیم را با ماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین

جدول درجات مظلمه و نیره و خالیه

جدول درجات سعادت افزایی

جدول درجات آبار

جدول درجات [illegible]

[illegible]

در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از
وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع اختراست از زوال و ناظر بودن او بطالع
اختراست از مایل بودن و چون عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است
و درجات طالع نیز ممتزج است چه میان نور و ظلمت است پس طالع را درین جهت
باو نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت
و شادی بود و در حالت تمکن بر جهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر رسید و هو هذا
ذو قوة فرح کانا وسط آمد بینا دارج لیبه متوسط آمد و خانه مقابل فرح یعنی
خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه دو خانه متقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه دو متقابل
ضد یکدیگر ند پس ترح عطارد سابع است و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس
و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثامن عشر
و نیز از جمله این معتبرات است قوت و ضعف کواکب و آن چنانست که گویند قوت شمس
در بیت عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت
مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت بیت
ضعف باشد و چون کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بکوکبی دیگر بیکی از انواع
نظر ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بود
از ایشان این وضع را دستوریه گویند و این معتمد ترین انواع دستوریه است و نزد جمیع
بسی واضح و لایحست که سفلیین را با آفتاب این نوع دستوریه بحسب برجیت صورت
نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دو در وی او از یک نیر
چون دو در خانه او باشد از خانه ان نیر باشند انکه مشتری در قوس و آفتاب در
اسد یا حمل باشد دوم انکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محمود بود و ان کوکب علوی را
مقدار شصت درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیین را او اخر سرعت سیر بود که انرا
رباط اعظم گویند سیم انکه طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر
و سعادت عظیمت و مستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج وان در اکثر

احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که حظ او از جمله
حظوظ خمسه که ان بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در ان جزو بیشتر از کوکب دیگر باشد
در همان جزو بشرط انکه ناظر باشد بان جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصال بنظر
برجیت کافیست و تناظر جز بدرجه نشاید و اهل احکام هر حظی را بر ترتیب اعتبار کرده اند و ان مراتب را
شهادت گویند و بعضا کواکب حظوظ را شاهد و مراتب نامند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت
گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این بقول کوشیار
است اما ابو یوب طبری که یکی از علمای احکامست میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت و صاحب
شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اول را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را
دو و صاحب وجه را یکی و همچنانکه حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند همچنین هر یک از حدود
در وجوه و دو ریجان و غیر ذلک را مثل جوزهر و هفت بهره نه بهر و اثنی عشریه و فرح و سایر قوای
کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ
خمسه مشهوره اعتبار نکنند و مراتب باقی را قوای کواکب نامند نه حظوظ چنانکه مصنف خود در شرح
زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب از کتب احکام طلب باید کرد
و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید
کرد و چون اتفاق افتد که وقتی صاحب حظی بحکم خود در ان حظ باشد مرتبه او را در ان حظ
ضعف گیرند چه درین حال قوت او مضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب مساوی باشد هر دو
کوکب را شریک مستولی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر
بجزو زهره و زحل و مشتری را یافتیم و شهادت زهره درین جزو بقول ابو یوب طبری شانزده
است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه اول و شهادت قمر نه
چراکه صاحب شرفست و هم صاحب مثلثه ثانیست و ان دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ
خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اگر احیانا هیچ یک از ارباب
حظوظ ناظر بجزو مفروض نباشد کوکب غریب را مستولی باید گرفت هر چند که در ان جزو ضعیف
و نا مقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط باشند ان جزو را مستولی نبود و

واصحاب احکام آنرا از روی تشبیه بدن بی روح گویند واین طایفه را در طوالع سر کوکب مستولیت
باب ۱۸ در معرفت بیوت دوازده گانه ومنسوبات ایشان قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج
را ابتدا از نقطه طالع بدوازده قسم کنند وهر قسمی را بیتی خوانند وازین بیوت چهار خانه را اوتاد
خوانند چنانکه خانه اول را که همواره برافق شرقی واقعست وتد طالع گویند وخانه هفتم را
که برافق غربی واقعست وتد غارب وخانه دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهارست
وتد السماء وخانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض واین
چهار را وتد بجهة آن گویند که مدار احکام برایشانست چه اقوی بیوت اند ولهذا هر یک را
بیت اقبال ومبدا کون خوانند وبیت ثانی وخامس وثامن وحادی عشر را مایل الا
وتاد خوانند از جهة میلان هر یک بوتد مجاور خود وازین حیثیت این چهار خانه را
در قوت اوسط بیوت خوانند وبیت ثالث وتاسع وسادس وثانی عشر را زایل الا
وتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتد مجاور خود وازین حیثیت این چهار خانه را
اضعف بیوت خوانند ولهذا هر یک را بیت ادبار ومبدا زوال گویند ووجه تقدیم ذکر
تاسع بر سادس که مع جایز داشته معلوم نیست وشاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده
باشد وبیت سادس وثانی وثامن وثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ یک از
نظرات خمسه میانه این بیوت وطالع متحقق نشود ووجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی
اینجا نیز معلوم نیست وباقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث وخامس وتاسع و
حادی عشرست ناظرند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث وحادی عشر ومیانه طالع
نظر تسدیس است ومیانه هر یک از آن دو خانه دیگر ومیانه طالع نظر تثلیث وظاهر آنست
که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام برانست که قوت بیت زایل
ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب باین معنی
اشاره شده وافراد هر یک ازین انواع هرکدام بتوالی اقرب اند بطالع در قوت
مقدم باشد بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت ساقطه که بعکس این معنی است یعنی هر
کدام کدام بتوالی ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب باشند وازینکه گفتیم

لازم

لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع
پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس واضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشرست که هم زایل
وساقطست از طالع وهم اقرب باو وبعضی بیت سادس وثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند
وهر خانه که عدد او فرد باشد آن خانه را مذکر دانند وهرچه عدد او زوج باشد مؤنث وباز این
دوازده خانه را بچهار ربع منقسم کنند وازین جمله آن ربع را که میان مرکز عاشر وطالع است
وهمچنین آنرا که میان مرکز رابع وسابع است ربع مقبل وربع مذکر گویند وآن ربع را که میانه
طالع ورابع است وهمچنین آنرا که میان سابع وعاشرست ربع مدبر وربع مؤنث گویند وآن
نصف که میانه مرکز عاشر ورابعست از طرف شرق نصف صاعد خوانند وآن نصف دیگر را که
میان مرکز رابع وعاشرست از طرف غرب نصف هابط وچون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب
عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک درین حال به بیت مایل
خود استقبال نماید واگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله گویند
زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایله استقبال کنند واگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد
آن طالع را اوتاد قایمه خوانند وقسم ثالث افضل است از قسم اول وقسم اول از ثانی وحد هر خانه نزد
بعضی از مبدا آن خانه باشد به پنج درجه تا پنج درجه قبل از مبدا بیت ثانی آن خانه پس اگر چه در تقویم
کوکبی مثلا پیش از مبدا آن خانه باشد به دو درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه
همان خانه را محل آن اعتبار کنند هرچند فی الحقیقه در آن خانه نباشد واین اعتبار بسبب آنست
که تا ممکن باشد که شمس در شب سابع و روز طالع در آید آنست بیان انواع بیوت اثنی عشر.
اکنون در مدلولات هر یک شروع نموده میشود اما مدلولات بیوت اول اول چون طالع
سبب ظهور ووجود اشیاست ودلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده وابسته طلوع او
داند برتکون هر متکون وموثر در آن خصوصا در نوع انسانی که اشرف واکرم انواع
مکونات است ازین سبب گفته اند که بیت طالع خانه حیاتست ونفس وجسد وابتدای
کارها وایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح وتربیت امور وطلب اشیا وکیفیت زمان ووسعت
وشقاوت واز اعضا منسوبست بسر وروی وبیت دوم که مایل طالع است دلالت کند

برحالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب بقاست و آنرا معیشت خوانند و اقرب این اسباب
غذاست و اوسط آن ذخایر و اموال و اعوان لعوان و انصار از این جهت گفت که بیت ثانی
خانه مالست و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بر نقل
بعض بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دالست بر
حالت ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشتست چون ورکه سبب استمداد
غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مال اند و دلیل بودن و دوام حضوت ایشان است
بسبب جلب اموال از این جهت گفت که بیت ثالث خانه برادرانست و اقربا و سفرهای نزدیک
و تحویل از جای بجای و ایضا دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا بر دست و دوش
و در عد چهارم چون در غایت غناست علامت عواقب امور بود و امری که ماده هر موجود باید
منتهی شود چون پدر و در وضع محل قرار و ثباتست چون سکن و اموال از این حیثیت گفت
که بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امورست و ایضا دالست بر موتی
اموال و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل رابع است هر آینه دلیل
پدر بود که آن فرزندست و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعاتست و ازین
واسطه گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شربست و ایضا
دالست بر عشقبازی و ملبوسات و شادی و سورها و ضیافتها و از اعضاء منسوبست به
پشت و ولد ششم که زایل رابعست دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام و ستور
که از قبیله اسباب مسکنند و بیماری که سبب خوف حیاتست بجهة سقوط از طالع از این علت
گفت که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و دواب صغارست و ایضا
دالست بر کوچه و کم شده و تهمت و از اعضا منسوبست بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست
هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دلیل باشد بر ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون
اضداد و خصوم از این وجه گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج و عوراتست و ایضا دالست
بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و گرانی و ارزانی و از اعضا منسوبست بسرین و زیر ناف
و هشتم که مایل سابعست حالت دوم از ازواج بود و چون مقابل و ضد ثانیست دلیل هلاک

اسباب بقا و معیشت بود از این گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات و هم
و اندوهست و ایضا دالست بر اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوبست بالات شهوت
و مقعد و رحم و نهم که تالی بیت الموتست دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت زمان مثل امور
اخروی و از حیثیت فرجیت مثل خواب چه گفته اند النوم اخ الموت مشهور و معروفست و نیز چون
نظر ثالث است و اقوی از دو دال بود بر علم بسیار و سفر دور و از این دلایل گفت که بیت تاسع خانه
سفر دور و دین و علم و زهد و نکر و عقل و خوابهاست و ایضا دالست بر وفاداری و تدبیر و
کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست بفخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوتاتست
و نظیر بیت الاب از این نسبت گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلطانست
و ایضا دالست بر صنعت و رفعت و شهور و معروف گشتن و از اعضا منسوبست بر کبتین و یازدهم
چون تالی دهمست و اقوی اسعد بیوت مایله از این دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه دوستان
و امیدها و سعادتهاست و ایضا دالست بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از
اعضا منسوبست بساقین و دوازدهم چون اضعف و اخس بیوتاتست و نظیر ششم از این علامت
گفت که بیت ثانی عشر خانه اعدا و شقاوتها و دونان و چهارپایان بزرگست و ایضا دالست بر گرفتاری
بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوبست بقدمین نهایت
تمامی سخن در دلالات بیوت اما منسوبات کواکب اولا چون زحل نحس اکبرست و بطی السیر هر
آینه منسوب بود باشیاء خسیسه و احوالی که متعلق باشد بطول از این جهت گفت که زحل کوکب پیران
و دهقانان و ارباب قلاع و خانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس
و زاهدان بی علم و از اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و وقار و ستیزه کاری و کاهلی و مشتری
چون سعد اکبرست و بطی السیر دلالت کند بر ثبات و بقا و رفعت و منزلت و اشیاء دیر بقا از این
سبب گفت که مشتری کوکب اشرافست و علما و قضاة و امرای با عدل و نصفت و وزرای جلیل
القدر رفیع المنزلة و اهل مناصب و زهاد و اغنیا و از اخلاق حلم و سخا و علو همت و حیا و خیر
و تواضع و صدق و وفا و مریخ چون نحس اصغرست و سریع السیر دلیل بود بر اشیاء مخرب و امور
سریعة الفساد بدین واسطه گفت که مریخ کوکب لشکریانست و امرای ظالم و اتراک و دزدان

وعوانان و معتدان و آتش کاران و باغبانان سود و از اخلاق تمرد و مکابره و تعجیل و حرارت و
سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذا مردم و اهانت و زنا و خیانت و شمس چون نیر اعظمست و
مربی سیارات و ثوابت و مربی اشیا و معین فیض دال باشد بر سلطنت و امور عظیم از این حیثیت
کفته که شمس کوکب سلاطینست و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل رای و تدبیر و از اخلاق
تکبر و عجب و انفت و کرم و ترفع و مباهات و زهره چون سعد اصغرست و سریع السیر و مؤنث
دال باشد بر انوثت و خوشی و حسن وجه و فرح و شادی از این کفته که زهره کوکب اهل طرب
است و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا و اصحاب زینت و تجمل و از اخلاق لهو
و طرب و عشق و ظرافت و سخریه و سوکند بدروغ و عطارد چون ممتزجست و سریع السیر
و تابع متصل دال باشد بر تتبع و تلون از این مناسبت کفته که عطارد کوکب حکماست و طبیبا
و منجمان و شعرا و ازکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق دین و علم
و پاکی و نطق و ادب و صنایع دقیقه و قمر چون اسرع کواکبست دال باشد بر حرکت و انتقال
و استحاله و انقلاب از این جهة کفته که قمر کوکب رسولانست و پیاده روان و ایلچیان و
عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبعی و فراخ عیشی و بسیار کفتن و حرکت و
سیمی چنین باب نوزدهم در معرفت احوال انظار و آنچه بیان مانده و نظر کواکب قبل از این
مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار هفت از جمله چهار که غیر مقارنه است بحسب
موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه
کویند که تثلیث و تسدیس دو نظر مودت اند و سعود زیرا که تحقق هر یک از این دو نظر
در دو برج متفق الطبیعة دست دهد خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث
یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و از این جهة کفته که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا
اول را نظر تام دوستی کویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقوائیت اول از این دانند
که قوس سه او ضعف قوس بعد ثانیست و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و نحوس اما
مقابله بجهة آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که متضاد اند چنانکه سبق ذکر یافت
اما تربیع بجهة آنکه متحقق در دو برج مختلف الطبیعة بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة و مقابله

اقوی است از تربیع چو قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اما اقوی نظرات مطلقا در تاثیر
مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بران دلالت دهد
بلکه از این نظرات را بحسب سعادت و نحوست کواکب متناظره تاثیرات باشد چنانکه سبق
که و نظر دوستی بکواکب سعد محمود است تاثیر [illegible] و نظر دشمنی با ایشان یعنی بکواکب سعد مذموم
نیست یعنی محمودات با متوسطات میانه حمد و ذم علی الاختلاف و نظر دشمنی بکواکب
نحس مذموم است تاثیرات و نظر دوستی با ایشان یعنی کواکب نحس در ان مرتبه نیست بلکه قلیل الذم
و شاید که در بعضی مواد محمود باشد بنابر مناسبت و مقارنه و مجاسده با کواکب سعود و
عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده نحس در نحوست و از اینجا قبل از این
در احوال کواکب مذکور شده معلوم و مفهومست که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذمومست
و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب
متصل به است و نیز بباید دانست که هر یک از این نظرات که حکم ان مذکور شد لمحت از انکه میانه
دو کوکب باشد یا میانه جزو از فلک و کوکبی بعد هذا بر فطرت سلیم مخفی نماند چنانکه نظر
متنوع با نواعست تناظر نیز نوعی یا مطلق بحسب نوع منقسمست و هر یک از این انواع که بعد
از این بتفصیل موضح کردد تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی ان بود که چون میان دو کوکب محقق
شود قرب بان نظری از نظرات مشهور غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیقی انکه وقوع نظر
و تناظر در یک آن باشد پس مقصد بیان این موعد آمده نیز باید که و تناظر بر انواعست
از انجمله یک نوع تسدیسیست و ان در صورتی مثل انکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری
در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر جدی و در مطلق مثل انکه یک کوکب
در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان
و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نحو باشد لیکن تحقق ان مشروطست بانکه در غیر اول
و اخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی است و دیگر مقابل و
ان قیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در صورتی مثل انکه یک کوکب در منتصف
حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد

و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در مطلق مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری
در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی
عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهجست لیکن تحقق آن مشروطست بآنکه در
نیمه این بروج دست دهد که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب از آن نیمه
دیگر نه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود
بشرط آنکه در اول و آخر بروج نباشد و تناظر استقبالی در بروجی مثل آنکه یک کوکب
در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت
و در مطلق مثل آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان
بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج باشد الا آنکه حصول
او مشروطست بآنکه در غیر اول و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع تناظر
مطلقا در تاثیر حکم انواع نظراتست کل لنظیره و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند
واقع نیست و منهم شارح سی فصل نصیریه و صاحب اشجار الاثمار و بقیاس بر تناظر
تسدیسی باید که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر تسدیسی از طرفین متزاید شود
بر سبیل تساوی تا بحدی که مضاعف گردد تناظر تثلیثی بحصول رسد و آن در بروجی
مثل آنکه یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و
دیگری در آخر دلو و در مطلق مثل آنکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور
یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح
نباشد غایتش آنکه موضع کوکبین متناظرین از بروج درین نوع وقوع تربیعی مشترک
میشود بخلاف انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع
تناظر تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در هر نوع تناظر
شرط کرده باشد و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند
مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لاغیر و علتش آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی
در فصل مشترک میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است

پس موضع کوکب متناظر از جنوب در غیر این نوع مشخص و معین نباشد و در احکام نظرات
و تناظرات موضع کوکب را دخل تمامست و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن واحد
میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر تحقیقی اتفاق افتد از برای اختصار
و ترک تکرار رقم اثر از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر
بوی چنین نویسند سظم و مطلق چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر چنین
نویسند عظم و مطلق چنین عطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر بوی چنین نویسند ثظم
و مطلق چنین ثطع و اتصال جامع نظر استقبالی و تناظر بوی چنین نویسند لظم و مطلق
چنین نویسند لطع و گاه باشد که بجای حرف میم زای منقوطه رقم سازند که علامت
زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع
در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نموده میشود باید که چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکبی
دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر
یا مجاسده بچند درجه سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر یا مجاسده اکتساب میکند و بعد از
تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف آن سعادت یا نحوست باقی باشد
و این مقولات حوالت بتجربه و امتحان است و آن درجات را انوار و اجرام گویند جمع جرم یعنی
جرم که اینجا بمعنی کتابست و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام نه
درجه است و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجه است و بعضی گفته اند نه درجه و
معتبر قول اولست و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و
از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین دوازده و یکی از فضلا
این مقادیر را بجهت حفظ باین وجه در سلک نظم کشیده است و هو هذا بیان اجرام سیارات بی
ریب نط طح ح سه هز دز ریب تامل نه نظرهات و چون کوکب قریب بعد نظر یا تناظر
کوکبی دیگر یا مجاسده محققه قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و
احوات او در آن موضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند
یا یعنی که آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرمین من المتصلین

آنجاه

شود انرا قوی الاتصال کویند باین معنی که اغاز قوت اتصال بود وچون بعد بینهما تمام موضع
مرتفع شود انرا تام الاتصال کویند باین معنی که انجا غایت قوت اتصال بود مثلا هرکاه
قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد بینهما بچهل وشش درجه ونیم رسد
یعنی قمر را که ناظرات سیزده درجه ونیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس
ماند اغاز اتصال ایشان بود وچون به پنجاه وچهار درجه رسد یعنی ۲ درجه که نصف جرم
اقل الجرم است بموضع تسدیس ماند اغاز قوت اتصال ایشان بود وچون شصت درجه
رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود وانچه کفتیم در باقی نظرات وسایر کواکب
قیاس بر آن میتوان کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد وبعضی کویند چون بعد میان
ناظر ومنظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود اغاز اتصال بود چه درین وقت نور ایشان
بیکدیکر رسیده باشد وچون بقدر نصف جرمین شود اغاز قوت اتصال بود چه درین
هنکام نور هریک بمرکز آن دیکر واصل شده باشد لیکن معتبر ومعتمد بقول اول است و
لهذا معظم اهل الحساب رفته وچون نازان درکذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال
از منظور الیه درکذرد منصرف شود وچون بقدر نصف جرم اقل الجرم شود اغاز قوت انصراف
بود وانرا ابتدا قوة الانصراف خوانند وچون بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت
انصراف بود وانرا لاجرم تام الانصراف کویند وچون کوکبی به برجی انتقال کند ودر حال انتقال
متصل بکوکبی دیکر نباشد پس اکر بعد از ان متصل بکوکب دیکر نشود تا در ان برج باشد انرا
وحشی السیر کویند چه درین حال کوکب مثل شخصی باشد که بشهری درآید وهیچکس را نه
بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب کردد واین وضع دلیل بود بر فرومانده از کارها
ونقصان احوال وحشی آمدن بهمات بی نفع واکر چنانکه کوکب متصل شود بعد از ان انتقال
بلا اتصال هم در ان برج بکوکبی انرا بعید الاتصال کویند واکر بعد از ان اتصال بکوکب دیکر
متصل نشود تا در ان برج بود انرا خالی السیر کویند نه بعید الاتصال واین احوال بیشتر
اوقات ماه را اتفاق افتد بدترین حالی که اورا درین احوال باشد در وحشت سیر دست
دهد آنست که در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج عزیمت است مر قمر را بسبب آنکه

برج قوس واسطات میان هبوط ووبال او وچون کوکبی محظوظ بیکی از حظوظ خمسه متصل
کردد بکوکبی دیکر قوت خود او را دهد واین را دفع قوت کویند واکر هریک درین حال محظوظ
باشند دفع قوتین کویند واکر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیکر با و متصل کردد طبیعت خود
او را دهد واین را دفع طبیعت خوانند واکر درین حال هریک در حظ آن دیکری باشد دفع طبیعتین
خوانند واین دو وضع دلیل بود بر محبت ومودت واتمام کارها بلا جد وجهد واکر کوکبی از وبال
یا هبوط کوکبی دیکر با و متصل شود انرا انکار کویند واکر هریک در وبال وهبوط دیکر باشد انکار
از طرفین باشد واین دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد وچون کوکبی منصرف شود
از کوکبی دیکر وهنوز انصراف تام نشده متصل بکوکب ثالث شود ان اتصال بمنزله اتصال
کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند عجب خاص متصل نباشد واین وضع را نقل کویند واین
دلیل بود بر توسط کارها ورسالت میان مردم وهمچنین اکر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شوند
ان اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی واو را جمع نور کویند وشاید که زیاده از دو
کوکب باشد واکثر اوقات این جمعیت بر سر زحل شود واکر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در
حضیض وبال وهبوط بود وکوکب دیکر با و متصل شود متصل به او را از غایت عجز وضعف رد کند
انرا رد کویند وشاید که این ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف
حوت واین وضع دلالت کند بر فساد کارها وتعویق در امور وچون سه کوکب در برجی باشند
چنانکه سبکرو ایشان در اول برج بود ومیانه رو در میان آن برج وکران رو در آخر آن برج
چون سبک رو خواهد که بکران رو متصل شود میانه رو او را منع کرده اول خود متصل شود واین را
منع نور خوانند وکویند درین حال قوت مانع باشد وضعف ممنوع واکر سبک رو در اخر برج
بود وکران رو در میانه برج ومیانه رو در اول برج میانه رو خواهد که بکران رو متصل شود
پیش از ان سبک رو راجع کردد وبکران رو متصل کردد واز دو درکذشته بمیانه رو نیز بپیوندد
واتصال کوکب میانه رو را از کران رو باطل کند این را اعتراض کویند واین دلیل باطل شدن
کارها وتدبیرها باشد واکر سبک روی در اول برجی باشد ومیانه روی در میانه آن برج و
کران روی در اخر ان برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد درین حال میانه رو بکران رو متصل

شود آز دو در کند رد هر اینه کران رو قطع نور سبک رو از میانه رو کرده باشد یا انکه سبک روی
در میانه برجی باشد و کران روی در آخر برج و میانه روی در اول برج دوم راجع چون سبک
رو خواهد که بکران رو بپیوندد و میانه رو راجع باز گشته متصل بکران رو شود و قطع نور سبک رو
از کران کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امیدهاست و چون کوکبی در وبال
یا هبوط یا درجه بد باشد و متصل کرده بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنانچه باشد
که کوکب محظوظ با او اتفاق کرده باشد و این حال را نقل گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود
و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل گردند این را مکافات نقل گویند و این هر دو دلیل
نجات از مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر محصور بود بجرم یا
بشعاع یا کوکبی در برج دوم او بود و دیگری در دوازدهم او را حصار گویند اما قوای کواکب
بر سه نوعست نوع اول ذاتی است و آن آنست که کوکب در حظ باشد از حظوظ خود که
بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که بترتیب مفصل
و مبین کرده و همچنین از قوای ذاتیست بودن کوکب در نطاق چهارم که از صعود در افلاک
و استقلال گویند و سریع السیر و مستقیم و شمالی العرض بتخصیص که صاعد بود و دیگر چیزها
که درین زودی بخیر نمی آید و بودن کوکب در قوای ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون
عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند آن و نوع دوم عرضیست و آن آنست که بسبب
تغیر طوالع و اوقات باشد مثل انکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایلی الاوتاد و یا انکه
ناظر باشد طالع یا درجه باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که بترتیب موضح و مشروح کرده
بودن کوکب درین حال درین موضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت
و مانند آن و نوع سوم سعادتها است و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد
یا انکه در برجی باشد که دو کوکب سعود اراسته بقوت ذاتی و عرضی محیط باشد بان کوکب هم
در ان برج یا انکه یکی در دوم ان برج باشد و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر اینه از اقسام
حصار باشد پس ان کوکب را درین حال محصور یا محفوظ بین السعدین گویند و مخفی نماند
که چنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است کل نظیر معو هذا باید دانست

که قوت و ضعف کواکب از انجا که برای فن حصر نموده اند صد و هفتاد و چهار صنف است بود
عدد قوتها هشتاد و چهار و عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین
با حسن وجوه نموده اند پس ما انها را بعبارت مختصر دارت موضح باین کتاب نقل نمایم تا
طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین بوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب
بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه الاثر و حقیر الاثر و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه
نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثلاثه عقلیه میان این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادات
و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره
بود یعنی یک شهادت و همچنین برتزاید یکیک بهره میرود تا منتهی شود با عظیم الاثر اعلی مراتب
و او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای تم اول سبعه که ان عظیم عظیم الاثر اعلی مراتب
آخا نه ۲ درجه شرف ۳ ابتراز یعنی بودن کوکب در اقوی بیوتات از بیوتات اثنی عشریه چون
طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتری از کواکب با او ناظر باشند
و کالا بیتر از انکاه بود که با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد و دور از رجعت و احتراق
و بعضی با وجود ضعف و وبال و هبوط چون کوکب در یکی از بیوت بود معتبر که گرفتها ما ضعیفات چه
هیچ عرض با ذات معارضه نتوان کرد ۳ تصمیم یعنی دوری کوکب از افتاب بمقدار شانزده دقیقه و
بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیراکه کسب جوهر افتاب بکند و لهذا او را درین
حال افتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ۵ جرم ثابته سعد یعنی متحد هر کوکبی
از ثوابت مثل درجه هر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه باشد
و شش عظیم الاثر اوسط مراتب ۱ برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلک آن کوکب از فلک
افتاب اعلی باشد ۴ مستوریه ۵ تصحلب ۶ طریقه نیره یعنی بودن کوکب در مابین درجه شرف
افتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و بیست عظیم الاثر ادنی مراتب
۱ تشریق علویه و تغریب سفلیه ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ تقدم عرض
۶ ذروه اوج ۷ ذروه تدویر وسطی ۸ حیز ۹ نوع قوت ۱۰ نوع طبیعت ۱۱ قبول عدل مکان
یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ۱۲ ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر ...



واین قوت خاص آفتاب راست ۲۴ بنا من از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلك ۲۵ درجه
در رحان ۲۶ ادرحان ۲۷ هفت نهد بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه چهارست اما اصناف قوتهای
تسم سیم پانزده است حیز اثرا علی مراتب آ وجه سعد ۲ بهبهط ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه
نیره ۵ درجه منظر زحل را فقط بجهت مناسبت و بهره هریك ازین اصناف درین مرتبه سه باشد
وهفت حیز اثر اوسط مراتب آ در رحان سعد ۲ ادرحان سعد ۳ هفت بهبهط ۴ درجه مذکر
مذکر را درجه مونث مونث را ۵ نصف سابق رحالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق
طبع واین هردو از منسوبات بروج وکواکب در باب طالع بیین شده استنباط توان نمود
وبهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و نه حیز اثر ادنی مراتب آ نیم بهره واین خاص
به مریخ ودر دیگر کواکب چنان باشد که پیرفقد ریم بر آفتاب باشد ربشب در نیم بهها ۲ برج
شمالی ۳ برج دوست و بلحهت مونث دوستی و دشمنی کواکب جدول وضع کردیم تا استنبا
این فن را معین باشد وهوهذا

الکواکب	دوستان	دشمنی	میانه حال	دشمنان
الشمس	ے ج ر	ل ه	ک	ل
القمر	سع	ل	ے د ح	ل
زحل		سـ ر	ے ح	ے ه
المشتری	ح سـ ر	ه ک	ل	ه
المریخ	ے سـ ر	ک	ل ه	ح ه
الزهرة	ل ک	ح سـ ر	ے	ح ک
عطارد	سـ ه	ر	ل ے ح	سـ ر

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت واین خاص است به نیرین چنانکه در روز ولایت آفتاب را
بود ودر شب ماه را وبهره هریك ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفهای
تسم اول سی وپنج است از انجمله هفت عظیم اثر اعلا مراتب آ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق
وحدان از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب
یعنی مستور گردند ۷ حیرم ثانیه نحس بهمان شرح که در ثانیه سعد گفتیم وبهره هریکی ازین اصناف
درین مرتبه نه باشد وشش عظیم اثر اوسط مراتب آ برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع

خارج شعاع هرد و تربیع او نوق الارض ۲۳ ... در تران یعنی آن کوکب که در قران کوکب دیگر مشغول
باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگر ... وراث واین اکثریت بحسب اجزای نصف
قطر حامل تدویر هرکدام است ذی فتنی لامر ۲۴ فارخت سعود ۲۵ حد ۲۶ مکان سهم
السعاده ۲۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۲۸ جمع نور ۲۹ نقل نور ۳۰ استیلا بر جزو مقدم
وبهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهارده
ده میانه اثر اعلی مراتب آ اقامت ... الشماست ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثه اول
۵ صعود در فلك اوج ۶ صعود در فلك تدویر ۷ صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار
بود در ربع هفا غایت ارتفاع او در روز بروز متزاید بود ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹ بودن
کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ بر عاهوس وبهره هریکی ازین اصناف
درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر اوسط مراتب آ شغل یعنی بودن کوکب در دهم یا ربع
دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیادت نور ۵ زیادت قدر واین هردو وقتی باشد
که کوکب در نطاق دوم وسیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با
آفتاب افتد در گذشته بود و بدوم نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت حساب
واین هردو در متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود از تدویر اما زیادت حساب در قمر وقتی که
صاعد باشد ۹ درجه سعادت افلاك ۱۰ مثلثه اول بنعل آ ربع مذکر مذکر را و ربع مونث
مونث را ۱۲ وجه ۱۳ نیمبهر ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ دوازده بهر وبهره هریکی ازین اصناف درین
مرتبه پنج است وهفده میانه اثر ادنی مراتب آ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت ۴ بیت
مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نظرت یعنی قوت
صاحب بیت چه هرا و ند هرخانه ناظر کوکب حال دران خانه باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی
هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل
و درین باب نظر شرط نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود هر آینه از
کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین باب نظر شرط نیست ۱۰ آفت ۱۱
مکانات ۱۲ حصار میانه دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیل بشب

٧١

قال ان الرجل في الجنة يبقى على مائدته ايام الدنيا ويأكل في اكلة واحدة بمقدار اكله في الدنيا

العلل عن ثوبان ان يهوديا جاء الى النبي صلى الله عليه وآله فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ما اول

ما يأكل اهل الجنة اذا دخلوها قال كبد الحوت قال فما شرابهم على اثر ذلك قال السلسبيل قال

صدقت المناقب عن ابي اسحق الموصلي ان قوما في وراء النهر سألوا الرضا عليه السلام عن الحور

العين مم خلقن وعن اهل الجنة اذا دخلوها ما اول ما يأكلون فقال عليه السلام اما الحور العين فانهن

خلقن من الزعفران والتراب لا يفنين واما اول ما يأكلون اهل الجنة فانهم يأكلون اول

ما يدخلونها من كبد الحوت التي عليها الارض القمي عن عمرو بن عبد الله الثقفي قال سأل النصراني

الباقر عليه السلام عن اهل الجنة كيف صاروا يأكلون ولا يتغوطون اعطني مثله في الدنيا فقال هذا

الجنين في بطن امه يأكل مما تأكل امه ولا يتغوط التفسير ان في الجنة طيورا كالبخاتي عليها من

انواع المواشي تطير بين سماء الجنة وارضها فاذا تمنى مؤمن محب للنبي واله الاكل من شيء منها

وقع ذلك بين يديه فتناثر ريشه وانشوى وانطبخ فاكل من جانب منه قديدا ومن جانب منه

مشويا بلا نار فاذا قضى شهوته ونهمته وقال الحمد لله رب العالمين عادت كما كانت فطارت

في الهواء وفخرت على سائر طيور الجنة تقول من مثلي وقد اكل مني ولي الله عن امر الله الاحتجاج

عن هشام بن الحكم قال سأل الزنديق ابا عبد الله عليه السلام فقال اخبرني عن قول الله ان اهل الجنة يأتي الرجل

الى الثمرة يتناولها فاذا اكلها عادت كهيئتها قال نعم ذلك على قياس السراج يأتي القابس فيقتبس منه

فلا ينقص من ضوئه شيء وقد امتلأت الدنيا منه سراجا قال اليسوا يأكلون ويشربون وتزعم انه لا يكون

لهم الحاجة قال بلى لان غذائهم رقيق لا ثقل فيه بل يخرج من اجسادهم بالعرق قال فكيف تكون الحوراء

في كل ما اتاها زوجها عذراء قال لانها خلقت من الطيب لا تعتريها عاهة ولا تخالط جسمها آفة ولا تجري

في ثقبها شيء ولا يدنسها حيض فالرحم ملتزقة اذ ليس فيه لسوى الاحليل مجرى قال فهي تلبس سبعين حلة

ويرى زوجها مخ ساقها من وراء حللها وبدنها قال نعم كما يرى احدكم الدراهم اذا القيت في ماء صاف

٧٨

ق وبعثه بحرقه يعني بودن كوكب در ما بين درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ اعظام فلك يعني

كوكب از فلك آفتاب منحط باشد ۶ جزو مقدم و در تربيع او و بهره هر يك ازين اصناف درين مرتبه

هفت باشد دوم در عظيم اثرا دل مراتب آ تقريب علوي را و تشريق سفلي را ۲ دو دائرة

سفله ۳ استقبال فلك يعني درجه هفتم از طالع ۴ درجه رابع تثليث ثامن ۶ نقطه حضيض اوج

۷ نقطه حضيض تدوير ۸ دو اليسارين يعني بودن كوكب در رابع و مطرح شعاع تربيعي او تحت

الارض ۹ انكار ۱۰ بيت ادبار ۱۱ منحرفين برو در قرانين ۱۲ ممارحت عوس ببطل مراد ۱۳

قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتكاث ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر بين الخامس ۱۸

غروب آفتاب بطلوع غيبين قبل از و و غروب ماه بطلوع غيبين بعد از و ۱۹ احترق

۲۰ ضد يعني ضد زحل بشتري و ضد مشتري بعطارد و ضد آفتاب و عطارد بزهره و زهره

ضد بنت و ضد قمر و مريخ بيكديگر و اين شرط است با آنكه ضار در بيت كوكب مضرور

باشد و بر عكس مثل زحل در حوت يا مشتري در دلو آ م درجه ثانيه عنى ۳ درجه سهم

قاطع وان سهمي بود كه از درجه مريخ و زحل و درجه طالع گيرند و بهره هر يك ازين اصناف

درين مرتبه هفت باشد اما اصناف ضعف او قسم دوم سه و يكيست نه ميانه اثر اعلا مراتب

آ اقامت جهة رجعت ۲ بطوء سير ۳ هبوط در فلك تدوير ۵ هبوط در جنوب يعني بودن

جنوب معدل النهار بود و هبوط روز بروز غايت ارتفاع او مستانقص بود ۶ بودن كوكب تحت

الارض ۷ برج مذكر مؤنث را و برج مؤنث مذكر را ۸ مثلثه اول نحس ۹ غريب در مكان

يعني در آن برج او را هيچ حظ نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هر يكي ازين

اصناف درين مرتبه شش باشد و سيزده ميانه اثر اوسط مراتب آ ربع شر برم عرض

جنوبي ۳ نقصان نور ۴ نقصان قمر و اين هر دو وقتي باشد كه كوكب در نطاق اول چهارم

باشد اما نقصان نور در قمر وقتي بود كه ميان تربيع دوم و اول شمس باشد ۵ نقصان

عدد ۶ نقصان حساب و اين هر دو وقتي بود كه كوكب صاعد باشد از تدوير اما نقصان حساب

در قمر وقتي بود كه هابط باشد ۷ نقصان سير ۸ درجه بئر ۹ مثلثه ثانيه عنى ۱ آ ربع مذكر

مونث را و ربع مونث مذكر را ۱۱ خلاف محل ۱۲ وحشت سير ۱۳ خلاء سير و بهره هر يك

قدره قيد رمح قال كيف ينعم اهل الجنة بما فيها من النعيم وما منهم احد الا وقد افتقد ابنه او اباه
او حميمه او امه فاذا افتقدوهم في الجنة لم يشكوا في مصيرهم الى النار فما يصنع بالنعيم من يعلم
ان حميمه في النار يعذب فقال ع ان اهل العلم قالوا انهم ينسون ذكرهم وقال بعضهم انتظروا قدومهم
ورجوا ان يكونوا بين الجنة والنار في اصحاب الاعراف العياشي باسناده الى ابي عبد الله ع
قال قلت له جعلت فداك اخبرني عن المؤمن تكون له امرأة مؤمنة يدخلان الجنة يتزوج
احدهما بالآخر فقال يا ابا محمد ان الله حكم عدل ان كان هو افضل منها خيره هو فان اختارها
كانت من ازواجه وان كانت هي خيرا منه خيرها فان اختارته كان زوجا لها
اقول هذا الخبر والجواب مبني على ان اهل الجنة لا يكون لهم ما يكرهونه ويحزن
لهم من الاخبار الناطقة بذلك كثيرة جدا ولو استشكل المقام بان الالام والمصائب العظام الواقعة
في الدنيا على الائمة الهدى من ربهم كما اصاب كربلاء والواقعة على الانبياء والمرسلين وعلى غيرهم
من المؤمنين والموحدين كيف لا يتالمون بتذكرها في الجنة وكيف ينسونها مع طول الابتلاء بها يدفع
بان شدة المصيبة وطول المدة لا يبلغان ان [illegible] عنها بالمرة فانه [illegible] فيقرره وقد نطق الخبر
الى [illegible] بذلك وقد ورد ان [illegible] الا مع [illegible] لكم الله الاعظم باخذه الذنوب عنهم يوم القيامة
فلا يتذكر من حيث يدعو الله به لخلاصهم من العذاب ويحيط بالباب [illegible] وطرح [illegible] ذلك بناء
على تجسم الاعمال وان الذي يكون من [illegible] الحق به هو صفة [illegible] وان كانت اعراضا الان يجعلها
اجساما [illegible] معتقد وورد ان ابعث عن ذلك فنقول ان لكل شيء في كل نشاة نحو وجود خاص وصورة
خاصة بتلك النشاة فان الوجود يختلف بحسب العوالم ولا يلزم ان يكون ذلك بعقب الشيء الذي في احد
بل يظهر في كل عالم على ما هو عليه في ذلك العالم في نفس الامر وفي البحار عن شيخنا البهائي انه بعد
ان قال بتجسم الاعمال في النشاة الاخروية قد ورد في احاديث متكثرة من طرق المخالف
والموالف ونقل عن بعض اصحاب القلوب انه قال ان الحيات والعقارب بل والنيران التي
تظهر في القبر والقيامة هي بعينها الاعمال القبيحة والاخلاق الذميمة والعقائد الباطلة التي ظهرت
في هذه النشاة بهذه الصورة وتجلببت بهذه الجلابيب كما ان الروح والريحان والحور والثمار هي
الاخلاق الزكية والاعمال الصالحة والاعتقادات الحقة التي برزت في هذا العالم بهذا الزي وتسمت

انه الكلام

